

# حقیقت

دوره دوم  
بهمن ۷۵ شماره ۲۶

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

ایران

چه می گذرد؟

و چه باید کرد؟

دو روند

در نگاه به عرصه متحول و پر آشوب سیاسی ایران، دو روند مشخص بچشم میخورد. یکی از این روندها در بالا جریان دارد و تضادها و درگیریهای درون ارتجاع حاکم را در برمیگیرد. کشمکشها و بطور کلی مناسبات جمهوری اسلامی با نیروهای امپریالیستی نیز در همین روند جای دارد. روند دوم، در پائین جریان دارد و خیزش های توده ای علیه رژیم و مبارزات گوناگون قهرآمیز و مسالمت آمیز از جانب اقشار و طبقات خلقی را شامل میشود. این دو روند مشخص و جداگانه، بر هم تاثیر میگذارند. بقیه در صفحه ۸

در این شماره میخوانید

یک رسوایی دیگر

پیرامون ربوده شدن فرج سرکوهی  
صفحه ۱۵

درد بر مردم قهرمان کرمانشاه،  
پاوه، جوانرود و روانسر

صفحه ۱۶

درباره مبارزه دو خط

در حزب کمونیست پرو

صفحه ۲۴

ابراهیم کاپیاکایا

درباره قدرت سیاسی سرخ

صفحه ۲۷

در پانزدهمین سالگرد قیام ۵ بهمن آمل

میراث سربداران و ادامه نبرد



در تند پیچ تاریخی سال ۱۳۶۱، سالی که میرفت تا پیکار میان خلق و دشمنان خلق، تکلیف سرنوشت انقلاب نیمه کاره ۵۷ را تعیین کند، اتحادیه کمونیستهای ایران گام نخستین اما گامی بسیار پر اهمیت را در راه پاسخگویی به ضرورت عاجل پیشروی مبارزه طبقاتی، یعنی براه انداختن نبرد انقلابی برای کسب قدرت سیاسی به پیش برداشت. برنامه اتحادیه که در رویارویی با اوضاع پر تلاطم جامعه در حرکت و قیام سربداران متجلی شد، دو موضوع را با صلابت و وضوح به میان آورد: اولاً این اصل که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید»؛ ثانیاً ضرورت رهبری پرولتاریا برای

انجام يك انقلاب واقعی، جنگ انقلابی سربداران مخالفتی آشکار بود علیه گرایش دنباله روی پرولتاریا از طبقات غیر و منفعل مانند بدلیل نداشتن استراتژی کسب قدرت سیاسی جهت انجام انقلاب دمکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی. این گرایشی است که در مقطع انقلاب ۵۷ به يك وجه مشخصه نیروهای چپ و منجمله سازمان ما بدل شده بود و مسائل جدی مربوط به مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت تقریباً رنگ باخته بود.

۲۰ امین سالگرد انقلاب فرهنگی در چین

صفحه ۱۹

جهش تا رفیعترین قله انقلاب

## میراث سربداران و ادامه نبرد

اما اهمیت قیام سربداران تنها اینها نبود. اینکه این قیام با وجود کوتاه و محدود بودنش به یک منطقه از کشور طنینی سراسری افکند و بخش مهم و زنده ای از تاریخ انقلاب ایران شد به وقایع و حوادث آن مقطع تاریخی نیز برمیگردد. در تاریخ مبارزه طبقاتی دورانهای پیش میآید که تقابل منافع طبقاتی متضاد جداگانه حاد میشود. در چنین دوره هائی تاریخ بیشتر از هر زمان دیگر، کلیه طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی را به مصاف میطلبد و توانائی آنان را در پاسخ دادن به وظایف مبرم انقلاب به پخته آزمایش میگذارد. چگونگی برخورد به این وظایف میتواند سرنوشت آتی یک نیروی طبقاتی را تعیین کند. یک نیروی کوچک میتواند با پاسخگویی فعال به وظایف پیشرویی، تجارب ارزنده ای از شکست و پیروزی را برای نبردهای آتی طبقه کارگر انباشته کرده و به یک نیروی اجتماعی بدل شود؛ و هر چه بهتر و صحیحتر چنین کند به عامل مهمتری در تکامل صحنه سیاسی تبدیل میشود.

قیام سربداران پاسخی بود به ضرورتهائی که انقلاب خلق در آن دوره تاریخی بر دوش کمونیستها گذارده بود. ارتجاع تازه به قدرت رسیده آمده بود تا با وارد آوردن ضربات مهلك بر انقلابی که تاج و تخت شاهی زیر گامهایش در هم شکسته شده بود، حاکمیت خود را برای یک دوره طولانی تحکیم کند. توده ها با خشم و نفرت به تالانگری های دشمن می نگریستند و راه چاره طلب میکردند. حملات دشمن به توده ها که از همان فردای ۲۲ بهمن ۵۷ آغاز شد، شتابی دیوانه وار گرفت. هر حرکت حق طلبانه مردم ستمدیده و زحمتکش که برای حراست از انقلاب و ثمره جانفشانی های خود فریاد سر داده بودند، توسط جانیان اسلامی به خون کشیده میشد. در حالیکه در کردستان مبارزه انقلابی و متشکل جریان داشت، بسیاری نیروهای سیاسی فراسوان عقب نشینی و سکوت را صادر کرده بودند و در عرصه مخالفت با رژیم فقط پرچم بخشی از نیروهای اپوزیسیون بورژوائی بر پا بود. نیروهائی مانند سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت که هدفشان نه سرنگونی تمام و کمال دولت ارتجاعی، بلکه به قدرت رساندن گروه خویش در چارچوب همان دولت و نظام طبقاتی و وابسته به امپریالیسم بود؛ به همین دلیل ایقان قادر نبودند جنگی انقلابی را براه انداخته و توده های وسیع خلق را در راه یک انقلاب تا به آخر متحد و سازماندهی کنند. در عوض، آنان استراتژی عملیات «ایذائی» را اتخاذ کردند که صرفاً اهرم فشاری بود بر هیئت حاکمه بمنظور سهم شدن در قدرت سیاسی ارتجاعی. این استراتژی بر اهداف سیاسی این نیرو کاملاً منطبق بود.

در چنین شرایطی اتحادیه کمونیستهای ایران نقشه جنگ انقلابی را با هدف قیام فوری در شهر آمل و گسترش آن به دیگر نقاط کشور طراحی کرد و با تمرکز نیروهای نظامی خود در جنگلهای شمال از تابستان ۱۳۶۰ و چند درگیری با نیروهای دشمن، در روز ۵ بهمن ۱۳۶۰ نقشه خود را به اجراء گذارد. حرکت سربداران بر این اصل ایدئولوژیک مهم استوار بود که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراثی انقلابی محروم شود. پرولتاریا هر چه در آن مقطع در توان داشت را در رزم مسلحانه اش فشرده ساخت، به میدان آورد تا به دشمن اعلام دارد که خلق میخواهد انقلاب را ادامه داده و مرتجعین خائن به انقلاب را بزیر کشد. این کاملاً منطبق بر آمال توده ها بود. جنگ انقلابی سربداران، منافع و نیازهای توده تحت ستم و استثمار را بیان میکرد، به آنها نشان میداد که تنها طریق رهائی از آن موقعیت جز جنگ انقلابی نمی باشد، چشمان توده ها را بر ضرورت بر پائی چنین جنگی می گشود و آنان را از ایمان به انقلاب سرشار میساخت. بهمین دلیل بلافاصله حمایت گسترده خلق را از آن خود ساخت. قیام سربداران در جامعه انعکاسی چشمگیر یافت و به منبع الهام و امید مردم ستمدیده و پیشروان انقلابی توده بدل گشت. این امر در سخت ترین شرایط در کمکهای بی دریغ توده ها به ویژه مردم آمل و روستاهای اطراف آن منعکس گشت. جای زخمهای ارتجاع بر پیکر توده هائی که به باری فرزندان دلیر خود شتافتند، خود را بخاطر افکندند، سنگرها بر پا داشتند، نان خود را با آنان قسمت کردند، خونشان را با خون سربداران در هم آمیختند، پناهشان دادند، از شرکت کنندگان در قیام چون مردمک چشم محافظت کرده و به طرق گوناگون به عقب نشینی نیروهای سربدار باری رساندند، هنوز باقیست، یادآوری آن زخمها نیاز به انتقامی خونین از دشمن را هر لحظه در ذهن هر انقلابی مطرح میسازد.

## برخورد دشمن به قیام سربداران

یک جنگ انقلابی تحت رهبری پرولتاریا توان واژگون کردن نظام کهنه ستم و استثمار را دارد؛ قدرت آنرا دارد که رشد و گسترش یافته و سراسری شود و کار دولت ارتجاعی را در غارت و چپاول دسترنج خلق بکلی زار سازد؛ ظرفیت آنرا دارد که توده ها را در سطوح گسترده و به قصد در هم شکستن بساط ظلم و ستم، آگاه کرده و بسیج و سازماندهی نماید. زیرا این جنگ توده هاست و تنها با اتکاء به قدرت لایزال خلق است که پیشروی کرده و به پیروزی می انجامد. دشمن حمایت و همکاری صمیمانه و بیدریغ خلق را از قیام سربداران دیده بود؛ خشم خلق که در اعدام عوامل مزدورش توسط نیروهای سربدار متجلی شده بود، پشتش را

بلرز در آورده بود. به همین جهت با سمیت کوشید هر آنچه در چننه دارد را به خدمت گیرد تا مانع پا گیری و گسترش بذر سرخی شود که توسط قیام سربداران پاشانده شد. عکس العمل و سیاست محوری دشمن قبل از هر چیز سرکوب وحشیانه قیام و متعاقب آن، براه انداختن کارزاری از اعدام و شکنجه و کشتار، پیگرد و تعقیب انقلابیون کمونیست بود؛ با این هدف که سر را از تن جدا کرده و خلق را از رهبران انقلابی خود محروم کند. اما به این بسنده نکرده بلکه توده های انقلابی و مبارزی که به طرق گوناگون به یاری سربداران برخاسته بودند را مورد شکنجه، اعدام و آزار و اذیت فراوان قرار داد. با این قصد که خلق را مرعوب کند تا دیگر جرات قد علم کردن در مقابل آنان را نداشته باشد. با این قصد که میان «ماهی و دریا» جدائی افکنده و مانع این شود که دریای بیکران توانائی، ظرفیت و امکانات خلق در خدمت پیشبرد انقلاب و در حمایت و پشتیبانی از پیشروان انقلابی قرار گیرد؛ یعنی آنچه که ضامن بقا و تقویت یک جنگ انقلابی و آغاز گران آنست. اما علاوه بر اینها از همان فردای قیام آمل مرتجعین کارزار ایدئولوژیک - سیاسی گسترده ای را علیه جنگ انقلابی سربداران براه انداختند. دشمن زخم خورده، مستاصل و نگران این جنگ را «پایان یک رویا» نامید. به این ترتیب میخواست به توده ها بگوید که رویاهای بزرگ در سر نداشته باشید، رویای رهائی از چنگال ظلم و ستم را در سر نپرورانید. عاجز از درک این حقیقت که این جنگ انقلابی میراثی را برای پیشروان خلق و توده های انقلابی باقی گذارده که با کشتار و عوام فریبی نمیتوان آن را از میان برد. میراثی که توده های خلق با درگیری از آن نبردهای پیشروی را با وضوح بیشتری جلو میبرند، بهتر می جنگند، پوزه این جتایتکاران را به خاک و خون می کشند و رویای خود را متحقق می سازند.

قیام سربداران شکست خورد اما ضربه دیرپا و ترمیم ناپذیر را اتحادیه به رژیم وارد آورد: «...زمانی که پاسداران ارتجاع پیکر کمونیستهای به خون خفته در قیام آمل را «دور از چشم مردم» در گوری ناشناس دفن کردند ولی فردای آنروز مزار سربداران را پوشیده از گلهای سرخ یافتند، تاریخ مغلوب واقعی نبرد آمل را مشخص کرد. همان روزی که مزدوران حزب الله در شهر عربده می کشیدند تا با فحش و تهدید مردم را به شرکت در تظاهرات علیه اتحادیه کمونیستها وادار کنند ولی لبخند تمسخر توده ها نصیبشان گشت، تاریخ اعلام کرد کدام طرف شکست خورده است. هنگامی که نیروهای سازمانده سربداران با وجود تحمل تلفات سخت و از دست دادن بسیاری از رهبران و کادرهای انقلابی اتحادیه کمونیست ها قادر شدند نهال آبیاری شده از خون رفیقان را حراست کرده و هر روز بیشتر از گذشته

قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. بدون اعمال قهر انقلابی هیچ طبقه و ملتی نخواهد توانست حقوق پایمال شده خود را از چنگال جباران بیرون کشد. تاریخ بشریت، تاریخ جنگ طبقات و پیکارهای خونین بین مرتجعین حاکم و رنجبران محکوم است. این روند بی چون و چرا و همیشگی و همه جانی تاریخ است. آزادی را جز در پرتو آتش قهر انقلابی، جز در پرتو جانفشانی بی محابا و جز در سایه یورش بردن دلیرانه به کاخ ظلم و بیداد نتوان بدست آورد. با دشمنان آزادی تنها به زبان گلوله میتوان سخن گفت و بر این حکم نیز تجربه اسارت خلقها مهر تأیید نهاده است....

پاسخ چنین نظام ضدبشری را جز با زبان گلوله و همت و خشم انقلابی توده نتوان داد. و قیام پنجم بهمن آمل حرکتی بود عظیم در این جهت و تجربه ای ساخت ژرف و سترگ برای همه آنهاست که نمیخواهند تن به اسارت و بردگی دهند و برآند که آزادی را به قیمت خون به چنگ آرند.

(به نقل از بیانیه قیام ۵ بهمن آمل ۱۳۶۰)

کرد تا از توان و اراده توده ها برای شرکت در جنگ به حداکثر استفاده شود و شمار بیشتری از خلق به صفوف جنگ انقلابی بپیوندند؟

اما ادامه راه و پاسخشوئی صحیح به این سوالات منوط به تسویه حسابهای بود. حرکت سرداران ذخیره ای مهم در راستای گسست از اشکالات در پاسخشوئی به این سوالات بود. این تجربه بار دیگر بر این حقیقت اساسی روشنائی افکند که خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح، تعیین کننده همه چیز است. حل مسئله خط ایدئولوژیک - سیاسی در قلب فعالیتهای ما قرار گرفت.

پروسه ای که حرکت سرداران در تلاش برای انجام وظیفه مرکزی کمونیستها، یعنی برپائی جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی آغاز کرده بود، زمینه ای گشت که سازمان ما پروسه گسست از انحرافات گذشته که سانتریسم و التقاط بر سر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اساس آن بود را آغاز کند. وقتی بار دیگر سنن انترناسیونالیستی در سازمان ما احیاء شد، گنجینه ای از تجارب ثورریکی و پراتیکی انباشت شده توسط طبقه جهانی مان و جدیدترین آنها برای ما به ارمغان آورده شد. وقتی احزاب مائوئیست جهان گرد آمده و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به وجود آوردند و سازمان ما به عضویت آن در آمد، آنگاه قادر شدیم این تجارب بویژه تجربه گرانبهای حزب کمونیست پرو در برپائی و گسترش جنگ خلق را در سطحی عالیتر جذب کنیم. و آنزمان که بینش ایدئولوژیک خود را صیقل داده و از غل و زنجیر انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی گذشته رها شدیم، قادر شدیم به یک جمعبندی صحیح تر از خط و پراتیک گذشته که پراتیک سرداران نقطه اوج و عالیترین آن بود برسیم. وقتی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را اتخاذ کردیم فهمیدیم با تمام تلاشهایی که کرده بودیم و جنگ انقلابی که سازمان داده بودیم، چرا آن خط قادر نبود یک انقلاب پیروزمند یعنی راه جنگ طولانی مدت خلق را طراحی کند. حل مسئله ایدئولوژی دیدگان ما را بر درسها و تجارب بسی سترگ انقلابات پیروزمند مانند چین و شوروی و بقیه در صفحه ۴

چهل نگاهشان داشته اند، همان ها که بطرق گوناگون مرعوبشان کرده اند، اینک دوباره سر بلند میکنند، بر می خیزند و مبارزه را از سر میگیرند.

حرکت سرداران یک ضرورت تاریخی و نیاز توده های خلق بود. این ضرورت و نیاز نه تنها بر طرف نشده که روز بروز با حدت بیشتری خود را بجلوی صحنه می کشاند. توده ها انقلاب میخواهند و منتظر فرصتند که چنین کنند. این حقیقت را هم ما میدانیم و هم دشمن. دشمن میخواهد مانع انقلاب شود؛ و ما میدانیم وقتی که پیوند میان پیشاهنگ انقلابی با توده های وسیع خلق برقرار شود، آنگاه این ضرورت و نیاز به صحیحترین وجهی پاسخ خود را خواهد گرفت.

### سوالاتی مهم که پاسخ می طلبد

اقدام به یک حرکت جدی و جورانه برای کسب قدرت سیاسی این سوال را بار دیگر با قاطعیت مطرح میساخت که راه پیروزمند انجام این وظیفه در این جامعه چگونه است؟ قیام آمل شکست خورد و لاجرم این سوال گزنده را پیش کشید که جنگ انقلابی برای سرنگونی دولت ارتجاعی در ایران چگونه باید پیش برود تا به پیروزی برسد؟

تجربه قیام سرداران و نقاط قوت و ضعف و علل شکست آن در کنار دیگر تجارب انقلابی در ایران بطور کلی و بخصوص در سالهای پر تب و تاب انقلاب، ضرورت داشتن درک و روش صحیح در ارتباط با راه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در جامعه ای تحت سلطه را مطرح میساخت. این تجارب انقلابی سوالات زیر را پیش میآورد: با دشمن و نیروهای مسلحش چگونه باید جنگید تا بتوان آنها را شکست داد؟ پایه های اصلی این جنگ کدام نیروهای طبقاتی اند که بدون بسیج و سازماندهی شان در روند جنگ نمی توان پیروزی را کسب کرد؟ از کجاها باید جنگ را آغاز نمود تا بتوان دشمن را ذره ذره نابود کرده و جنگ را تداوم بخشید؟ چگونه باید تدارک دید و عمل

بارورش سازند؛ هنگامی که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) با گذشتن از پیچ و خمهای بسیار، با طرد انحرافات و با تکامل خط ایدئولوژیک - سیاسی خویش کار بازسازی صفوف خود را با موفقیت پشت سر نهاد، تاریخ مهر شکست را بر پیشانی دار و دسته بورژوا کمپرادور حاکم روشنتر از هر زمان دیگری کوبیده بود. (به نقل از حقیقت ۳ - دوره دوم)

پس از قیام سربداران، رژیم هر سال سردمداران خود را در ۵ بهمن روانه آمل کرده تا بر سر «شکست سربداران» عربده کشی کنند و برای توده های مردم خط و نشان بکشند؛ خمینی جلاذ بهنگام تهیه وصیت نامه اش خطری که در قیام آمل «از بیخ گوششان» گذشت را به طبقه اش یادآوری میکند؛ رژیم در سالگرد قیام آمل مسابقه رساله نویسی ترتیب داده و به آن مقاله ای که «بهترین» ارزیابی را از اتحادیه و ریشه های برپائی قیام آمل کرده باشد، جایزه میدهد؛ قیام آمل را وارد «روزشمار جمهوری اسلامی» در تلویزیون میکند و از ۵ بهمن بعنوان روز «شکست اتحادیه کمونیستها» در قیام آمل نام میبرد. اینها از جمله تدابیر پیشگیرانه رژیم است. جامعه درگیر بحرانی همه جانبه است. هر روز افشار گسترده تری از خلق به میدان مخالفت فعال با دشمن کشانده میشوند. جنبشهای توده ای در سراسر کشور سر بلند میکنند. نسل نوین انقلابی که پا بمیدان مبارزه گذارده آنچه بر جامعه گذشته بویژه نقاط برجسته آن را موشکافی خواهد کرد. در بررسی گذشته نگاه آنان به ناگزیر بر قیام مسلحانه ۵ بهمن ۶۰ در آمل دوخته خواهد شد. بر حرکت انقلابیون کمونیستی که مسئولیت رهبری انقلاب را بعهده گرفته، سلاح برداشته و همگان را به بیاخیزی و مجازات قاتلان انقلاب و خلق فرا خواندند. نسل انقلابی ارزشها و اهداف این حرکت را گرامی داشته و از مصالح گرانبهای آن برای نبردهای آتی استفاده خواهد کرد. سردمداران حکومت اسلامی از تصویر آینده ای که در آن بدست توانای خلق به سزای جنایتها و خیانتهایشان خواهند رسید، وحشت زده اند. بخاطر همین می کوشند تا خاطره هر حرکتی که در این جهت بود را به ترتیبی از حافظه خلق بزدایند و انقلاب را امکان ناپذیر جلوه دهند.

لنین زمانی گفت: «دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد شکست شان داد و برای مدتی خاموششان کرد اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچیک از پیروزیهای دشمن هر چقدر هم کامل باشد، هیچیک از فتوحات ضدانقلاب نمی تواند دشمنان ملاکین و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمی توان نابود کرد، و اکنون پس از شکست یورش ضدانقلاب میبینیم که توده مردم، همان ها که ستمدیده ترین اند، همان ها که لگندمالشان کرده و در

## درهنگامه نبرد پنجم بهمین....

شبانگاه ۵ بهمین، نیروهای سرمدار در گروههایی از پیش تعیین شده، شهر آمل را تحت کنترل خود درآوردند و پاکسازی محلات مختلف را از وجود مزدوران مسلح جمهوری اسلامی آغاز نمودند. رفقا تمام شب را جنگیدند و تا ظهر ۶ بهمین با به محاصره درآوردن مراکز نظامی و انتظامی دشمن، بر تمام شهر تسلط داشتند. کاک اسماعیل و کاک محمد \* جنگ خیابانی را با مزدورانی که رژیم بدون قوت وقت از شهرهای دور و نزدیک بسیج کرده و بسوی آمل روانه ساخته بود (۴۱۰۰) مزدور تا به دندان مسلح) به پیش می بردند. فداکاری و از خودگذشتگی این دو خارج از حد تصور بود. آنها آنچهان جانانه می جنگیدند و برای نجات جان رفقای که در خطر قرار داشتند آنچهان بی محابا در عرصه می گشتند و آنچهان به استقبال خطرات می شتافتند که بی باکیشان برای بسیاری قابل هضم نبود. بعضی این را بحساب از خودبیخود شدن و سرگشتگی انقلابی می گذاشتند، حال آنکه هرگز چنین نبود. کاک اسماعیل و کاک محمد بعنوان دو رهبر توانای نظامی و دو کمونیست آگاه که ارتشی از بهترین فرزندان انقلابی پرولتاریا را هدایت می کردند، بدرستی به ارزش فرد فرد سربازان خود، بمشابه حاملین ایده های انقلابی طبقه کارگر، آگاهی داشتند و طبیعا به ضرورت حفظ و حراست از چنین نیروی ارزشمندی جهت تعمیق و تداوم انقلاب واقف بودند. اسماعیل و محمد برای حفظ این مظاهر جامعه نوین خود را به آب و آتش می زدند و «رقصی چنین میانه میدان» را در پیش می گرفتند. و آنگاه که رفیقی بخاک می افتاد نیز می دانستند چگونه غم از دست دادنش را به خشم و کینه نسبت به دشمن طبقاتی، و این خشم را به انرژی و توان انقلابی بدل سازند. آخر، کاک اسماعیل همان سخنور توانائی بود که بارها در کردستان، بغض غم توده های ستمدیده را به شور و شوق انقلابی تبدیل کرده بود؛ شور و شوقی که دهقانان فقیر برای درهم کوبیدن قیود و مناسبات کهن و پوسیده بدان نیاز داشتن؛ شور و شوقی که جوانان کرد برای رها کردن انرژی مبارزاتی خویش و پیوستن بصنفوف پیشمرگان انقلابی محتاجش بودند. اسماعیل، صاحب همان کلام آتشینی بود که در مراسم کاک وریا مدرسی در زمستان ۱۳۵۸، آتش خشم مردم سنندج را فزونی بخشیده بود. اینک در روز ششم بهمین ۱۳۶۱، این اسماعیل بود که ابدیده در کوره مبارزات انقلابی چند ساله به اینسو و آنسو می دوید، مردم را برمی انگیزخت، دشمن را بخاک می افکند و نیروهای سرمدار را رهبری می کرد. ساعتی از ظهر می گذشت که ناگهان صدای شلیک گلوله ای برخاست و قامت رسای اسماعیل بخاک افتاد. مزدوری که از فراز یکی از بامهای اطراف تیر را شلیک کرده بود، فوراً هدف گلوله های سربداران قرار گرفت و به هلاکت رسید. در آن لحظات تکان دهنده که رفیقی چند یالای سر رهبر سترگ

جویژه بررسی تجارب انقلابی میلیونها کارگر و دهقان در چین که قادر شدند سه کوه امپریالیسم، نیمه فئودالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک را سرنگون کرده و حاکمیت خلق را مستقر کنند، بیشتر از پیش گشود. این سه کوهی است که بر سرده خلق ما نیز سنگینی میکند. همه اینها بروی راه کسب قدرت سیاسی در جامعه ایران، راه محاصره شهرها از طریق دهات، که سازمان ما در یکدوره از حیات خود و با تحلیل صحیح از خصیلت نیمه فئودال - نیمه مستعمره این جامعه پیش گذاشته بود پرتو افکند. و اینبار اما در سطحی عالیتر، روشن تر و صحیح تر. با دستیابی سازمان ما به ایدئولوژی و خط سیاسی صحیح و متحد شدن پیروی آن سرانجام به گسستی که سربداران آغاز گرش بوده، قطعیت بخشیده شد.

### آنچه قیام سربداران مورد تاکید قرار داد

آگاهی بر ضرورت اعمال قهر انقلابی در برابر قهر ضدانقلابی و حرکت بر مبنای آن، ویژگی برجسته قیام سربداران بود. قیام سربداران یکبار دیگر ثابت کرد که تنها راه عیارزه در برابر بیعدالتی ها و ستم و استثمار، قهر انقلابی است. هیچ طریق دیگری بجز سرنگونی قهرآمیز مرتجعین نمی تواند در میان باشد. تجربه نشان داده همین که پرولتاریا بتواند طبقه ای مستقل با اهداف و خواسته های طبقاتی خود جرات قذلم کردن بخود بدهد، اینان با چه بیرحمی بيمار گونه ای انتقام میگیرند. ارتجاع هر حرکت حق طلبانه مردم را با زبان گلوله پاسخ میدهد. و در مقابل، خلق نیز فقط بزور تفنگ است که میتواند آنان را از اریکه قدرت بزیر کشیده، و دولت انقلابی خود یعنی دیکتاتوری کارگران و دهقانان را بر پا سازد.

اگر خلق نیروی مسلح خود را نداشته باشد، اگر ارتش خود را بوجود نیاورد، نمیتواند با تهاجمات ضد انقلابی مقابله کند، نمیتواند دستاوردهای اولیه خود را حفظ کرده و تحکیم بخشد و نمی تواند ادامه یابی جنگ انقلابی را تضمین کند. همانطور که دولت نیروهای نظامی خود را دارد، خلق نیز باید تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن، قوای مسلح خود را بوجود آورد. نجات طبقه محروم و ستمدیده در اینست که این معادله نابرابر را بهم بزند و آنرا دو طرفه کند. چرا باید دشمن ارتش و اسلحه داشته باشد و طبقه ما از آن محروم باشد؟ بدون ارتش خلق، خلق محکوم به ادامه وضعیت فکبت بار فعلی خواهد بود. لنین گفت طبقه محرومی که استفاده از اسلحه را نیاموزد مستحق آنست که برای همیشه برده بماند. خلق زحمتکش باید بیاموزد که چگونه از شرایط ضعیف و نداشتن ارتش به موقعیت داشتن ارتش و اسلحه برای پیشبرد جنگ علیه

طریقه ای اتخاذ کرد که طی آن خلق ذره ذره توانائی خود را بالا برد تا کفه ترازو به نفع او و به ضرر قوای مسلح دولت ارتجاعی بر هم بخورد و در نهایت نیروهای ارتجاع را مغلوب نماید. این جنگ در ابتدا با نیروئی کوچک براه می افتد پس باید از آن نقاطی آغاز شود که حلقه یا حلقه های ضعیف دشمن میباشد؛ یعنی مناطق و روستاهای دور از مراکز. این هم اهمیت سیاسی فوق العاده دارد و هم نظامی. سیاسی بخاطر اینکه این مناطق و روستاها، متحدین پایدار و استراتژیک پرولتاریا را در خود جای داده اند؛ یعنی دهقانان فقیر و بی زمین که نیروی عمده و ستون فقرات جنگ انقلابی هستند. و نظامی بخاطر اینکه تمرکز قوای مسلح و دیگر ارگانهای سرکوبگر رژیم در مناطق دور از مراکز، نسبت به شهرها کمترست. در این مناطق نسبت به شهرها قوای نظامی دشمن از امکانات فنی و نفراتی کمتری برخوردارند. بهمین جهت برای دشمن بسیار مشکل است

قوای مسلح دشمن گذر کند، بدون اینکه به قدرتی وابسته شود؛ یعنی بنحوی که تنها بخودش و نیروی لایزال وحدت و تشکیلات زحمتکشان و فداکاری آنها متکی باشد. تجربه سربداران نشان داد که یک نیروی کوچک میتواند مسئولیت کل انقلاب را بعهده گرفته و آغازگر جنگ انقلابی باشد. اما برای اینکه بتواند جنگ را ادامه دهد باید استراتژی جنگ درازمدت را داشته باشد. جنگ در این کشور یعنی تلاشی همه جانبه برای نابودی گام به گام قوای دشمن و سرانجام نابودی تمام و کمال آن. جنگ خلق علیه جمهوری اسلامی یا هر دار و دسته دیگری که بر مسند دولت کنونی قرار بگیرد و موقعیت ستمدیدی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان را تداوم ببخشد، طولانی خواهد بود. چرا که در تناسب قوای میان خلق و دشمن ابتدا نیروهای دشمن بلحاظ نفراتی و تسلیحاتی برتری دارند. این معادله در طولانی مدت میتواند بهم بخورد. باید

اندازه جدی و خطیر است که تدارک آن، در غیر اینصورت شکست بناگزییر دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد. پیروزی در این جنگ بیش از همه مستلزم داشتن رهبری است که راه را می شناسد، و قادرست خلق را در مسیری پر پیچ و خم و خونین و از میان انبوه توطئه های سیاسی و سرکوب نظامی، بسوی کسب قدرت هدایت کند. برای انقلاب کردن نیاز به حزبی انقلابی است. همانطور که طبقات ارتجاعی حاکم دارای احزاب و ستاد مرکزی خود هستند طبقه کارگر هم به حزب خود نیاز دارد. حزبی که واقعا مجهز به تئوریهای انقلابی کمونیستی است و خصوصیات جامعه را میتواند بطور علمی تجزیه و تحلیل کند و نقشه های بلند مدت و کوتاه مدت را برای عملی کردن اهداف انقلاب طراحی نماید. حزبی که توده های انقلابی را به این سیاستها و نقشه ها مجهز میکند تا بصورت لشگری متحد عمل کنند و بطور منظم بر پایه نقشه ای جسورانه نبرد را به پیش برند. داشتن چنین حزبی، عنصر حیاتی آغاز و مهمتر از آن، پیشروی جنگ خلق از دل دشواریهای عظیم و به سرانجام رسیدن انقلاب است.

### در تدارک جنگ خلق

شالوده و ارکان این حزب را سازمان ما با ایجاد دسته ای از کمونیستهای ثابت قدم حول خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح فراهم کرده است. این تشکیلاتی است که در جدال با یکی از خونخوارترین رژیمهای جهان پا برجا مانده و آبدیده گشته است. این تشکیلاتی است که با اتکاء به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، دوران افت شدید انقلاب و روحیات انقلابی و حملات رژیم اسلامی و امپریالیسم جهانی به کمونیسم را پیروزمندانه پشت سر نهاده است. این نیروی فشرده و منسجمی است که با دیدی روشن و عزمی راسخ راهگشای ورود مبارزان بیشتری به صفوف نبرد انقلابی شده و به برقراری پیوند با توده ها کمر همت بسته است. مبارزه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در راه تشکیل حزب کمونیست انقلابی ایران، مهمترین تدارک آغاز جنگ خلق بوده است. اما این تشکل پایه ای بخصوص باید در میان طبقات محروم و در مناطقی که حکومت مرکزی بالنسبه ضعیفتر است رشد و گسترش یابد تا بتواند جنگ خلق را آغاز کند. امروزه این رشد و گسترش دو معنی مشخص دارد: پرورش تعداد بیشتری کادر کمونیست؛ پیوند کافی این تشکل با توده های انقلابی، بردن خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب پرولتری بمیان توده ها و از این طریق تبدیل این خط به يك نیروی مادی، جزء بسیار مهمی از تدارک آغاز جنگ خلق است. این خط، فشرده تجارب بقیه در صفحه ۶

خویش حلقه زده بودند، کاک اسماعیل آخرین فرمان را صادر کرد. او اسلحه اش را در کف یکی از رفقا نهاد و به آرامی گفت: «ادامه دهید!» آنگاه با آرامش لبخندی زد و برای همیشه خاموش شد. فرمان اسماعیل، فرمان ادامه راه بود. راهی که نه تنها در آمل و نه فقط در سال ۱۳۶۱، بلکه در پهنه تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه نظام ستم و استثمار از آغاز تا به امروز ترسیم گشته است.

حال که فشار ارتجاع صد چندان شده و زمان عقب نشینی از شهر فرارسیده بود، رسالت رهبری نیروهای سربدار بدوش کاک محمد قرار داشت. در غروب ۶ بهمن، رفقا گروه گروه خود را به باغ نارنجی در انتهای شهر - مشرف به جاده طالقانی - می رساندند. کاک محمد بهمراه تنی چند از رفقا نقاط استقرار نیروهای سربداران و سنگرهای مختلف رفقا را بازرسی کرده و پس از اطمینان حاصل کردن از عقب نشینی همه، به محل تجمع نیروها آمدند. پاسداران و بسیجی ها و خیل مزدوران حزب الله با خمپاره و نارنجک و مسلسل به باغ هجوم می بردند تا بخبال خام خود، مقاومت سربداران را درهم شکنند. کاک محمد نیروها را بصورت نیمدایره آرایش نظامی داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت. آنگاه بالاپوش سربازیش را از تن کند، گوله پشتیش را از فشنگ خالی کرد و بکناری نهاد، فشنگها را در جیب شلوار جای داد و با قاطعیت گفت: «رفقا، دشمن ما را محاصره کرده و راهی بجز شکستن حلقه محاصره نداریم. باید هر طور شده خود را به جاده برسانیم، اگر موفق به انجام این کار نشدیم، آنقدر مقاومت می کنیم تا کشته شویم.» آنگاه خود و دیگر یارانش با حالت نیم خیز بقصد پیشروی، بر صفوف دشمن آتش گشودند. در همین اثنا، صدای رگبار کالیبر ۵۰ بلند شد. همه بسرعت خود را به زمین پرتاب کردند و پناه گرفتند. در این میان، محمد با پشت به زمین پرتاب شد و اسلحه اش بروی پایش غلتید. گلوله ها سینه اش را شکافته بودند، رفیقی بروی او خم شد و صدایش کرد. کاک محمد سر برگرداند، لبخندی زد و خواست چیزی بگوید، اما نتوانست. سپس همه نیروی خود را جمع کرده، مشت راستش را بالا آورد و گفت: «زنده باد آزادی! مرگ بر خمینی!» بار دیگر تلاش کرد مشت چپش را بالا بیاورد، اما نتوانست و آرام گرفت. همان آرامشی که چند ساعت پیش از این، بر چهره اسماعیل نیز نقش بسته بود.

چند روز بعد که رفقای سربدار در نقطه ای از جنگل دوباره گرد هم آمده و به سازماندهی دوباره پرداختند، دو گروه از تقسیم بندی نیروها شکل گرفت که یکی نام پر افتخار «کاک اسماعیل» را بر خود حمل می کرده و دیگری عنوان الهامبخش «کاک محمد».

\* رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) عضو کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران و فرمانده نظامی سربداران - رفیق رسول محمدی (کاک محمد) یکی از فرماندهان نظامی و عضو شورای رهبری سربداران

حاکمیت انقلابی خود را تمرین میکنند بلکه خصائل رهائیبخش و واقعا انقلابی جامعه آتی را هم به نمایش میگذارند و به این ترتیب تعداد بیشتری از اهالی را متقاعد میکنند که راه رهائی واقعی همین است. راه جنگ خلق راهی است که بدست خود توده های کارگر و دهقان و دیگر اقشار ستمدیده جامعه ساخته میشود. از اولین هسته های تشکیلات مخفی گرفته تا هسته های اولیه ارتش خلق، از ایجاد مناطق پایگاهی گرفته تا بوجود آوردن قدرت نوین و سازمان دادن سیاست و اقتصاد و فرهنگ نوین. همانطور که در سرود انترناسیونال آمده: «بر ما نبخشد فتح و شادی خدا، نه شه، نه قهرمان؛ با دست خود گیریم آزادی، در پیکارهای بی امان.»

حرکت سربداران بار دیگر بروی ملزومات حیاتی آغاز و پیشبرد يك جنگ انقلابی پرتو افکند و این حقیقت را مورد تاکید قرار داد که جنگ انقلابی به همان

که سریعا و با تمرکز قوای برتر به جنگ خلق یورش برده، انقلاب را به محاصره گشانده و راه را بر خلق ببندد. مضافا امتیازات جغرافیائی زیادی موجود است که به نیروهای نظامی خلق امکان تحرك و جابجائی و دور زدن را میدهد تا با جنگ پارتیزانی دشمن را غافلگیر و نابود کرده و به موقع عقب نشینی نمایند.

جنگ خلق طولانی است، اما از همان ابتدا هدف استقرار قدرت سیاسی کارگران و دهقانان را دنبال میکند. طی این جنگ، خلق میتواند قدرت خود را در اشکال اولیه اش در مناطق آزاد شده برپا کرده و بزور تفنگ از آن حفاظت نماید. در این مناطق اقتصاد نوین و فرهنگ نوین برقرار شده و به این ترتیب در مقابل دولت ارتجاعی، مشعل رهائی طبقات محروم جامعه تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن فروزان میشود. در این روند طولانی طبقه کارگر و متحدانش (بخصوص دهقانان فقیر و بی زمین) نه تنها

**در پانزدهمین سالگرد قیام سرداران این پیام را بگوش توده های انقلابی،  
مبارزان جوان و قدیمی در گوشه و کنار کشور برسانید!  
«میراث سرداران و ادامه نبرد» را در سطح گسترده پخش کنید و به بحث گذارید!  
سالروز این قیام قهرمانانه را جشن بگیرید!  
یاد جانباختگان کمونیست را گرامی دارید و از زندگی برابر آنان بیاموزید!**

#### میراث سرداران و ادامه نبرد

توده های زحمتکش و تحت ستم در طول تاریخ و در سراسر جهان و همچنین حاصل تجارب مبارزاتی توده ها و پیشروان کمونیست آنان در این جامعه است؛ پس باید آن را به توده ها باز گرداند.

باید با پیگیری و سماجت و از جان گذشتگی، این خط را پنهان از نگاه شرور دشمن در دسترس توده ها قرار داد. این کار یعنی منافع و نیازهای دهها میلیون توده را بیان کردن و گشودن چشم بخشهای مختلف خلق بر ضرورت مبارزه انقلابی؛ یعنی خلق را از ایمان به امکان انقلاب سرشار کردن. پیشروترین عناصر توده باید مخفیانه و بگونه ای که ادامه کاری حفظ شود متشکل شوند؛ باید با طرح شعارهای صحیح، توده ها را از زیر نفوذ ایدئولوژیهای اسارتبار و خرافاتی و شعارهای فریبنده و پوچ بورژوازی رها کرد؛ باید به حمایت از مقاومت و مبارزه اقشار گوناگون خلق در برابر استعماریهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رژیم برنخاست و مهمتر از آن در جریان این مبارزات و بر پایه این سیاست، حزب پرولتری و توده ها را پیوند داد. پشت سر گذاشتن موفقیت آمیز دوره تدارک، از انجام وظایفی که بر شمرده شد جدا نیست.

امروز پیشبرد همزمان کار توده ای در شهر و روستا بخش مهمی از تدارک و کسب توانائی برای آغاز جنگ خلق است. برای اینکار باید اهمیت روستا بیش از پیش مورد تاکید قرار گیرد. کارگران و روشنفکران انقلابی معمولاً زودتر از اقشار روستائی خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح را جذب کرده و به دانش و فن انقلاب پرولتری، مسلح میشوند. اما این کافی نیست. آنها باید بدانند که روستا برای آغاز و پیشبرد پیروزمندانه جنگ خلق از اهمیت تعیین کننده برخوردار است. دهقانان بخصوص دهقانان فقیر و بی زمین نزدیکترین و پابرجاترین متحدین طبقه کارگرند؛ پس باید آنها را از نزدیک شناخت و به خصوصیات و خواسته ها و انگیزه هایشان پی برد، با مناطق محروم کشور از نزدیک

آشنا شد و رشته های پیوندی مستحکم را با این اقشار و این مناطق به گرد اهداف و شعارهای اساسی انقلاب بوجود آورد. این کار اهمیت تعیین کننده دارد چون آغاز جنگ خلق یعنی آغاز جنگ پارتیزانی در مناطق روستائی.

#### آنچه باید آموخت

دوره کنونی برای پرولتاریای آگاه دوره تسریع کار انقلابی است. فرصتهای زیادی پدید آمده تا پرچم انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، پرچم جنگ خلق و پرچم حزب پیشاهنگ پرولتری متکی بر ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی - مائوئیستی را جسورانه تر به اهتزاز در آوریم و بنفع پرولتاریای انقلابی بر صحنه سیاسی و صف بندیهای موجود تاثیرات مهمی بگذاریم. امروز باید فرهنگ قیام سرداران و سیما در میان خلق اشاعه یابد؛ فرهنگ قیام علیه بندگی و تبعیت؛ قیام علیه این دولت ارتجاعی و قوانین و تمام مظاهر اجتماعی و ارزشهای آن؛ قیام علیه قضا و قدر؛ فرهنگ جرات کردن برای حاکم شدن بر سرنوشت خود؛ قیام علیه سرمایه دار، ارباب، ستم ملی و ستم بر زنان؛ قیام علیه فرهنگ خودپرستی و انفراد منشی؛ به يك كلام فرهنگ امتناع از زندگی در اطاعت و تسلیم و قبول مرگ تدریجی حقارت بار. گل این فرهنگ و روحیه از ایدئولوژی و برنامه کمونیستی و از هدف سیاسی پرولتاریا یعنی نابود کردن دولت ارتجاعی و برقراری دولت دیکتاتوری کارگران و دهقانان بر میخیزد.

برای ادامه پیروزمند راه به کمونیستهای آگاه و از جان گذشته نیاز است. آن دسته انقلابیون قدیمی که تعقیب و آزار جلا دادن و بیوفائی برخی یاران شکستشان نداده، باید گرد و غبار دوران شکست و افعال را از خود زدوده و به یاری نسل جدید انقلاب بشتابند. فرارسیدن امواج نوین بحران و مقاومت و بیباخیزی توده ها به آنان یاری خواهد داد تا به وظایف خود عمل

کنند. نسل جوان انقلابی از آنان تجارب نبردهای سابق را خواهد آموخت و بنوبه خود به آنان اطمینان و جسارت خواهد داد. برای پر کردن جای رزمندگان جانباخته خلق، باید جوانان انقلابی پا به میدان بگذارند. بدون به میدان آوردن و تعلیم نسل جدیدی از فعالین کمونیست نه سخنی از حفظ دستاوردهای مبارزات انقلابی خونین گذشته و تکامل آنها میتواند در میان باشد؛ و نه حرفی از تقویت قوا برای مغلوب کردن جمهوری اسلامی.

در نبردهائی که پیش رو داریم از خصوصیات تك تك رفقا و رهبران کمونیستی که در جریان نبردهای سرداران یا در پی مقاومتی غرور آفرین در زندانها جان باشتند می آموزیم. آنان نمونه استواری ایدئولوژیک - سیاسی بودند و در اوج سختیها و پیچیدگیها هرگز خوش بینی انقلابی خود را از دست ندادند. آنان سخت کوشی و جدیت، شادابی و نشاط را یکجا داشتند. از آنان توانائی سازماندهی و هدایت اعضای سازمان جهت اجرای نقشه ها، و بسیج توده ها در راه تحقق وظایف گوناگون انقلاب را می آموزیم؛ آنان کمونیستهای بودند که جسارت و شهامت بدوش گرفتن وظایفی را داشتند که قوانیشان هنوز ناشناخته بود. آنان فداکارانه در راه انجام وظایف سترگ پا پیش گذاشته و راهگشای حل مشکلات در کوران حاد مبارزه طبقاتی و انقلاب در دهه ۱۳۵۰ - ۱۳۶۰ پرورش یافتند، قطعا سرمشق جاودانه فعالان کمونیست و نسل جدید انقلابی در حال شکل گیری هستند. باید از خصوصیات و توانائیهائی آنها در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و نظامی بیاموزیم. به این منظور باید اسناد سازمان را که چکیده تجارب حیاتی انقلاب است، یادنامه شهیدان را که خصوصیات انقلابی کمونیستی آنان را تشریح کرده از دل و جان مطالعه کرده و بخاطر بسپاریم و مهمتر از آن، با متشکل شدن در سطح عالیتری از مبارزه بهترین دستاوردهای طبقه انقلابی را حفاظت کنیم.

بینش و سیاست رهبری کننده حرکت سریداران  
از میان مقالات حقیقت (دوره اول، سال ۱۳۶۰)

... ادامه انقلاب دوم برای حل مسائل اساسی جامعه ما یعنی مسئله خواستها و حقوق دمکراتیک طبقه کارگر، مسئله ارضی - دهقانی، مسئله وابستگی و رهائی ملی، مسئله ملیتها و حقوق ملی، مسئله زن و بالاخره آزادیهای سیاسی برای طبقات و نیروهای دمکراتیک و ملی و غیره با سرنگونی قهرآمیز حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فئودال کنونی گره خورد. برای طبقه کارگر بعنوان طبقه پیشرو در انقلاب دمکراتیک ملی دوره جدیدی از وظایف سیاسی و عملی آغاز گشت. دوره جدیدی که مهمترین وظیفه عملی آن قیام مسلح بر علیه حکومت مستبد و مشروعه گر کنونی و مهمترین وظیفه سیاسی آن برقراری حاکمیت خلق، یعنی یک جمهوری دمکراتیک برهبری طبقه کارگر (جمهوری دمکراتیک خلق) می باشد. بعبارت دیگر مهمترین هدف سیاسی قیام مسلح برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و مهمترین گام عملی در برقراری حاکمیت خلق، قیام مسلح می باشد.

- بنقل از مقاله «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» - حقیقت شماره ۱۴۵، ۲۱ آبان ۱۳۶۰

امروز ما کمونیستها باید بپاخاسته و دلیرانه پرچم نبرد با دشمنان مردم را در یکی از خطرناکترین لحظات تاریخ کشورمان بدوش گیریم و بدوش می گیریم. اتحادیه کمونیستهای ایران وظیفه خود دید که این پرچم را بدوش گیرد و بدوش گرفت. ولی هشدار که مشی های انحرافی و خودپرستی های موجود در جنبش ما مانع از انجام این تکلیف تاریخی توسط همه ما گردد! اکنون به تحقیق روشن است که هر جریانی که در جنبش ما در حال حاضر راهی جز از قیام مسلحانه برگزیند قطعا در برابر واقعیت سستبر موجود که همه چیز را تابع تفنگ گردانیده، خواهد پاشید و بقاء نخواهد یافت. آن رهبرانی که در شرایط تاریخی موجود پیروان خویش را به صبر و انتظار و یا فعالیت های عادی روزمره ای که مرکز ثقل آنها را نبرد مسلح تشکیل نمی دهند، دعوت می کنند راه افعال و نابودی سیاسی خویش را هموار میکنند و همچنین بره وار هواداران خویش را به زیر تیغ دشمن می کشانند. آنها فردا بیشک مورد لعن تاریخ و بازماندگان حرکت خویش قرار خواهند گرفت.

- بنقل از «پیام اتحادیه کمونیستهای ایران خطاب به همه کمونیستهای ایران» - ۸ دیماه ۱۳۶۰

کمونیستها بعنوان وجدان بیدار طبقه پیشرو باید در پیشاپیش جنبش آزادی در کشور ما حرکت کنند و نه در دنباله آن و یا در انتظار حرکت دیگران، ولی پیشرو بودن در عمل است که می تواند و باید ثابت شود. به همین دلیل یک کمونیست قبل از آنکه درباره توانائی و آمادگی مادی خویش بیندیشد باید درباره وظیفه خویش اندیشه کند و پیشتازی خود را مدلل سازد.

- بنقل از مقاله «آیا هیچگاه نیروئی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ را بر دوش بگیرد؟» - حقیقت شماره ۱۴۱، ۸ مهر ۱۳۶۰

در شرایط کنونی جامعه ما بویژه با توجه به دوران طولانی دنباله روی طبقه کارگر در مسائل انقلاب دمکراتیک از طبقات دیگر یعنی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی از انقلاب مشروطه تا کنون روشن شدن ذهن طبقه کارگر از لحاظ درک وظایف سیاسی خویش، و در حلقه مرکزی آن برقراری حاکمیت خلق تحت رهبری خود حاضر کمال اهمیت است.

- بنقل از مقاله «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» - حقیقت شماره ۱۴۵، ۲۱ آبان ۶۰

توده های تحتانی ملت تحت ستم نبوده و مهمتر از آن منجر به محروم کردن توده ها از متحدین واقعی خود در دیگر مناطق یا همان منطقه می شود. حل مسئله ملی در ایران جزئی از پروسه انقلاب دمکراتیک نوین است. یعنی انقلابی که رهبری آن با طبقه کارگر است. اینها حقایق پایه ای هستند که باید توده های مبارز و پیشروان این خیزشها عمیقاً آن را درک کنند.

کمونیستها و انقلابیون این خطه توانائیها و قابلیت های فراوانی در گذشته از خود نشان داده اند. نیروی اراده قوی، شور و شوق و قهرمانی این انقلابیون خود را در سازمان دادن هسته های کمونیستی مخفی در زمان شاه، در هدایت توده ها در مبارزات قهرآمیز دوران انقلاب، در شرکت فعال در جنگهای انقلابی کردستان بنحو برجسته ای نشان داده است. بخش بزرگی از جنگجویان قیام مسلحانه سریداران، کمونیستهای برخاسته از این خطه بودند که نقش فعالی در تلاش برای تامین رهبری پرولتاریا بر انقلاب بعهد گرفتند. بیشک این سنن مبارزاتی منبع غنی و الهام بخشی برای طبقه کارگر می باشد تا مصمصانه رسالت تاریخی خود را بدوش بگیرد.

و قوای سرکوبگر باشد، تنها جنگی که هدف خود را کسب ذره به ذره قدرت و برقراری مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها قرار دهد، تنها جنگی که منافع همه ستمدیدگان و استثمار شدگان در ایران، منطقه و جهان را نمایندگی کند و با اتکاء بخود جلو برود، تنها جنگی که بر سر لوحه اش نوشته باشد «انسان تعیین کننده است نه سلاح»، قادر خواهد بود از طریق برانگیختن توده ها و اتکاء به ابتکار عمل آنان و به کارگیری نقاط قوت منحصر بفرد خلق و ترسیم استراتژی و تاکتیکهای انقلابی و صحیح به پیروزی دست یابد.

این مسائل مستقیماً مربوط به راه حلی است که برای رفع ستم ملی نیز جلو گذاشته می شود. ایران زندان ملل است. نابرابری و ستمگری ملی یکی از ارکان دولت ارتجاعی در ایران است. تنها راه رفع قاطع و همه جانبه ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده در گرو سرنگونی این دولت ارتجاعی است. از همینرو بدون پیوند مبارزه ملل تحت ستم با مبارزات دیگر خلقهای ستمدیده تحت رهبری طبقه کارگر، پیروزی میسر نیست. محدود کردن مبارزات توده ها به رفع ستم ملی قادر به تامین خواسته های

دروغ بر مردم... بقیه از صفحه ۱۷

باید جنگید؟ چکار باید کرد که با محدودیت های جنگهای جاری کردستان که به یک منطقه محصور مانده رویرو نشد؟ مسلماً اگر جنگی بخواهد بجای اتکاء به نیروی لایزال توده ها با اتکاء به مرز یا بدتر از آن با اتکاء به امکانات کشورهای دیگر به پیش رود، قادر به کسب پیروزی نخواهد بود. و مهمتر از همه جنگی که اهداف سیاسی اش محدود باشد، از لحاظ نظامی نیز محدود به پیش می رود. یعنی نمی تواند به نقاط دیگر گسترش یافته، بر پایه یک اتحاد طبقاتی سراسری پیشروی کرده و دشمن را درهم شکند. اگر هدف مبارزه مسلحانه نه سرنگونی دولت ارتجاعی بلکه کسب امتیازاتی از دشمن - مانند کسب خودمختاری - باشد، این مبارزه قادر نخواهد بود که انرژی تام و تمام اکثریت توده های ستمدیده را رها سازد و خواسته های بنیادین کارگران و دهقانان را پاسخ دهد؛ و بناچار در چارچوب خواسته های محدود و چک و چانه زدن با دشمن به پیش خواهد رفت. تنها جنگی که هدفش کسب قدرت سیاسی برای طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم و نابودی کل دولت ارتجاعی و ستون فقرات آن یعنی ارتش

## بالائی‌ها

شکاف در میان بالائی‌ها عمیقتر و آشکارتر شده است. از پیکر پوسیده جمهوری اسلامی مرتباً بخشهایی فرو میریزد. موشهایی از کشتی حاکمیت میگریزند. اینها عناصری از رده‌های مختلف تهاذهای سرکوبگر یا مذهبی، آموزشی یا فرهنگی هستند که از ترس نتایج بحران موجود و درگیریهای درون حکومت، فعلاً فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند. اسلام، ایدئولوژی طبقات حاکمه ورشکسته از آب درآمد است. تفاسیر متضاد از اسلام شیعه، آشکارا در برابر یکدیگر عرض وجود میکنند. فشار مبارزات اجتماعی، الزامات اقتصادی و مناسبات بین‌المللی باعث میشود که نظریه پردازان و سیاست‌گزاران رژیم، قالبهای جدیدتری برای احکام اسلامی بترانند. این «تفاسیر» و قالبهای گوناگون، در واقع طرح‌های مختلفی است که با هدف حفظ ارکان نظام ارتجاعی و همزمان تحکیم و تثبیت منافع جناحی در مقابل جناح دیگر ارائه میشود.

طی ماه‌های اخیر، درگیریهای درون هیئت حاکمه حدت یافته است. جناح‌های حکومتی آشکارتر از هر زمان در مقابل هم صف کشیده‌اند. کارزار انتخابات ریاست جمهوری که مدت‌هاست به موضوع مرکزی تبلیغات جناح‌ها علیه هم تبدیل شده، یک نمایش قدرت مهم در راه کسب برتری یکی بر دیگری است. هر جناح میکوشد با پیروزی در این کارزار نقش مسلط خود بر مجموعه قوای حکومتی و ساختار دولتی را برای یک دوران تثبیت کند.

باید تاکید کنیم که اولاً علیرغم سر و ته یک گریاس بودن جناح‌ها و مقامات حاکم، و صحت این قول معروف که «سک زرد برادر شغال است»، دعوی آنها یک جنگ زرگری نیست. اختلافات جدی و عمیق بر سر منافع باند‌های سیاسی - اقتصادی حاکم، بر سر طرحها و برخورد‌های ضروری برای حفظ منافع کل نظام، در میان است. ثانیاً، این جنگی بقصد حذف کامل یک جناح و در واقع تک‌جناحی کردن رژیم نیست. قدرت نسبتاً متعادل دو جناح، پشتوانه‌های معین بین‌المللی و تکیه‌گاه‌های داخلی هر یک، منافع مشترکی که در مواجهه با صفوف خلق و انقلاب دارند، و سرانجام نظارتی که از سوی مراکز قدرت امپریالیستی جهت کنترل بحران و تخفیف بحران و جلوگیری از هرج و مرج صورت میگیرد، اجازه چنین تغییری را نمیدهد.

## دو موضوع مشاجره و دو جناح

جناح‌های هیئت حاکمه بر سر دو موضوع اساسی اختلاف دارند. سیاست و برخورد متضادی که هر یک نسبت به این

موضوعات اتخاذ میکنند، بر آتش اختلافات نفت می‌باشد. این دو موضوع، کاملاً بهم مرتبطند: یکم، «سیاست خارجی» یا در واقع مناسبات با قدرتهای امپریالیستی، دوم، حک و اصلاح حکومت و بحران مشروعیتی که دامنگیر جمهوری اسلامی شده است.

این واقعیت آشکاری است که دو جناح خواهان تحکیم بندهای وابستگی به جهان امپریالیستینند. هر دو جناح ضرورت عادی سازی روابط با آمریکا را درک میکنند. هر دو جناح به پیاده کردن طرح‌های دیکته شده از جانب نهادهای مالی بین‌المللی و استقراض خارجی لیبیک گفته‌اند. اما دعوا بر سر اینست که مناسبات رژیم با اربابان امپریالیستش تحت رهبری کدام جناح باید تنظیم و تحکیم شود؟ و جهت‌گیریها و جایگاه ایران در صحنه رقابتهای جهانی چگونه باشد؟

تضادهای هیئت حاکمه در زمینه سیاست خارجی، آینه رقابتهای درون امپریالیستی نیز هست. (۱) طی سالهای اخیر دسته‌بندیهایی با جهت‌گیری مشخص به قطب‌های جهانی شکل گرفته‌اند. اینها نماینده و شریک انحصارات گوناگون در بازار ایران و منطقه، کارگزار محافل حاکمه کشورهای مختلف غربی، و طرف معامله باند‌های بزرگ جهانی تسلیحات - مواد مخدر بحساب می‌آیند. تضاد منافع این انحصارات و محافل و باندها به تضاد بین نوکرانشان در حکومت دامن میزنند. برای مثال به اظهارات اخیر یکی از مقامات جمهوری اسلامی توجه کنید که حاکی از جهت‌گیری بین‌المللی مشخصی است: «بعد از فروپاشی شوروی و ایجاد قطب جدیدی در نظام بین‌المللی قطعاً ما در جمع دوستان اروپا و همانک با سیاستهای اروپائی و اروپا محوره قرار میگیریم». (روزنامه سلام - آبان ۷۵ - مصاحبه با حجاریان معاون مرکز تحقیقات استراتژیک) با این وجود، آرایش قوای کنونی جمهوری اسلامی بدین شکل نیست که مثلاً آمریکا و نوکرانش یکطرف ایستاده باشند و آلمان و نوکرانش طرف دیگر. قدرتهای امپریالیستی علیرغم ترجیحات، جهت‌گیریها و بندهائی که با این یا آن جناح دارند میتوانند در جانبداری چرخش کنند و بدون هیچ تعصبی منافع خود را با اتکاء به این یا آن جناح، با هر شکل و شمایل ایدئولوژیکی، تامین نمایند. و از آن طرف، جناح‌های حکومتی نیز تا حد امکان تلاش میکنند برای رفع نیازهای حیاتی خود و کسب تکیه‌گاه در این وضعیت متزلزل، به بندبازی در میان قدرتهای جهانی بپردازند.

مسائل مورد مشاجره دیگر بین حکام اسلامی، یکم اینست که چه اقدامات و تغییراتی باید در دستگاه دولتی انجام شود که بتوان سرکوب و فریب توده‌های ناراضی را موثرتر به پیش برد. دوم اینکه، سیاست «تعذیل اقتصادی» (۲) را چگونه میتوان بطور همه‌جانبه به‌اجراء گذاشت؟ سوم، برای تقویت نظام و دستگاه حاکمه، وسیعتر کردن

دایره قدرت لازمست یا نه؟ کدامین اقشار را میتوان در دایره قدرت جای داد و چگونه؟ در جدالی که بر سر این مسائل درگیر شده، بخشی از هیئت حاکمه برخی نهادها و اصول ایدئولوژیک که وجه مشخصه جمهوری اسلامی بوده را زیر سؤال برده است. آنچه بحران مشروعیت نام گرفته، بیان فروپاشی معیارهای وحدت ایدئولوژیک هیئت حاکمه است. مذهب که یکی از ابزار مهم حاکمیت اینان بود دیگر نه علیه مردم موثر است و نه در ایجاد انسجام و وحدت درونی هیئت حاکمه، این بحران، نتایج منطقی خود را بشکل سرخوردگی و جدائی عناصری از پیرامون رژیم و بالا گرفتن دعوی ایدئولوژیک بر سر «تفاسیر» مختلف از دین و حکومت مذهبی در میان حاکمان آشکار کرده است. «ولایت فقیه» که به لحاظ قانونی، رکن اصلی ساختار رژیم اسلامی به حساب می‌آید، آنچنان بی اعتبار شده که هرکس از گوشه‌ای لگدی به آن میکوبد و دیگر هیچکس برای مقام «ولی فقیه» تره خرد نمیکند. این نهاد صرفاً حکم سپری را پیدا کرده که یک جناح در درگیری با دیگری بر سر میکشد، و گاه نقش پاره‌سنگی را پیدا میکند که مرجعی بسوی رقیبش پرتاب میکند.

بعلاوه، اغلب طرفداران رژیم در بین اقشار میانی و تحتانی جامعه که مدت‌ها بواسطه پیوندهای مذهبی و یا چشمانداز امتیازات رفاهی - اجتماعی از این یا آن جناح حکومت پشتیبانی میکردند، تحت فشار کم‌رشدن اقتصادی و فقر و فلاکت مزمن، بی‌اعتقاد و سرخورده شده و به ایراز مخالفت با جمهوری اسلامی برخاسته‌اند. بخش مهمی از آن عده که همچنان طرفدار رژیم باقی مانده‌اند هم حاضر نیستند جان خود را فدای جمهوری اسلامی و منافع مرجع و «رهبر» و رئیس‌جمهور کنند.

اینکه جمهوری اسلامی در مقابل وضعیت حاضر و خطراتی که در بردارد چه خاکی باید بر سر کند، اینکه هر جناح چگونه باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد و تقصیرها را به گردن که بیندازد، و اینکه در جریان تحولات محتمل و تغییرات ناگزیر حکومتی احتمال قربانی شدن چه کسانی وجود دارد، همگی موضوع دعوا و برافروخته‌آتش درگیریهاست. البته هر دو جناح تاکنون در مقابله با خیزش و عصیان توده‌های زحمتکش متحدانه عمل کرده‌اند و کشتارهای خونین را مشترکاً به پیش برده‌اند. آنها در مورد ضرورت سرکوب بلاتردید خیزشهای توده‌ای، تشکلات انقلابی و هر جریانی که خطر دامن زدن به روندهای غیر قابل پیش‌بینی را در صحنه سیاسی کشور بدنبال داشته باشد، توافق نظر دارند.

در جدال درونی جمهوری اسلامی، جناحی که به راست سنتی مشهور شده، متشکل از چند باند بزرگ بورژوا کمپرادور - فئودال و نمایندگان و متحدان قدرتمند آنها



احکام و «توصیه» های خویش را مطرح نموده است. آمریکا خواهان عادی سازی روابط با ایران بر مبنای معیارها و چارچوبی است که منافع استراتژیک و نقش برترش در ایران و منطقه خاورمیانه را تامین کند. آمریکا نمیتواند این موقعیت را کسب کند مگر آنکه جای پا و نقش بقیه قدرتهای امپریالیستی در ایران محدودتر شود.

طی چند ساله گذشته، آمریکا بر سیاست «مهار و حک و اصلاح» رژیم تاکید گذاشته و برای اعمال برخی تحریم های اقتصادی علیه ایران از جانب غرب تلاش کرده است. اما این سیاست موفقیت چندانی ببار نیاورده است. اینکه يك بحث جدی در بین مقامات آمریکائی حول این براه افتاده که نمیتوان صرفا با اقدامات تک روانه و فشار بر سایر دولتهای امپریالیستی، به اهداف خود در ارتباط با ایران دست یافت. به همین خاطر بحث تغییر روش نسبت به جمهوری اسلامی در محافل حاکمه آمریکا بالا گرفته و علنا ابراز میشود. آنها به اروپائی ها بویژه آلمان پیشنهاد میکنند که نه با قطع مناسبات، بلکه با اعمال فشار در فرصتهای مناسب بر رژیم ایران، راه تغییر رفتار آن را هموار سازند. یعنی سیاست آمریکائی ها از یکسو تلاش برای اتخاذ برخوردی انعطاف آمیزتر به جمهوری اسلامی و همزمان اقناع متحدانش در ضرورت اعمال فشار مشترک بر رژیم ایران است. برای مثال هفته نامه «تایم» در شماره ۱۱ نوامبر ۱۹۹۶ خود چنین مینویسد: «آنچه به نظر مورد نیاز است يك ترکیب موثر از چماق آمریکائی و هویج اروپائی است. واشینگتن میتواند اقدامات مشخصی نظیر صدور يك تقبیح نامه علیه فتوای قتل سلمان رشدی را از تهران طلب کند، و این کار میتواند باعث تخفیف مجازاتهای معین شود. اروپائی ها میتوانند سطح گفتگوهای خود را کاهش داده و همه تماسهای دو جانبه با ایران در سطح وزیران را تا انجام اصلاحات مشخص قطع نمایند. شروع این اصلاحات میتواند يك تعهد رسمی مبنی بر عدم دست زدن به قتل های سیاسی در خاک اروپا باشد. بالاخره اینکه، آمریکا و متلفانش میتوانند گروه های دمکراتیک مخالف (رژیم) را برای کمک به پرورش يك آلترناتیو در برابر حکومت ترور ملایان موردپشتیبانی قرار داده و بطور قانونی برسمیت بشناسند.»

در این زمینه، توجه به مسائل حول و حوش دادگاه «میکونوس» حائز اهمیت است. (۴) بدون شك افشاگری و مبارزه نیروهای ضد رژیم، و نیز عربیان بودن نقش جمهوری اسلامی در جنایت برلین (کشتار رهبران حزب دمکرات کردستان ایران) بر نحوه پیشرفت دادگاه تاثیر داشت، و این عوامل را نباید نادیده گرفت. اما اوج گیری ماجرای «میکونوس» و ضربه ای که هیئت حاکمه اسلامی بلحاظ سیاسی دریافت کرده، نشانه

بقریه در صفحه ۱۰

مخالفت با «انحصار قدرت»، «قبضه قوای مقننه و مجریه در دست عده ای معدود» و «استفاده انحصاری از منابع و اعتبارات ویژه» را بلند کرده اند. این جناح به اثرات آشی که خود و همدستانشان به نیابت از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، تحت نام «تعدیل اقتصادی»، برای اکثریت اهالی پخته اند آگاه بوده و از اعتراض و شورشهایی که در عکس العمل به آن بر پا شده و در حال گسترش است، در هراسند. روی خوش نشان دادن به برخی ارزشهای اجتماعی غربی و گله گذاری از سخت گیریها و محدودیتهای جزم گرایانه مذهبی در برخی زمینه های فرهنگی - اجتماعی، از مشخصات کارگزاران است. وابستگان و نزدیکان «کارگزاران» بقصد ایجاد طرفدارانی در میان گوناگون، مباحث تئوریک و ایدئولوژیک پر سر و صدائی را بر سر بازنگری فلسفه دینی و رابطه دین و حکومت براه انداخته اند. محافل و شخصیتهای این جناح از آنجا که میدانند مسئله ستم بر زن یکی از تضادهای خطرناک و داغ جامعه است عوامفریبانه پرچم «دفاع و حمایت از زنان» را برداشته اند. رُستهای اخیر دار و دسته شهردار تهران در انتصاب يك زن به مقام شهرداری یکی از نواحی پایتخت در همین چارچوب میگنجد.

بطور خلاصه، نتایجی که از تضادهای درونی جمهوری اسلامی و درگیریهای جناحی باید گرفت، یکم اینست که دشمنان ما شدیداً دچار تفرقه اند و بنابراین هر روز ضعیفتر و درمانده تر میشوند. دوم اینکه، دعوی جناحهای رژیم «بر سر لحاف ملاست»، حتی سرسوزنی از منافع خلق در این درگیریها منعکس نمیشود و بویچوجه نباید به سرانجام این جدال و غلبه یکی بر دیگری امید بست.

### رابطه قدرتهای امپریالیستی و

#### جمهوری اسلامی

مناسبات میان دولتها و انحصارات امپریالیستی با جمهوری اسلامی همواره آمیزه ای از گشایشها و زد و بندها و فشارهای گاه به گاه بوده است. اتحادیه اروپا (خاصه آلمان)، ژاپن و روسیه عمدتاً بدون دردرها و درگیریهای سیاسی و با استفاده از خلیجی که انقلاب ۵۷ در سلطه بلانماز آمریکا پدید آورد، منافع سرشار اقتصادی خویش را در ایران به پیش برده و به موازات آن، جای پای خود را در روابط دیپلماتیک - سیاسی نیز محکم کرده اند. اما روابط آمریکا با جمهوری اسلامی ویژگیها و افت و خیزهای خود را داشته و کماکان عادی نیست. آمریکا در زمینه دیپلماتیک - سیاسی عمدتاً لحن خصمانه اش را حفظ کرده، هرچند در فرصتهای گوناگون معاملات و گشایشهای پشت پرده را با رژیم ایران به پیش برده و

در سطوح بالای روحانیت و بازار و موسسات اقتصادی انحصاری است و در مبادلات و بازرگانی خارجی نقش مهمی ایفاء میکند. اینها اساساً با يك حک و اصلاح مهم حکومتی مخالفند. این جناح معتقد است که سیاست تعدیل اقتصادی را صرفاً باید با اتکاء به چماق سرکوب و ایجاد ارعاب به جامعه حفته کرد، و «ملایم» کردن رفتار اجتماعی - سیاسی رژیم بقصد فریب و خنثی کردن بخشهایی از مردم میتواند کنترل اوضاع را از دست حاکمان خارج کند و به انفجار خیزشهای توده ای منجر شود؛ که نیازی به گسترده کردن قاعده هرم قدرت از طریق مشارکت بخشهایی از بورژواهای نوکیسه خارج از حکومت و ارتقاء موقعیت و قدرت کادرهای رده بالای متخصص و دیوان سالار تا سطح چند ده باند حاکم فعلی نیست؛ که کاهش نقش روحانیت و تخفیف جنبه مذهبی رژیم دین سالار میتواند خطرات جدی برای کل نظام و مشخصاً خود این ها ببار آورد؛ و بالاخره اینکه سیاست تعدیل اقتصادی و طرحهای مربوطه باید بنحوی به پیش برود و میزان نقش و دخالت دولت در امر اقتصاد بگونه ای باشد که منافع حاصله از استثمار شدید خلق و غارت بی حساب منابع عمدتاً به جیب باندهای مولف در این جناح سرازیر شود.

در مقابل، جناح کارگزاران با راست مدرن و متحدان خط امامی امروزی آنها (نظیر گردانندگان روزنامه سلام) قرار دارند. اینان نماینده باندهای دیگری از بورژوازی کمپرادور - فتودانند که سخنگوی تکنوکراتها (۳) شده اند. این باندها با چنگ انداختن بر سرمایه ها و امکانات و منابع دولتی و مشخصاً از طریق کنترل درآمدهای نفتی، موقعیت ممتازی کسب کرده اند. این جناح معتقد است که منافع نظام حکم میکند علاوه بر سرکوب، سیاستهای فریبکارانه موثری اتخاذ شود و حک و اصلاحاتی نیز در حکومت برای کاستن از بی ثباتی اوضاع انجام گیرد. بحثشان اینست که باید با تعدیل برخی رفتارهای اجتماعی دستگاه حاکمه، بخشهایی از جامعه را فریفت یا گیج و خنثی کرد و همزمان، تحت شعار برقراری نظم و قانون و امنیت جلو آمد. بنظر می آید که تدبیر اصلی اینها برای تحکیم پایه های دولت ارتجاعی، جذب و شریک کردن بخشی از قشر نوحاسته توانگری باشد که طی سالهای جنگ ایران و عراق و بعد از آن، عمدتاً در نتیجه فعالیتهای دلالتی - تجاری در بخش خصوصی شکل گرفته و سریمافره شده است. این قشر علیرغم پیوندها و نزدیکی هایی که با باندهای حاکم دارد، خود خارج از دایره قدرت سیاسی است و از امتیازات متناسب با قدرت اقتصادی بهره مند نیست. کارگزاران، جذب این قشر را بویژه با توجه به شکست برنامه بازسازی رفسنجانی و انفراد و بی پایگی رژیم حائز اهمیت بسیار میدانند. به همین خاطر است که اینان شعار

چه میگذرد...

آشکاری از اعمال فشار دولت آلمان بر حکومت ایران است. این فشار میتواند بیان بعضی توافقات و نزدیکیها در مقطع کنونی میان آمریکا و اروپا (بویژه آلمان) بر سر ایران باشد.

روشن است که رقابت قدرتهای جهانی و تعادل قوای نسبی که بین جناحین جمهوری اسلامی وجود دارد، مشکلاتی در راه اجرای تغییرات از بالا در ساختار دولتی ایران ایجاد میکند. یعنی حتی اگر امپریالیستها بر سر نوع حلقه و اصلاحاتی که باید در ساختار و رفتار و شکل و شمایل رژیم انجام گیرد توافق کنند، باز اجرای این تغییرات با افت و خیز همراه خواهد بود. در واقع، مسئله اصلی در اجرای تغییرات اینست که عمدتاً تحت هدایت کدام قدرت جهانی باید انجام شود و دست آخر به برقراری و تثبیت برتری و تامین منافع استراتژیک کدامیک از آنها در عرصه ایران خدمت نماید. براه افتادن طرحها و روندهایی نظیر جنگ خلیج که نقش رهبری کننده آمریکا بر سایر امپریالیستها را در آن دوره مورد تاکید قرار داد و به محکم شدن جای پای یانکیها در منطقه و سلطه شان بر نفت خلیج یاری رساند، یا نقشه «صلح خاورمیانه» که باز هم به ابتکار آمریکا به جریان افتاده و تامین موقعیت سرکردگی این تنها ابرقدرت موجود - هرچند تضعیف شده - جهان را مدنظر دارد، بدون شك خوشایند اروپا و روسیه و ژاپن نیست. بنابراین با توجه به آینده رقابت های بین المللی و تأثیری که نفوذ و سلطه بر مناطق مهم جهان در ترسیم این آینده دارد، حتی اگر امپریالیستها در مورد ایران به تسانی هائی دست یابند این امر بی دردسر و بدون کشمکش جلو نخواهد رفت.

در عین حال، قدرتهای امپریالیستی رقیب بر سر چگونگی سازماندهی و برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران در دوره حاضر، و در واقع چگونگی تخصیص سرمایه و بکارگیری و سودجویی از نیروی کار و منابع طبیعی و بازار این کشورها از يك طرح و جهت گیری واحد پیروی میکنند که منطبق بر نیازهای سرمایه های مالی انحصاری و موقعیت بازار این کشورها، در شرایط بحران اقتصاد جهانی امپریالیستی است. یعنی همه آنها در تشدید استثمار و غارت هر چه بیشتر منابع و ثروتهای ملی این کشورها متفق القولند و طرح های خانمان برانداز «تعدیل اقتصادی» تامین کننده منافع عمومی همگی آنهاست. این سیاستی اساسی است که علیرغم درگیریهای درونی جمهوری اسلامی، دست بالا پیدا کردن این یا آن جناح، پیروزی فلان مرتجع در انتخابات ریاست جمهوری، و عادی شدن یا نشدن روابط ایران و آمریکا، همه مرتجعین و امپریالیستها در موردش

توافق دارند و از نظر آنها باید به پیش رود. این يك روند دیکته شده از سوی امپریالیسم به جامعه تحت سلطه ایران است و هیئت حاکمه و جناح هایش صرفاً نقش مجری را بعهده دارند. قدرتهای جهانی بارها تاکید کرده اند که مشغله ذهنی و خواست آنها اینست که تنظیم مناسبات با جمهوری اسلامی، و انجام تغییرات احتمالی در حکومت و تناسب قوای درونی رژیم به گونه ای باشد که یکم، سیاست تعدیل بطور همه جانبه و با سرعت مناسب به پیش برود. و دوم، امکان بروز شورشهای توده ای و خطر از کنترل خارج شدن اوضاع جامعه به حداقل برسد. امپریالیستها هر اختلافی هم که بر سر دامنه و شکل تغییرات در ساختار حکومتی هم داشته باشند، باز هم راستای سیاستها و تدابیر آنها یکی است و نتیجه ای جز فقر و فلاکت گسترده تر و استثمار و ستم سیاسی - اجتماعی شدیدتر برای اکثریت عظیم اهالی بدست نمیدهد. در همین زمینه مدیر صندوق بین المللی پول در منطقه خاورمیانه در دسامبر ۱۹۹۶ اظهار داشت: «ایرانیان باید در چند سال آینده افزایش شاخص قیمتها را برنامه ریزی کنند تا به قیمتهای واقعی دست یابند. سال آینده در ایران انتخابات ریاست جمهوری برگزار میشود و مسئولان صندوق انتظار ندارند که برنامه اصلاحات فوراً به اجرا گذاشته شود زیرا ممکن است از لحاظ اجتماعی خوب پذیرفته نشود.» یعنی هراس واقعی امپریالیستها از این است که دولت ارتجاعی و نوکران اسلامی آنها از مردم ضربه شست محکمی دریافت کنند و اوضاع از آنچه هست بی ثبات تر و خطرناکتر شود.

بطور خلاصه، از مناسبات و کشمکشهای دول امپریالیستی و هیئت حاکمه ایران باید نتیجه گرفت که اولاً، این رابطه ای بین اربابان و نوکران است. ثانیاً، مخالفت هائی که این اربابان گاه و بیگاه نسبت به رفتار نوکران اسلامی خود ابراز میدارند هیچ ربطی به منافع مردم ندارد و نباید به آن دلخوش کرد. مضمون تمامی کشمکشهای امپریالیسم با جمهوری اسلامی اینست که چگونه میتوان توده های خلق را بیشتر استثمار کرد، چگونه میتوان این را بیشتر غارت کرد، و چگونه میتوان این نظام ارتجاعی را از گرداب بحران و خطر نابودی رها کنید.

#### پایینی ها

استثمار شدید و ستمهای گوناگونی که بر میلیونها کارگر و دهقان و زحمتکش شهری و روستائی اعمال میشود، مقاومت و مبارزه ناگزیر آنان را برمی انگیزد. در تمامی این سالها، اعتراضات و اعتصابات پی در پی کارگران کارخانجات، مبارزات حق طلبانه زاغه نشینان و مهاجران روستائی، مقاومت و مبارزه زحمتکشان افغانی در برابر

تضییقات و تبعیض های فاشیستی جمهوری اسلامی و استثمار و ستم وحشتناک از سوی بورژوا - فئودالهای ایرانی، مبارزه زنان علیه ستم جنسی، مقاومت جوانان در برابر فشارها و خودسری های مزدوران رژیم، مبارزه توده ها علیه ستم ملی و مذهبی، و مواردی از مبارزات دانشجویی حول مسائل صنفی یا در اعتراض به نابسامانیها و مصائب اجتماعی را شاهد بوده ایم. با آشکار شدن نتایج اولیه سیاست تعدیل اقتصادی و فشار خرد کننده ای که بصورت تورم و گرانی و فقر بویژه بر توده های تحتانی وارد میشود، موج جدیدی از مبارزات و اعتراضات توده ای بپا خاسته است. اعتصاب متحدانه کارگران قهرمان پالایشگاه های نفت در چند شهر، یکی از آخرین نمونه های این مبارزات است.

البته انگیزه و جرقه شروع شورشهای توده ای تنها مسائل اقتصادی - رفاهی نبوده بلکه جنایات و اجحافات و تحقیرهای آشکار رژیم یا قلدری و زورگویی مزدوران مسلح به انفجار خشم و نفرت مردم می انجامد، و هر بار در ابعادی گسترده تر و خشمگینانه تر. این روند با شورش مشهد آغاز شده که عمدتاً افسار زحمتکش و حاشیه شهر را در برمیگرفت و خبر از آب شدن یخهای دوران شکست انقلاب میداد. شورش قزوین اوج دیگری در مسیر خیزش توده ها بود که افسار و طبقات گوناگون را در بر گرفت و چند روز ادامه یافت. (۵) سپس شورش اسلامشهر فرارسید که دشمن را در تهران یعنی دژ قدرتش بمصاف طلبید و به هراس افکند. و سرانجام شورش در منطقه کردستان برپا شد که گسترده تر و قهرآمیزتر از خیزشهای قبلی بود و همزمان شهرهای کرمانشاه، پاوه، جوانرود و روانسر را تکان داد.

یکی از مختصات خیزشهای پراکنده چند ساله اخیر، خودجوشی و نقش اندک یا فقدان نیروهای متشکل در رهبری آنهاست. ستون فقرات و رکن اصلی این مبارزات، کارگران و توده روستائی مهاجر و حاشیه نشین و زحمتکشان شهری هستند. این توده که خشونت زندگی در شیارهای ذهن و پینه های دستش جای گرفته، آمادگی استقبال از مبارزات قهرآمیز و درگیر شدن در آنها را دارد. این توده نسبت به آخوندها و حکومتشان اعتمادی ندارد و دیگر توجیهات فقهی و شرعی برای گردن نهادن به فقر و فلاکت و تبعیض را به آسانی نمی پذیرد. خیزشهای جاری غالباً به درگیری خونین با قوای سرکوبگر انجامیده و به عرصه برخورد قهرآمیز توده ها به نظام حاکم تبدیل شده است. در این «مدرسه های جنک»، مردم حس همبستگی، رزمندگی و روحیه تحقیر دشمن و نهراسیدن از مرگ را تجربه می نمایند و در خون خود جذب میکنند. بویژه نسل جوانی که تازه پا به میدان نبرد گذاشته، درسهای اولیه «تعیین سرنوشت خود و کسب رهائی بدست خویش» را می آموزد.

## نگاهی به پاره‌ای تغییرات اقتصادی و تأثیرات اجتماعی آن

امر به اعتراضات و اعتصابات کارگری در کارخانه‌های بزرگ پا داده است. بعلاوه اکثریت طبقه کارگر در کارگاههای کوچک و یا کارهای خدماتی گوناگون بکار مشغول است که در آنها عموماً از انواع و اقسام قیود نیمه فئودالی برای تشدید استثمار کارگران استفاده میشود. روند بی ثباتی شغلی، بیکاری و چند شغله بودن و بطور کلی بی نظمی و اغتشاش در زندگی کارگران ابعاد وسیعی بخود گرفته و آنان را به استیصال کشانده است. این استیصال خود را بیش از هر جا در زندگی روزمره نسل جوان خانوارهای کارگری نشان می دهد؛ یعنی همان کسانی که بار اصلی خیزشهای قهر آمیز توده ای در محلات زحمتکشی را بدوش می کشند. ارتجاع حاکم به طرق گوناگون تلاش میکند که این نیروی عاصی را توسط نیروهای انتظامی سرکوب نماید یا با گسترش اعتیاد به مواد مخدر، سرخورده و منفعل و منحط کند. اما امواج مداوم اعتصابات و اعتراضات کارگری که مبارزه متحد نفتگران تهران در چند شهر آخرین نمونه آنست، و شرکت موثر کارگران در مبارزات محله ای و شورشهای شهری نشان از پیگیری این انقلابی ترین طبقه در صحنه نبرد دارد.

۲ - رکود و ویرانی بخش اعظم اقتصاد کشاورزی، زندگی اکثریت دهقانان بویژه دهقانان میانه حال و کم زمین و بی زمین را وخیمتر ساخته و موجب مهاجرتها وسیع دهقانی گشته است. در فاصله سالهای ۷۰ - ۱۳۶۵ تعداد مهاجرین از روستا به شهر به بقیه در صفحه ۱۲

طی سالهای اخیر بویژه از زمان اجرای سیاست «بازسازی» رفسنجانی تغییرات مهمی در عرصه اقتصادی کشور صورت گرفته است. طرحهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که در ایران نام سیاست تعدیل اقتصادی بر خود گرفت، تأثیرات مهمی بر ساختار اقتصادی و حیات و موقعیت اقتصادی طبقات گوناگون بجای گذارد. هر روز که می گذرد نتایج اجرای این سیاستها بر زندگی اهالی کشور آشکارتر می شود. تحولات زیادی در زندگی توده ها صورت گرفته و کماکان در جریان است که تأثیرات واقعی و مشخصی بر فعالیتهای امروز و فردای انقلابیون میگذارد. در ذیل به رئوس برخی از این تغییرات اشاره میکنیم.

۱ - حمله دائمی و روزمره به سطح معیشت و بیکارسازی گسترده کارگران، سوق یافتن بخش اعظم نیروی کار به سمت کارهای خدماتی، و شرکت بخش بزرگی از نیروی کار در اقتصاد غیر رسمی، نتایج اجتناب ناپذیر طرحهای صندوق بوده است. این مسئله تغییرات مهمی در ترکیب و قشر بندی طبقه کارگر بوجود آورده است. اگر چه بطور عمومی اکثریت توده ها به موقعیت پائینتری رانده شده و پرولتریزه می شوند اما این به معنی رشد طبقه کارگر صنعتی نیست. بالعکس، روند محدود شدن کارگران صنعتی در جریان است. طبقه کارگر صنعتی که از ثبات شغلی نسبی برخوردار بود، مرتباً بواسطه تعطیل کارخانجات یا کاهش کارگران تحت فشار قرار گرفته و نسبت به تعداد کل کارگران در حال محدود شدن می باشد و به قشر نازکتری بدل می شود. این

در برابر سرکوبها را در بین اهالی دامن میزنند. مانورهای پی در پی بسیج، ایجاد واحدهای ویژه، جنگ روانی و تبلیغات ایدئولوژیک و ارعاب روزمره، اجزاء دیگر این کارزار سرکوب است.

همه اینها نشان از هراس عمیق رژیم از آتش خشم و نفرت مردم دارد. در عین حال، ارتجاع حاکم خوب میداند که عناصر آگاه مخالف که از تجربه و توان بسیج و سازماندهی مردم برخوردارند، بلك خطر جدی در شرایط وقوع خیزشها محسوب میشوند. ترس از همین خطر واقعی بوده که جلادان حاکم را در فرصتهای گوناگون به شکار و کشتار کمونیستها و دیگر عناصر آگاه انقلابی و ترقیخواه کشانده است. همین ترس بود که خمینی و همدستانش را واداشت فرمان قتل تکان دهنده هزاران زندانی سیاسی را در خاتمه جنگ ایران و عراق بسال ۶۷ صادر کند. همین ترس است که سران شورای امنیت رژیم را وامیدارد در پی هر شورش، به

يك عامل مهم که تأثیرات آشکاری بر بپاخیزی و پیشرفت مبارزات توده ها میگذارد، سیاسی بودن جامعه است. بیش از نیمی از جمعیت ایران زیر ۲۰ سال دارند. انقلاب ۵۷ و شکست آن تجربه مستقیم اکثریت جامعه کنونی بحساب نمی آید، اما تأثیرات مثبت و منفی سیاسی آن در ذهن جامعه حك شده است. این جامعه جوان در مقایسه با بسیاری از کشورهای تحت سلطه، بشدت سیاسی است. بدین معنی که مردم با قدرت سیاسی کار دارند. حتی اگر چرخهای استثمار چند ساعت فکر آزاد را هم از آنها دریغ میکند، حتی اگر بسیاری خود را «سیاسی» نمیدانند، اما جواب فلاکت و فقر و ناپسامانیهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی خود را در عالم سیاست جستجو میکنند. تقصیر را متوجه صاحبان قدرت سیاسی و سیاستهای اجراء شده در جامعه میدانند؛ بسیاری از مردم دق دلی های روز کار سختشان را با نثار فحش به سردمداران جمهوری اسلامی و ارزشها و مظاهرش خالی میکنند؛ گرد غم را با تمسخر دار و دسته حاکم از رخ میشوند. و بی جهت نیست که معمولاً از همان نخستین لحظات هر اعتراضی خشمگینانه توده ای، شعار مرگ بر سران جمهوری اسلامی به شعار فراگیر و مرکزی مردم تبدیل میشود. بی جهت نیست که مردم، مزدوران و جاسوسان رژیم را بمحض شناختن انگشت نما میکنند و دیگران را از آنها بر حذر میدارند و نقشه انتقام گیری و مجازات آنها در فرصت مناسب را میکنند. اینها واقعیاتی انکارناپذیر و مهند. جامعه در ضمیر خود به انتظار برنامه سیاسی و راه مبارزاتی و نقشه جنگی نشسته و به استقبالش خواهد شناخت. این امر بر ضرورت تسریع فعالیتهای پیشاهنگ انقلابی دوباره تاکید میگذارد.

برخورد رژیم به خیزشهای رو به گسترش توده های خلق، سرکوب خونین و تلاش برای ارعاب مردم بقصد پیشگیری از شورشهای آتی و جلوگیری از شکل گیری همبستگی و اتحاد مبارزاتی آنهاست. وظیفه تصمیم گیری و اجرای این سیاست سرکوبگرانه بر عهده شورای امنیت، ستادهای مشترک نظامی و انتظامی برای سرکوب شورشها، و دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی است. دست زدن به کشتار و دستگیری گسترده مردم بعنوان تنها «راه حل» رژیم در مواجهه با مبارزات توده ای نشان میدهد که چننه مرتجعین حاکم خالی است. تدابیر و ابتکارات اینان عموماً در زمینه شیوه ها و شگردهای ارعاب و کشتار است. برقراری سریع حکومت نظامی در محل وقوع شورش، دستگیری کلیه عناصر فعال شناخته شده و مشخصاً بازداشت و زیر فشار قرار دادن زندانیان سیاسی سابق، دست چین کردن گروهی از دستگیرشدگان برای اعدام، و گیل جاسوسان در محیط برای شناسایی کسانی که همچنان موج نارضایتی و مقاومت

بازداشت جمعی زندانیان سیاسی سابق در نقطه وقوع ناآرامیها دست بزنند و بویژه روشنفکران یا کارگران و زحمتکشانی که سابقه فعالیت سیاسی دارند و در جریان تظاهرات دستگیر شده اند را ردیلاانه از سر راه بردارند. این سیاستی است که رژیم بویژه بدنبال شورش اسلامشهر و اخیراً در پی خیزش کرمانشاه و پاوه و روانسر و جوانرود بکار بسته است. هیچ بعید نیست که با اوج گیری و تداوم خیزشها، رژیم این سیاست را گسترده تر به اجراء گذارد. هدف رژیم اینست که رابطه عناصر با تجربه و مبارز قدیمی با نسل شورشگر امروز قطع شود. دشمن اهمیت این رابطه را خیلی خوب درك میکند، خلق نیز باید این امر را کاملاً بفهمد. بنابراین باید در مقابل این سیاست جنایتکارانه بهوش بود و با آن مقابله نمود. خلق باید انقلابیون آگاه و پیشروان خویش را چون مردمك چشم حفاظت کند. این جنبه مهمی از مبارزه است. بقیه در صفحه ۱۲

## یک عرصه دیگر اعتراض سیاسی - اجتماعی

وجه دیگری از روند کنونی مبارزات توده‌ای، وسیع‌تر شدن صفوف نیروهای است که در صحنه مقاومت و اعتراض اجتماعی - سیاسی فعال میشوند. هر روز قوای جدیدتری از اقشار و طبقات خلق که هر یک به شکلی و به درجه‌ای از فشار و ستمگری حاکمان رنج عیب‌رند، توهم و تردید را کناری می‌نهند و به مبارزه برمی‌خیزند. این مبارزات، اشکال و عمق و دامنه متفاوتی دارند. در مقطع حاضر، شاهد جنب و جوش مبارزاتی بخشی از روشنفکران و هنرمندان در برابر تضییقات و زورگویی‌های دستگاه سرکوبگر هستیم. اینان عموماً کسانی هستند که به مبارزه مسالمت آمیز و فرهنگی جهت روشنگری و تبلیغ آزادی بیان و عقاید و اجتماعات باور داشته و میکوشیدند یا استفاده از «گشایش» های عوام‌فریبانه، رفسنجانی در آغاز دوره «بازسازی»، رسالت اجتماعی خویش را پاسخ گویند. این گروه در فاصله کوتاهی فعالیت مطبوعاتی خویش را مضاعف ساخته و انتشار مجلات غیر حکومتی را شتاب و گسترش بخشیدند؛ اما مخالفت‌های ابراز شده در این نشریات تحت الشعاع تزلزل طبقاتی و سازشکاری گردانندگان آنها قرار داشت. کم نبود شمار مقالاتی که به دفاع از سیاست‌های جناح رفسنجانی و اقدامات کرباسچی و امثالهم می‌پرداخت و خاک به چشم مردم می‌پاشید. و کم نبود شمار مقالات باصطلاح «چپی» که بخصوص در دوره فروپاشی بلوک شوروی، علیه ایدئولوژی و حزبیت کمونیستی انتشار می‌یافت و در بین مردم، بذر نو میدی و بی اعتمادی به انقلاب و آرمان کمونیستی می‌پاشاند. این تبلیغات طبیعتاً با کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین‌المللی و مرتجعین حاکم بر ایران منطبق میشد.

اما از طرف دیگر، روشنفکران مردمی نیز بودند که از همان آغاز وعده‌های رژیم را باور نداشته و جماعت هنرمند و اهل قلم را تافته‌ای جدا بافته از مردم نمی‌دانستند. آنها مبارزه برای آزادی بیان و تشکل روشنفکران را از دریچه گسترده‌تر منافع و حقوق توده‌های خلق نگریسته و اعلام کردند نباید به قیمت سکوت در برابر سرکوب مردم و لگدمال شدن خواسته‌های اساسی آنها، از رژیم امتیاز گرفت. آنها توهم پراکنی در مورد اهداف و طرح‌های رفسنجانی، و خودسانسوری و محدود کردن آثار خود در چارچوب تنگ و خفگان آوری که رژیم تعیین کرده بود را مجاز نشمردند؛ در عین حال از تلاش برای آفرینش و توزیع آثار در فضایی که ایجاد شده بود باز نایستادند. آنها فشار و تهدید، توهمین و بایکوت را به جان خریدند و ایستادگی کردند و بحق با تحسین و پشتیبانی و احترام مردم روبرو شدند.

## نگاهی به تغییرات اقتصادی...

بیش از ۵ میلیون نفر رسید که تقریباً برابر تعداد مهاجرین در فاصله ۲۰ ساله ۵۵ - ۱۳۳۵ بود. این روند امروزه نه تنها کاهش نیافته بلکه بواسطه برنامه‌های اقتصادی اخیر تسریع گشته است. با قول‌هایی که سران جمهوری اسلامی در زمینه اجرای تام و تمام طرح‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی داده‌اند، رقم مهاجرت به سطح نجومی خواهد رسید.

آنچه که بیشتر شاهدش خواهیم بود گسترش جمعیت فقر زده و مازاد بواسطه کنده شدن بیشتر دهقانان از زمین و مهاجرت آنان به شهرها و باد کردن شهرهاست. این وضعیت ناشی از عوامل گوناگون است؛ توسعه کشاورزی تجاری به منظور صادرات، و رقابتی که در بازار جهانی حاکم است، نه تنها مدام باعث کاهش قیمت محصولات صادراتی شده و این توسعه را با محدودیتهای خود روبرو می‌کند، بلکه تأثیرات مخربی بر کل اقتصاد کشاورزی بجای می‌گذارد. صنعتی شدن قسمی کشاورزی و مکانیزه شدن بخشی از فعالیتهای کشاورزی (مانند شخم توسط تراکتور)، موجب گسترش مازاد نیروی کار روستائی شده است. کاهش و یا حذف سوبسیدهای دولتی برای مواد مورد نیاز کشاورزان مانند کود و سم، عرصه را بر دهقانان - بویژه دهقانان میانه و فقیر - تنگتر می‌کند. و سرانجام رشد بی‌رویه واردات و فشار رقابتی خرد کننده بر محصولات داخلی، دهقانان عرغه را بیشتر از سابق تحت فشار قرار میدهد. این عوامل به‌همراه عوامل دیگر مانند محدودیتهایی که در مقابل صنایع دستی روستائی چون قالیبافی بوجود آمده و بی‌امکانی روستاها بویژه از زاویه درمانی و امکانات اولیه زندگی باعث می‌شود که مهاجرت‌ها تشدید شوند.

این وضعیت نه تنها موجب رشد اعتراضات و مبارزات دهقانی خواهد شد بلکه با افزوده شدن بر جمعیت حاشیه نشین به گرد چندین شهر در سراسر ایران - بویژه

در مراکز استانها - مناطق تشنج آفرین در مراکز قدرت ارتجاع گسترش خواهد یافت. بواسطه این تغییرات، امکان ارتباط بین تحولات شهری و روستائی بیشتر می‌شود و امکان این فراهم می‌شود که تحولات انقلابی از شهر به روستا و یا بالعکس توسط جمعیت حاشیه نشین منتقل شود. این جمعیتی است از روستا رانده و در شهر مانده که کماکان خواست زمین در بین آنها از پایه وسیعی برخوردار است. ظرفیت انقلابی این اقشار خود را در خیزشهای متناسب قهرآمیز توده‌ای در گوشه و کنار کشور نشان می‌دهد. از سوی دیگر بواسطه تجربه رژیم جمهوری اسلامی، باور این اقشار به ایدئولوژی اسلامی بعنوان ایدئولوژی رهاشبخش بسیار تضعیف گشته است. در صورتیکه کمونیستها راه حل انقلابی خویش را در بین این اقشار تبلیغ کنند و برنامه و سیاست خویش را با مبارزات آنان پیوند دهند، می‌توانند مانع پایه‌گیری ایدئولوژیهای ناسیونالیستی یا محلی‌گرایانه، سنتی و مذهبی شوند که در تضاد با منافع بنیادین توده‌های تحتانی قرار دارند.

۳ - استفاده از نیروی کار زنان نه تنها بیرون از خانه بلکه درون خانه نیز افزایش چشمگیری یافته است؛ بویژه استفاده از نیروی کار زنان بعنوان «کارگران خانگی» ابعاد بسیار گسترده‌ای یافته است. اگر زنان در گذشته عمدتاً به کار خانگی می‌پرداختند، امروزه بخش گسترده‌ای از زنان (حتی زنان متعلق به اقشار میانی) علاوه بر بدوش کشیدن این کار به مشاغل دیگری مرتبط گشته‌اند که برای تأمین معاش خانواده ضروریست. کار بسیاری از کارگاههای دوزندگی، بافندگی، قالیبافی، تجارت خرد (خرید از یک منطقه بمنظور فروش در منطقه دیگر) و بطور کلی اقتصاد غیر رسمی تا چار دیواری خانه امتداد یافته است. با این وجود، نه نیروی کار خانگی زنان در آمار و ارقام اقتصادی بحساب می‌آید و نه کمک قابل توجهی که آنها به تأمین هزینه‌های نقدی

علیه این، قشر زده است. یک وجه از تلاش ارتجاع حاکم، جلوگیری از نزدیک شدن اینان به خیزش توده‌های تحتانی است. رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی کارزار تبلیغی را برای باصطلاح «بی‌آبرو» کردن روشنفکران شناخته شده برآه انداخته‌اند. مزدوران امنیتی علاوه بر ایجاد محدودیتهای عملی، آزادی و حتی جان آنان را تهدید میکنند. بر شمار مرگ‌های مشکوک، «تصادفات» و «ناپدید» شدن‌ها افزوده گشته است. رژیم بهیچوجه نمی‌خواهد که این عناصر با امکانات و توانائی‌هایی که دارند، چرخه روندهای خارج از کنترل را بزنند. جمهوری اسلامی تجربه سالهای آخر حاکمیت شاه و نقشی که همین نوع اقشار در برانگیختن بخشهایی از مردم بازی کردند را خوب بخاطر دارد.

طولی نکشید که پوچ بودن وعده‌های رفسنجانی در عمل برای همگان اثبات شد؛ «گشایش» شکننده و محدود با تهدیدات و ضربات پی در پی روبرو گشت؛ و بسیاری از روشنفکران فهمیدند که هدف حاکمان صرفاً خنثی کردن و به زندان توهمات و امیدهای واهی روانه کردن آنها، و بدین ترتیب دور کردنشان از موضعگیری روشن علیه رژیم بوده است. مسلماً عامل قدرتمند دیگری که به تکان خوردن این قشر و رفع توهماتش یاری رسانده، حرکت‌های قهرمانانه و فداکاریهای توده‌های مبارزه‌جو بوده است. این قشر علیرغم ناپیگیری، ظرفیت تأثیرپذیری از قهرمانی و شجاعت و فداکاری توده‌های زحمتکش و پشتیبانی از حرکات و خیزشهای انقلابی را دارد. در مقابل، رژیم دست به تعرضی شدید

نگاهی به تغییرات اقتصادی...

پول و بانک جهانی بطور جدی زندگی این اقشار را به اغتشاش گشاده و در موقعیت مخاطره آمیزی قرار داده است. بی ثباتی شغلی، جایجایی ها و چند شغله شدن ها و گرایش بسست فعالیت‌های واسطه گرانه و دلالتی از ویژگی‌های زندگی این اقشار شده است. بسیاری اطمینان به فردای خویش ندارند. این پروسه هم دامنگیر خرده بورژوازی سنتی گشته و هم دامنگیر خرده بورژوازی مدرن و مزد بگیر دولت. این وضعیت اگر چه به لحاظ درازمدت و استراتژیک صفوف اکثریت فقیر و زحمتکش جامعه را در مقابل طبقات حاکمه تقویت می نماید، اما در کوتاه مدت به اشکال متناقضی بروز می یابد. این اقشار در مواجهه با این وضعیت میتوانند عکس العمل های متناقضی از خود بروز دهند. از یکسو آنها بطور عینی - بویژه کسانی که ورشکسته شده اند - خود را هم سرنوشت با اکثریت جامعه دیده و راه حل را اتحاد با زحمتکشان و مبارزه علیه حکومت می بینند. از سوی دیگر بخشی از اینان در وحشت از بدتر شدن وضع زندگی شان، مرتباً خود را در موقعیت انتخاب بین «بد و بدتر» می یابند. برای این دسته قابل قبول نیست که زندگی شان مثل اکثریت توده ها بشود. پاره ای از آنها حاضرند به هر خس و خاشاکی دست بیاورند تا به موقعیت فروتر سقوط نکنند. مسئله فقط به شیوع بیماریهای روانی و گسترش افسردگی و پریشانی، دلسردی و دلمردگی و بدبینی و یاس در بین این اقشار محدود نمی شود. بلکه حداقل بخشی از اینها می توانند به راه حلهای ارتجاعی امید بندند. مثلاً در مواجهه با بی نظمی و بی قانونی، می توانند هوراکش آندسته نیروهای ارتجاعی درون و بیرون حکومت شوند که برقراری «نظم و امنیت» را وعده می دهند. یا ممکنست بروی تضادهای امپریالیستها با رژیم حساب باز کنند. بقیه در صفحه ۱۴

خانواده میکنند. بکارگیری زنان به انحاء گوناگون تغییری مهم در پایه اقتصادی کشور می باشد. این امر بطور حادی با روبنای کهنه و ارتجاعی (به لحاظ دیدگاهها و آداب و سنن عرفی و مذهبی و قوانین حقوقی) در تضاد افتاده است. از همیسرو مسئله زنان در جامعه شکل بسیار حاد و انفجاری بخود گرفته است. ارتجاع حاکم بحد اکثر تلاش می کند که با تحمیل منظم ستم بر زنان و تضمین آن، در واقع به بخشی از اهالی یعنی مردان امتیاز بدهد تا بخشی دیگر را سرکوب و منکوب نماید و بدین طریق کنترل جامعه برایش آسانتر شود. اعمال ستمهای گوناگون از قبیل بی حقوقی در محیط زیست و کار، موقعیت درجه دوم به هنگام کار و دریافت دستمزد، و ستمهای آشکارا فئودالی و نیمه فئودالی، به اشکال گوناگون به مقاومت و اعتراض خودبخودی و پراکنده ولی در حال گسترش زنان علیه ستم و استثمار شدید و مناسبات مردسالارانه و پدرسالارانه پا داده است. اشکالی چون فرار از خانه، ایستادگی در مقابل ضرب و شتم توسط مردان خانواده، و حتی دست زدن به قتل ستمگران خانگی، تا درگیری روزمره با مزدوران قلدر رژیم یا شرکت فعال و مستقیم در اعتراضات حق طلبانه روزمره و خیزشهای قهرآمیز علیه رژیم، که آمادگی هر چه بیشتر زنان ستمدیده را در پذیرش آگاهی انقلابی و راه رهائی نشان می دهد. خشم زنان نیروی قدرتمندی است که می تواند و باید در راه انقلاب رها شود.

۴ - یکی دیگر از مشخصات مهم جامعه امروزی ایران نسبت به گذشته (بویژه نسبت به زمان رژیم شاه) محدودتر شدن اقشار و طبقات میانی شهری است. بطور کلی سطح زندگی آنها به پائین رانده شده؛ بخشهایی از آنان ورشکسته شده و به میان پائینی ها پرتاب شده اند. فرمانهای صندوق بین السلی

جمهوری اسلامی قصد ارباب دارد، اما بدون شك با مقاومت و مبارزه جدیتری روبرو خواهد شد. و نیز با همبستگی اقشار دیگری از مردم با روشنفکرانی که مورد تهدید و سرکوب حکومت قرار گرفته اند. پیوستن عناصر مترقی و مردمی به صفوف مبارزه فعال علیه نظام ارتجاعی و گسترده تر شدن این صفوف، امری مثبت در پیشبرد انقلاب و تضعیف دشمن است و باید مورد استقبال خلق و نیروهای انقلابی قرار گیرد. باید از مقاومت و اعتراض آنها دفاع شود. بهمین ترتیب، حملات سرکوبگرانه ارتجاع علیه هر بخش خلق، حتی کسانی که اعتقاد به مبارزات مسالمت آمیز دارند، باید قاطعانه محکوم شود.

پرچمداران سازی و مماشات

لازم است اشاره ای به نیروهای بورژوا لیبرالی بکنیم که همچنان خیال شراکت در هیئت حاکمه را در سر می پرورانند و در مورد نومید شدن محفانه قشری از روشنفکران میانی نسبت به وعده های رفسنجانی و شرکاء عکس العمل نشان میدهند. این جریانها با نگرانی و اصرار به مردم بویژه روشنفکران مخالف حکومت هشدار میدهند که «وظایف هر چه باشد و در هر سطحی که قرار گرفته باشد در حرکت و همراهی با جامعه حاصل میشود و نه در کناره گیری و انزوا... اینکه با همه موانع و مشکلاتی که بر سر راه است، با يك فرصت بزرگتر دیگر یعنی انتخابات ریاست جمهوری روبرو هستیم... ممکن است گفته شود که همین معضلات کافی است که سر خود گیریم و راه به سلامت بریم. اما مشکلات هر چند سنگین و سترگ، از انسانهای مسئول و آگاه پذیرفته نیست که بار سنگین وظایف خود را از دوش فرو نهند. بلکه باید برای انجام آن کاستیها را پر کنند، به جستجوی قاطعانه راه حل های در خور شرایط پیچیده برآیند و برای حراست از حقوق فردی و اجتماعی به اشکال مختلف در سرنوشت اجتماعی - سیاسی خود مشارکت نمایند.» (ایران فردا - «چند پرسش درباره انتخابات»، آبان ۱۳۷۵) اینهمه صفری و کبری چیدن برای کشاندن مردم به بازی فریبکارانه انتخابات ریاست جمهوری است. اینان مبلغ مماشات و سازش با ارتجاع حاکم هستند، و در هر فرصتی ضدیت خویش با انقلاب ستمدیدگان و خیزش قهرآمیز توده ها را ابراز میکنند؛ کانون فعالیتشان در بین روشنفکران و اقشار میانی بوده و میکوشند از این طریق در جامعه نفوذ کنند. اینان نماینده اقشار بالائی بورژوازی متوسط ایرانند که با نظام و دولت ارتجاعی بندهای بسیار داشته و به يك کلام، از انقلاب بیشتر هراس دارند تا ارتجاع. ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی، رسالت تاریخی بورژوا لیبرالها را چنین بیان کرده

برای رنگ و لعاب زدن به اسلام با توجه به رسوائی حکومت دینی. تجربه انقلاب ۵۷ بار دیگر اثبات کرد که جریاناتی از قبیل نهضت آزادی قادر به ایفای نقش مستقل در صحنه سیاسی نبوده و در تندپیچ های تاریخی معمولاً بصورت دنباله و موتلف جناح هائی از طبقات ارتجاعی یا به میدان میگذارند؛ هرچند که از مرتجعین حاکم تپیا هم میخورند. اینان با اشاعه محافظه کاری و توهم پراکنی در مورد راه های قانونی و در چارچوب نظام، بویژه در دورانی که توده های وسیع به مقاومت و مبارزه بر میخیزند، نقشی مخرب و ضدانقلابی بازی میکنند. در صحنه جدال ها و صف آرایی های سیاسی باید بینش و سیاستهای ضدانقلابی اینان را افشاء و طرد نمود، و از نفوذ و تاثیرشان در جامعه بویژه بر روشنفکران مترقی و آزادیخواه جلوگیری کرد. بقیه در صفحه ۱۴

است: بعضیها میگویند ما میخواهیم در این اوضاع خطرناک نقش سوپاپ اطمینان را بازی کنیم. مگر چه اشکالی دارد؟ اگر سوپاپ اطمینان نباشیم و بگذاریم این دیک بخار تحت فشار منفجر شود خوبست؟ (از مصاحبه با ایران فردا) اینها از انفجار خشم توده ها که دستگاه دولتی کهنه و حاکمیت ارتجاع و سلطه امپریالیسم را به خطر می اندازد وحشت دارند. «نقشه سیاسی» اینان در دوره کنونی، سه وجه دارد: ترساندن هیئت حاکمه از آشوب و خیزشهای قهر آمیز توده ها و معرفی خود بعنوان سیاستمداران کاردانی که میتوانند چنین حرکاتی را مهار کنند؛ ترساندن توده ها از «فجایعی» که در صورت هرج و مرج و از هم پاشیدن دولت مرکزی و «تجزیه احتمالی کشور» گریبانگیر ملت میشود، و بدین ترتیب تبلیغ «ضرورت» مماشات و حفظ «وحدت ملی» با مرتجعین حاکم؛ تلاش

## جامعه به کدامین سو میرود؟

به لحاظ اقتصادی، آینده تیره و تاری در برابر جامعه قرار دارد. مقطع کنونی که با احتیاط و کندی از سوی رژیم در اجرای یرخی جوانب طرح «تعدیل اقتصادی» مشخص میشود، موقتی است. این کاهش سرعت و دست نگهداشتن ها، بویژه با توجه به کارزار انتخابات ریاست جمهوری آماده شده و هدف از آن مهار کردن تشنجات اجتماعی است که بعلا شتاب بخشیدن به «تعدیل» و گسترش روند فقر ایجاد خواهد شد. هیئت حاکمه ایران این سیاست را با صلاحدید و توافق نهادهای مالی امپریالیستی اتخاذ کرده است.

اگر توده های خلق در برابر اجرای سیاست ریاضت کشی دست به مقاومت و مبارزه نزنند و طراحان و مجریانش را عقب ترانند، شکاف عظیم فقیر و غنی از آنچه هست بمراتب عظیمتر خواهد شد؛ بر شمار جمعیت زیر خط فقر افزوده شده و همزمان معیارهای فقر و معیشت نیز پایینتر خواهد رفت؛ محرومیت بخش بزرگ اهالی از امکانات آموزشی و درمانی که در حال حاضر چشمگیر و تکان دهنده است ابعادی باور نکردنی خواهد یافت. روند نابودی اقتصاد کشاورزی شتاب خواهد گرفت؛ شکاف مناطق شهری و روستایی به ضرر روستائیان و اقتصاد دهقانی افزایش یافته و ورشکستگی جماعت روستایی و ویرانی دهات بسیار را در پی خواهد داشت؛ شکاف بین چند منطقه دست چین شده غنی با سایر مناطق، و شکافی که طی این مدت بین مراکز صنعتی - تجاری هر ناحیه با سایر بخشهای آن پدیدار شده، تشدید خواهد گشت. این يك پیشگویی یا ارزیابی بدبینانه از اوضاع نیست. نتایج ناگزیر طرح های «تعدیل اقتصادی» بر حیات جامعه و توده ها را تاکنون در ایران دیده ایم و هر روزه در کشورهای تحت سلطه سه قاره که گرفتار این بلا گشته اند، می بینیم. صاحبان سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های بزرگ کمپرادوری که حیات اقتصادی را کنترل میکنند برای تامین منافع خود مجبورند که این طرحها را به جلو ببرند. در مقابل، توده های خلق نیز مجبورند علیه این تدابیر دست به مقاومت و اعتراض بزنند.

## وظایفی که پیشروی ما قرار دارد

با جدت یابی تضادهای طبقاتی و بالا گرفتن تلاطمات اجتماعی، عرصه سیاسی بیش از پیش فعال شده است. احزاب و شخصیتهای سیاسی، برنامه ها و شعارهای خویش را روشنتر به میان میگذارند و تلاش مضاعفی را جهت تاثیرگذاری بر تحولات جامعه سازمان میدهند. توده های شورشگر

## نگاهی به تغییرات اقتصادی...

امروزه در جامعه بویژه در میان اقشار و طبقات میانی شهرهای بزرگ، رشد گرایشات ایدئولوژیک منفی قابل مشاهده است. گرایشاتی از قبیل خودخواهی و قربانی کردن منافع دیگران در خدمت منافع حقیر شخصی؛ حفظ موقعیت خود بقیامت له کردن دیگران؛ شیوع فساد و رشوه خواری و باج گیری؛ عکس العمل مثبت به تبلیغات تفرقه افکنانه رژیم نشان دادن؛ بی اعتمادی به قدرت توده ها در شکست دادن رژیم؛ تحقیر طبقات تحتانی و ابراز تنفر از زحمتکشان افغانی بعنوان «عامل» بی ثباتی و فلاکت و عدم امنیت؛ برخورد شویونیستی نسبت به دیگر خلقهای ایران و منطقه و حتی گرایش بسست چهره ها و جریانات مقتدر طرفدار «نظم و قانون» بعنوان نجات دهنده جامعه از بحران. این اوضاع ضرورت مبارزه پیگیرانه با این قبیل گرایشات ایدئولوژیک منفی و تلاش برای تقویت ایدئولوژی انقلابی در سطح جامعه را گوشزد می کند. از سوی دیگر، باید توجه داشت که درست در همین اوضاع، بخشهای وسیعتری از اقشار میانی پا بمیدان مبارزه می گذارند. این مبارزات به برقراری اتحاد وسیعتر بخشهای مختلف خلق بدور يك برنامه و عمل انقلابی یاری می رساند.

ه - تغییر مهم دیگری که از اواخر جنگ ارتجاعی ایران و عراق و بویژه از دوره بازسازی آغاز گشته، بریدن پایه های حکومت است. حکومت بر مبنای سیاستهای جدید نه می توانست و نه می خواست که آن پایه سابق (بویژه در میان اقشار تحتانی جامعه) را با شعار عوامفریبانه «مساوات طبیبی» اسلامی حفظ کند. پایه های حکومت

بدنبال راه غلبه بر دشمن و رهائی از فقر و فلاکت و ستمگریهای رژیم میگردند و نگاهشان متوجه برنامه ها و شعارهای رنگارنگ خواهد شد. در چنین اوضاعی، پیشاهنگ پرولتری وظیفه آراکه و اشاعه خط ایدئولوژیک - سیاسی و برنامه و استراتژی پیروزمند انقلابی در بین طبقه کارگر و توده های ستمدیده، و آشکار ساختن مضمون و محتوای برنامه و اهداف سایر احزاب طبقاتی را بیش از پیش بر دوش خود احساس میکنند و فعالیتهايش را در این راه شتاب می بخشد.

در دورانی که آغاز شده با انواع و اشکال گوناگون مقاومت و اعتراض از جانب اقشار و طبقات خلقی که هر يك به درجه ای از نظام موجود در رتجند، روبرو میشویم؛ از مقاومتهای رزمنده و خیزشهای خونین گرفته تا مبارزات مسالمت آمیز. طبقه کارگر نمیتواند و نباید نسبت به اعتراضات و مبارزات دیگر اقشار و طبقات خلقی بی تفاوت باشد و در مقابل سرکوب آنها توسط دشمن ساکت بنشیند. این امر با ضرورت تقویت صفوف انقلاب و تضعیف صفوف

در بین اقشار میانی و زحمتکش جامعه شامل دو دسته بودند. بخش اعظمی از آنان را کسانی تشکیل می دادند که نسبت به رژیم متوهم بوده و بخش دیگر کسانی بودند که بواسطه وصل شدن به رژیم و استفاده از امکانات دولتی توانستند خود را بالا بکشند و موقعیت طبقاتی متفاوتی پیدا کنند؛ مانند برخی تحتانی ها که به موقعیت میانی صعود کردند و طی دوره ای به ثبات نسبی رژیم کمک نمودند. اینان کسانی بودند که یا نان خون فرزندانسان که در جبهه های جنگ ارتجاعی بر زمین ریخته شد را خوردند؛ یا با خوش خدمتی به رژیم از امتیازاتی برخوردار شدند؛ یا با شرکت مستقیم و غیر مستقیم در سطوح پائینی ارگانهای نظامی و امنیتی به نان و نواهی رسیدند.

رویکردانی از رژیم فقط شامل حال اکثریت پایه های متوهم نبوده بلکه دسته دوم را هم که مانند دیگر اقشار میانی تحت فشارهای اقتصادی قرار گرفته اند، در برگرفته است. روند انفعال، جدایی و ضدیت طرفداران قبلی رژیم، به بی پایه تر شدن و افراد بیشتر دشمن در کل جامعه منجر شده است. حکومت دیگر نیازی به آن پایه نداشت تا به قربانگاه جنگ ارتجاعی روانه اش کند. آن پایه نیز دیگر نمی تواند به امتیازات اقتصادی که در آن دوران به او تعلق می گرفت چشم امید بیندند. در راس برنامه های تعدیل اقتصادی، کاستن از هزینه های دم و دستگاه های دولتی قرار دارد؛ یعنی عرصه مهمی که به بخشهای مهمی از پایه رژیم نان می رساند. این امتیازات، بویژه بعد از انتخابات ریاست جمهوری کمتر هم خواهد شد؛ در نتیجه روند بی پایگی رژیم به اوج خواهد رسید.

ارتجاع کاملاً مرتبط است. از طرف دیگر، حضور هر چه گسترده تر اقشار و طبقات خلق و نمایندگان سیاسی آنها در صحنه مبارزه، پیشاهنگ پرولتری را عاجلتر از همیشه با مسئولیت تامین رهبری صحیح و دورنمای مبارزاتی روشن برای توده ها و متحد کردن صفوف خلق روبرو میکند. پیشبرد این مسئولیت با مسئله تدارک و برپائی جنگ انقلابی، پیوندی تنگاتنگ دارد.

## توضیحات

۱) مناسبات میان آمریکا و اروپا (و ژاپن و روسیه) در دنیای بعد از جنگ سرد عمدتاً با تبنایی بین این قدرتها مشخص میشود. محور این تبنایی، تلاش برای برقراری و حفظ «امنیت» برای سلطه سرمایه در سراسر جهان، تامین شرایط برای تشدید استثمار و غارت توده ها و پاره ای توافقات اقتصادی - حقوقی با هدف تسهیل حرکت و نقل و انتقال سرمایه ها در بازارهای جهانی است. با فروپاشی بلوک تحت رهبری شوروی بقیه در صفحه ۱۸

## یک رسوائی دیگر

پیرامون ربوده شدن فرج سرکوهی

جمهوری اسلامی، فرج سرکوهی را زبونه ربوده، این کار را وقیحانه حاشا کرد و سرانجام مفتضحانه مجبور به آزادی وی شد. کل این ماجرا نشانه دیگری از ضعف و درماندگی شدید رژیم است. حکام تهران با این آدم ربائی چه هدفی را دنبال میکردند؟

در این واقعه، نقش سرکوهی بعنوان يك فرد، اهمیت درجه اول نداشت. رژیم با این اقدام، به يك گرایش موجود در جامعه حمله می برد و سرکوهی یکی از روشنفکرانی است که این گرایش را نمایندگی میکنند. اینها روشنفکرانی هستند که بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق، فرصت را مغتنم شمرده و «گشایشهای دمکراتیک» رفسنجانی و شرکاء را به فال نیک گرفتند.

جمهوری اسلامی میخواست مردم را فریب دهد، مخالفانش را خنثی نماید و به اربابان امپریالیستش نشان دهد که عرضه تشبیت حاکمیتش را دارد. رژیم برای اینکار به «بازی دمکراسی» و به کسانی که وارد این بازی شوند، نیاز داشت و بخشی از روشنفکران چنین کردند؛ آنهم در شرایطی که خون تازه هزاران زندانی سیاسی که در شهریور ۱۳۶۷ کشتار شدند از دستان هیئت حاکمه جلاد می چکید. این قبیل روشنفکران بواقع راه چاره جامعه یا شاید تنها راه مخالفت را در مقاومت و روشنگری فرهنگی - ادبی می دیدند و راه های مسالمت آمیز را تبلیغ و تشویق می نمودند. در جنب و جوشی فرهنگی - مطبوعاتی که براه افتاد، اینان در کنار روشنفکران ضد کمونیستی قرار گرفتند که هدفشان نزدیک شدن و چسبیدن به جناح هائی از هیئت حاکمه ارتجاعی بوده و در هر فرصتی توده های خلق را از خیزش و انقلاب قهرآمیز بر حذر میدارند. در مجلات متنوعی که توسط این طیف روشنفکری انتشار یافت، هر جا صحبت از ایدئولوژی به میان آمد اساسا آرمان گرایی زیر سوال رفت و کمونیسم انقلابی آماج قرار گرفت؛ و هر جا به سیاستهای رژیم پرداخته شد، آینده نگری و اعتدال و حسن نیت جناح رفسنجانی، آشکارا یا خجالتی تبلیغ گشت. با این وجود، اعتراض روشنفکران مترقی به محدودیتهائی که برای آزادی بیان و تشکل ایجاد شده، مقاومت آنها در برابر انحصارطلبی فرهنگی، و تبلیغ ارزشها و معیارهای غیراسلامی به مذاق مرتجعین حاکم خوش نیامد.

بحث جدی که بر سر خواسته ها، وظایف و نحوه فعالیت متشکل در میان نویسندگان و هنرمندان براه افتاده بود طبیعتا با چگونگی برخورد به استبداد حاکم و معضلات عمومی جامعه گره میخورد. بسیاری از آنها متحدانه دست به اعتراض زدند. تلاشهای جمهوری اسلامی برای سر هم

بندی يك «کانون نویسندگان» فرمایشی با اتکاء به سازشکاری چند شخصیت فرهنگی شکست خورد. فشار رژیم بر این قشر بیشتر شد، تضيیقات وزارت ارشاد و تهدیدات وزارت اطلاعات بالا گرفت، و موضعگیری مقامات و حملات حزب الله خصمانه تر گشت.

اینک برای بسیاری این سؤال مطرح شده که خودسانسوری تا چه وقت و به چه امید؟ بیباخیزی امواج مبارزات خشماگین و قهرمانانه توده های زحمتکش که هر بار از جانب رژیم با سرکوب خونین روبرو میشود، این سؤال گزنده را در مقابل هر روشنفکر مخالف قرار داده که کجا ایستاده ای؟ و اگر توفان تحولات از راه برسد، به کدام جهت شنا خواهی کرد؟ هیئت حاکمه وخیمتر شدن اوضاع را احساس میکند و چاره کار را در ضربه زدنا و زهر چشم گرفتن می بیند. رژیم که خود را با خیزش مردم محروم و عاصی روبرو می بیند، از این روشنفکران، جرقه آشوبهای بزرگتری را بزند. آنها به تجربه دیده اند که اعتراضات سیاسی - اجتماعی روشنفکری اگرچه بخودی خود ضعیف و محدود است اما در دوره های معین تاریخی توانسته نقش مشوق اعتراض اقدار و طبقات دیگر را بازی کند، تحت چنین شرایطی است که رژیم فشار پر نویسندگان و هنرمندان مخالف را با «افشاگری» تلویزیونی از افراد، بازداشتها و اقدام به قتل های «تصادفی» شدت بخشیده است.

پیش از این آدم ربائی، فرج سرکوهی هم مانند بسیاری دیگر احساس خطر میکرد. ماموران وزارت اطلاعات، وی را که در مهمانی کاردار فرهنگی سفارت آلمان در تهران شرکت داشت، نشان کرده بودند. مزدوران امنیتی جمهوری اسلامی به سبک همکارانشان در حکومتهای نظامی آمریکای لاتین، او را به هنگام خروج از کشور در فرودگاه مهرآباد ربودند. رژیم میدانست که خیر ناپدید شدن سرکوهی همه جا خواهد پیچید، اصلا باید خیر می پیچید تا بقیه حساب کارشان را بکنند و جا بزنند. شاید حکام تهران انتظار داشتند دولت آلمان برای یافتن و آزادی سرکوهی پا در میانی کند، و بدین ترتیب زمینه معامله بر سر دادگاه «میکونوس» جور شود.

بهر حال، وقایع بر وفق مراد آنها جلو نرفت. افکار عمومی در خارج از کشور سرعنا علیه این آدم ربائی وقیحانه، عکس العمل نشان داد. موج اعتراض و مبارزه و افشاگری در مورد این واقعه توسط مخالفان رژیم دامن زده شد و به علت پشتیبانی مردم، گسترش یافت. چندین نهاد فرهنگی و

بسیاری از شخصتهای ادبی - هنری بین المللی، جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دادند. اظهارات ضد و نقیض سخنگویان رژیم، ماجرا را آشکارتر و وضعیت را بدتر کرد. هیئت حاکمه که در این دوره با فشارهای معینی از جانب «مهربان ترین» اربابش یعنی امپریالیسم آلمان بر سر دادگاه «میکونوس» دست به گریبان است و از پشت این فشارها نوعی توافق بین آمریکا و اروپا را پو میکشد، حس کرد که بدست خود گره را کورتتر کرده و خود را بیشتر به مخمصه انداخته است. شاید هم در این میان، دعوی جناح های حکومتی دخالت داشت و سرکوهی قربانی تلاشهای يك جناح برای تیره کردن روابط جناح رقیب با آلمان شده بود. در هر صورت، جمهوری اسلامی سه راه پیش پا داشت، یکم: دروغ های ضد و نقیض را تکرار نموده، سرکوهی را سر به نیست کند و پیه عواقبش را به تن بمالد؛ دوم: برای وی جرم «جاسوسی» و غیره بتراشد و اعلام کند که وی را دستگیر کرده و بزودی محاکمه اش خواهد کرد؛ سوم: با «پیدا شدن» سرکوهی، سر و ته قضیه را هم بیاورد. اما قتل یا اعلام دستگیری و محاکمه، ماجرا را ادامه دار میکرد و افشاگریها و مبارزات اوج میگرفت. چنین احتمالی خوشایند رژیم نبود؛ از آن می ترسید. بنابراین، راه سوم را انتخاب کرد. شك نیست که حاد بودن تضادهای درون هیئت حاکمه، در اینکه ماجرا به نمایش فصاحت و آبرویابختگی و درماندگی رژیم تبدیل شود تاثیر داشت.

البته يك عامل دیگر هم در اجرای راه سوم نقش داشت و آن بنوعی کوتاه آمدن فرج سرکوهی بود. وی به «مصاحبه مطبوعاتی» گردن گذاشت و آن دروغهای مسخره را به زبان آورد. شاید پیش خود میگفت چه اهمیتی دارد؟ همه میدانند این حرفها دروغین و تحمیلی است. شاید فکر میکرد این مصاحبه بجای اینکه برفع حاکمان باشد برگ دیگری بر کارنامه تبهکاری آنهاست. اما این کوتاه آمدن اهمیت داشت. برخورد سازشکارانه به قصد رهاندن جان، از نومییدی و ناپیگیری و بی آرمانی حکایت میکند. در اینجا بحث بر سر اعتقاد بخشی از روشنفکران طبقات میانی به مبارزه مسالمت آمیز نیست، بلکه صحبت از کوتاه آمدن و سازش حتی در همان چارچوب محدود مبارزاتی است. این برخورد به نفع رژیم تمام میشود؛ بر روحیه مبارزاتی مردمی که علیه فشار و سرکوب رژیم بر مخالفان شناخته شده بها خاسته اند آب سرد می پاشد؛ و اعتماد بنفس و غرور در صحنه مبارزه با دشمن را از فردی که تن به سازش داده سلب میکند. این نوع برخوردها نباید سنت شود.

سرکوهی در نامه ای که قبل از دستگیری به همسرش نوشته به يك نکته حائز اهمیت پرداخته که باید به آن همه جانبه تر نگاه کرد. او از مهمانی کاردار فرهنگی بقیه در صفحه ۱۸

را از چشم جاسوسان رژیم پنهان کرده و یورش غافل گیرانه مزدوران ارتجاع به خانه ها را با شکست روبرو سازند؛ باید همدلی صمیمانه و همبستگی نزدیک خویش با خانواده جانبازان خیزش اخیر را ابراز دارند، به آنها یاری دهند تا آندوه سنگین از دست دادن عزیزانشان را به خشم و کینه آتشین علیه جلادان خلق تبدیل نمایند؛ باید از هیچ نوع کمکی به آنها دریغ نکنند. توده های رزمنده بویژه جوانان شورشگری که در صف اول خیزشها قرار دارند باید از تجربه مبارزاتی سایر مناطق و کشورهای دیگر بیاموزند؛ با چهره پوشیده به میدان نبرد بیایند و مزدورانی که قصد فیلمبرداری و شناسائی دارند را به سزای عمل کشیقشان برسانند.

جنایات و تدابیر سرکوبگرانه رژیم قبل از هر چیز درماندگی و ردالتش را بنمایش می گذارد. این حرکات نشان از بیم مرگ دارد که سراپای وجودشان را فرا گرفته است. آنها بهتر از هر کس هوای متشنج جامعه را احساس می کنند و از همپنرو در بی اطمینانی، نگرانی و دلهره مدام بسر می برند. جنایاتی که آنان علیه خلق انجام دادند دردهشان را بهیچوجه درمان نمی کند و تنها بر آتش خشم و کین خلق می افزاید. زخمی که توسط این خیزش بر پیکر ارتجاع وارد آمد دشمن را به زوزه واداشته است. در مقابل، توده ها در این جریان تجارب انقلابی بیشتری کسب نمودند، حس همبستگی، روحیه رزمندگی و تحقیر دشمن و نهراسیدن از مرگ در میانشان افزایش یافت و آمادگی شان برای گذشتن از راه سخت و طولانی برای تدفین رژیم جمهوری اسلامی بالا رفت.

### ترکیب شوکت کنندگان

### و نیروهای محرک جنبش

خیزش همگانی بود. مرد و زن، پیر و جوان، کارگر و مهاجر روستائی، بازاری و کارمند، انقلابیون قدیم و جدید در این جنبش شرکت داشتند. بنوعی کلیه اقشار و طبقات در این جنبش فعال بودند. این مسئله قبل از هر چیز بی پایگی مفرط رژیم را نشان می دهد.

خیزش در کرمانشاه از محلاتی آغاز گشت که از سابقه و سن مبارزاتی زیادی علیه جمهوری اسلامی برخوردار بودند: از محلاتی چون جوانشیر و فیض آباد که نیروهای انقلابی و کمونیست از زمان شاه در آنجا در بین زحمتکشان نفوذ قابل توجهی داشتند. از همین جاها بود که بهترین فرزندان خلق و انقلابی ترین جنگندگان کمونیست برخاستند؛ کسانی که طی نبردهای گوناگون علیه دو رژیم منفور سلطنتی و اسلامی جانبازانند و در تمامی این

ها به شرکت امام جمعه منفور شهر در این مراسم اعتراض کردند و به او حمله ور شدند. سرهنگ مزدوری که وظیفه محافظت از ولی نعمت خویش را داشت بسمت مردم تیراندازی نمود که منجر به جانباختن سه تن از تظاهر کنندگان گشت. توده های دلیر بیدرنگ این مزدور را بسزای اعمال جنایتکارانه اش رساندند. مردم به درگیریهای گسترده با ماموران انتظامی و امنیتی رژیم پرداخته، مراکز نظامی و اداری رژیم را آماج خشم خود ساخته و آنها را در هم کوبیدند. طی این درگیریها تعداد زیادی از مردم کشته، مجروح و بازداشت شدند. این خیزش تقریباً همزمان به شهرهای دیگر گسترش یافت و بمدت ۴ روز ادامه پیدا کرد. در همین دوره کارگران پالایشگاه نفت کرمانشاه نیز دست به اعتصاب زدند. مردم جوانرود بدون هراس از دشمن و مرگ به مراکز اداری و نظامی رژیم قهرمانانه یورش بردند؛ مسلحانه به یکی از پاسگاههای انتظامی تمرض نموده و ضرب شست جانانه ای به مزدوران و عوامل رژیم نشان دادند. آنها فرماندار و دیگر فراسان باج بگير حکومت را گوشمالی دادند، خودروهای قوای نظامی و امنیتی را به آتش کشیدند و در اعتراض به دستگیری تظاهر کنندگان ساختمان دادگستری را به خرابه ای مبدل کردند. چریانات مشابهی در شهرهای روانسر و پاوه نیز رخ داد. در روانسر مردم بسمت امام جمعه شهر که آنها را به آرامش فرا می خواند سنگ پرتاب نمودند. درگیری پاوه خونینتر از همه جا بود و به کشته شدن ۲۶ تن از مردم انجامید. فضای سنج، کامپاران و مریوان نیز متشنج شد و مردم این شهرها به طرق مختلف همبستگی و حمایت خود را با توده های شورشی ابراز داشتند.

بنا به خیرهای دریافتی خامنه ای و رفسنجانی سراسیمه به کرمانشاه رفتند تا به پایه های منفرد و روحیه باخته خود جرئت دهند و بر کار سرکوب مستقیماً نظارت کنند. آنها مراجع سنی مذهب را وادار نمودند که این خیزشها را محکوم نمایند. خانواده ملا محمد ربیعی را به تلویزیون آوردند تا بگویند که وی به مرگ طبیعی درگذشت. دشمن با وحشی گری تمام و با تمرکز قوای نظامی تظاهرات مردم را به گلوله بست. دهها نفر را کشته، صدها نفر را زخمی کرده، هزاران نفر را دستگیر نمود و در این خطه حکومت نظامی اعلام کرد تا به خیال خود نقطه پایانی بر شورش بگذارد. بسیاری از دستگیرشدگان از طریق فیلمبرداری علنی و مخفی عمال امنیتی از صفوف تظاهرات شناسائی شده بودند.

خلق باید پاسخ این جنایات و تدابیر سرکوبگرانه را با هشپاری بیشتر و همبستگی نزدیکتر بدهد؛ مردم باید برای رهایی فرزندان دستگیر شده خود از شکنجه گاههای جمهوری اسلامی مبارزه مشخص را به پیش برند؛ باید آن زندانیان سیاسی سابق که خطر دستگیری مجدد تهدیدشان می کند

## درد بر

## مردم قهرمان

## کرمانشاه،

## پاوه،

## روانسر و

## جوانرود!

چه خوش است زمانی که توده ها پا به میدان نبرد علیه دشمنان ملی و طبقاتی می گذارند. چه خوش است زمانی که جنایتکاران مزدور به تیغ عدالت خلق سپرده می شوند و چه خوش است هوای تازه ای که توسط مبارزات توده ها جریان می یابد.

اینبار مردم غرب کشور قهرمانانه پیاختستند و جواب درخوری به شرارتها و آدمکشی های رژیم درمانده و بحران زده جمهوری اسلامی دادند. شورش قهرآمیزشان جوابی به استثمار وحشیانه و غارت بی حساب بود. اقدامات بی باکانه شان پاسخی به ناسزاگویی، توهین به خلق، ستم طبقاتی، ستم مذهبی و تحقیر ملی بود. نبرد دلیرانه شان نشان از انفجار انبار باروت خشم و کین نسبت به قاتلان يك انقلاب داشته که طی سالیان دراز انباشت گشته بود.

درد بر بی باکی و تهور آنان، درود بر همبستگی و اتحاد رزمنده شان، درود بر مبارزات قهر آمیز شان، مردم کرمانشاه، پاوه، جوانرود و روانسر دستتان خوش و عزم تان استوار.

مردم این خطه به میدان آمدند و با صدای رسا پیام تمامی مردم ایران را به سران بزدل جمهوری اسلامی اعلام نمودند: دوره شما ورشکستگان نگون بخت بسر آمده، بروید آنجا که باید بروید! به زیاله دان تاریخ! جهان از آن ستمدیدگان و استثمار شدگان است؛ چرا که توده ها سازندگان تاریخند.

این مبارزات توده ای در اعتراض به مرگ مشکوکه يك روحانی اهل تسنن بنام ملا محمد ربیعی آغاز گشت. در ۱۴ آذر ماه، در جریان مراسم تشییع جنازه در کرمانشاه توده.



ایجاد شده است. به علاوه، فشارهای ناشی از بحران اقتصادی و برخی تلاشهای حکومت مرکزی در محدود کردن بورژوازی محلی و اقشار مرفه تر شهری، آنان را بسمت مخالفت بیشتر با رژیم رانده است.

### برخی مصادفهای ایدئولوژیک و سیاسی مهم

مانند هر جای دیگر، خیزش اخیر برای توده های پیشرو این منطقه پرسشهای جدی را در مورد راه رهایی طرح می کند. با توجه به سابقه مبارزاتی دیرینه در این منطقه، تجارب مثبت و منفی بسیاری از گذشته موجود است که ذهن توده ها را بخود مشغول می نماید. بنا به سابقه مبارزه مسلحانه در این خطه ایده دست بردن به سلاح و به کوه زدن همواره در ذهن بسیاری از جوانان انقلابی موجود بوده و هست. تجاربی چون تجربه جنگهای پایه در دوران اول انقلاب و ۱۷ سال مبارزه مسلحانه در کردستان به ذهنیت اجتماعی توده ها بدل شده است. این جزء شرایط بسیار مثبت و مساعد اینجا محسوب می شود. با توجه به اینکه در کردستان کماکان جنگ در سطح محدودی توسط احزاب ناسیونالیست جریان دارد، گرایش به مبارزه مسلحانه از پایه های عینی و ذهنی قدرتمندی برخوردار است.

این جنبشها در تکامل خود و در شرایط تضعیف دشمن و تشدید وحشیگریهایش، مسائل و موضوعات مهمی را در زمینه چگونگی مقابله قهرآمیز با رژیم در برابر انقلابیون آگاه قرار می دهند.

یکی از مهمترین سئوالاتی که برای پیشروان انقلابی می تواند و باید مطرح شود اینست که چه نوع مبارزه مسلحانه ای باید کرد و چگونه؟ برای تحقق چه اهداف سیاسی

بقیه در صفحه ۷

اما خیزش اخیر در درجه اول همانند خیزشهای مشابه در دیگر نقاط کشور پاسخ به فقر و فلاکتی بود که راهزنان بین المللی و عمال داخلی شان برای توده ها به ارمغان آورده اند. اجرای طرحهای صندوق بین المللی پول، اکثریت توده ها در این خطه را بمانند هر جای دیگر به استثمار شدیدتر، بی اطمینانی بیشتر نسبت به آینده و فقر و درگیری مرگبار گشایند است. ستم و استثمار طبقاتی، اصلی ترین محرک این خیزش می باشد. از همینرو جوانان طبقات تحتانی نیروی اصلی شرکت کننده در این جنبش بودند. وجود محرکهای دیگر چون ستم مذهبی و ملی موجب آن شد که این خیزش سرعت همگانی شود و بسیاری از اقشار و طبقات در آن فعالانه شرکت کنند. با وجود اینکه این مناطق بویژه شهر کرمانشاه در دوران انقلاب ۵۷ از مراکز فعال جنبش ملی کرد نبوده، اما بواسطه تحولاتی که در طی این سالها صورت گرفته جنبش ملی از پایه های بالنسبه قدرتمندتری در این شهر برخوردار شده است. در سالهای متعاقب انقلاب ۵۷، به علت ترور و خفقان حاکم و سرکوب شدید اهالی، تفرقه افکنی مذهبی رژیم بین اهالی سنی و شیعه شهر، و بندهای اقتصادی نسبتاً زیادی که بورژوازی محلی و اقشار مرفه تر شهری با حکومت مرکزی داشتند، دامنه جنبش ملی محدود بود. امروزه با تغییراتی که در ترکیب جمعیت شهر بواسطه مهاجرتها از روستا به شهر بوجود آمده، یعنی حضور بیشتر دهقانانی که مستقیم تر درگیر جنبش کردستان بوده و خواست رهایی ملی در آنها قوی تر می باشد، زمینه مساعدتری برای شکل گیری مبارزه همگانی علیه ستم ملی و افراد عظیم دشمن

سالها الهام بخش جوانان و توده های ستمدیده بودند. دهها کمونیست و انقلابی چون کلانتری، داریوش نیکو، هرمزگرچی بیانی، بهمن عزتی هنوز در ذهن توده ها حضور دارند. جانباختگان کمونیست سریداری چون سوسن امیری، حسن امیری، اصغر امیری، کوروش امیری، بیژن امیری، حمید رضا خیابانی، عبدالرحیم بیگله، شکرالله احمدی و مجتبی سلیمانی الگوهای الهام بخشی هستند که در ذهن توده های این خطه جاودانه شده اند.

بسیاری از شرکت کنندگان در این خیزش بطور مستقیم یا غیر مستقیم در جریان مبارزات انقلابی جنبش کردستان قرار داشته و از تجارب مبارزاتی گوناگونی بویژه در عرصه مبارزه مسلحانه متاثر بودند. بخشی از آنها کسانی هستند که از همان آغاز جنگهای عادلانه کردستان به دلایل مختلف به کردستان عراق مهاجرت کردند و سپس بخاطر شرایط حاکم بر آنجا بویژه بدنبال بمباران شیمیایی حلبچه به کردستان ایران بازگشتند.

ستم مذهبی آشکاری که بر مردم سنی مذهب این خطه اعمال می شود، جرقه این خیزش را زد. ستم مذهبی یک حربه مهم سرکوب و تفرقه در دست جمهوری اسلامی علیه اهالی است و جزء کارکردهای ضروری دولت ارتجاعی برای سرپا نگهداشتن خویش محسوب می شود. با توجه به ویژگیهای تاریخی، در برخی از آن مناطقی که در آنجا ستم ملی اعمال میشود، این ستمگری با ستم مذهبی همراه و برخی مواقع اعمال ستمگری و اجحافات ملی شکل مذهبی بخود می گیرد.



## یک رسوائی دیگر

چه میگذرد...

سفارت آلمان در تهران بعنوان يك «دام» یاد میکند و شرکت خود در آن مهمانی را «يك اشتباه» اوزیایی میکند. سرکوهی از این ترس دارد که مورد سوء استفاده قرار گیرد، یا اینکه بهانه ای بدست مقامات بدهد تا هر وقت لازم بود بر وی و همفکرانش مهر «جاسوس بیگانه» بزنند.

حق با اوست. آن کار يك اشتباه سیاسی بود؛ در مهمانی کاردار سفارت آلمان، دامی گسترده شده بود. اما در این مورد هم با يك اشتباه فردی مواجه نیستیم. این گرایش و دیدگاه بخشی از روشنفکران است که به چنین اشتباهاتی می انجامد. آلمان و سایر امپریالیستها، اربابان واقعی هیئت حاکمه ایران هستند. همینها هستند که دستگاه جنایت و سرکوب و استثمار را بخاطر منافع خود سر پا نگهداشته اند و به لحاظ مالی و تسلیحاتی تغذیه اش میکنند. رژیم با فریبکاری میخواید مخالفانش را وابسته به قدرتهای خارجی نشان دهد، در حالیکه خود نوکر علنی امپریالیستهاست. این موضوع را درک نکردن و بخیال خود از لحاظ «تاکتیکی» روی تضادهای جمهوری اسلامی و غرب حساب باز کردن، و بدتر از آن نهادهای امپریالیستی را ذاتا مدافع ارزشهای تریخخواهانه دمکراتیک و انسانی دانستن، يك اشتباه بینشی و سیاسی عمیق است. نمایندگان دولتهای امپریالیستی از تماس با روشنفکران مخالف رژیم اهداف معینی دارند. میخوایند ماهیت ضد مردمی و منافع سلطه گرانه خویش را ببوشانند و بخشهایی از خلق را دچار توهم کنند؛ میخوایند در فرصتهای مناسب از آنها بعنوان اهرم فشار در مناسباتشان با هیئت حاکمه استفاده نمایند؛ میخوایند در صورت بهم ریختن اوضاع، آنها را برای مهار کردن توده عاصی و کنترل اوضاع و حفظ نظام ارتجاعی بکار گیرند؛ میخوایند سرخ هائی با مخالفان داشته باشند تا اگر شرایط بر تغییر رژیم فعلی حکم کرد بتوانند ائتلاف ارتجاعی جدیدی را به کمک بی خطرترین و مستعدترین عناصر و جناح های مخالف جمهوری اسلامی شکل دهند. باید از این دام ها پرهیز کرد.

خلاصه کنیم. جمهوری اسلامی در این ماجرا مجبور به عقب نشینی شد. این حرکت، نشانه ای از ضعف و درماندگی دشمن است. از طرف دیگر، ماجرای سرکوهی نشان داد که حرکت مبارزاتی نیروهای سیاسی و توده ها در خارج از کشور، در عقب نشانند رژیم موثر است. عکس العمل به ربودن سرکوهی سریع و بسوق انجام گرفت؛ درجه حساسیت ایرانیان خارجه بالا بود. اوج گیری اعتراضات نشان از فضای جدیدی دارد که متاثر از امواج بحران و مقاومت در دل جامعه بوده و مساعد مقابله با قدریها و تبهکاریهای رژیم است.

اساسا همین ها محری مستقیم رابطه سیاسی جمهوری اسلامی با دولتهای امپریالیستی و رابطه اقتصادی با موسسات مالی و تجاری و صنعتی غربند. سیاست ریزان غربی بارها اعلام کرده اند که خواهان تحکیم و گسترش قدرت این قشر در ایران هستند. تکنوکراتها از کادریهای بازممانده رژیم شاه تا معتقدان به اسلام «معتدل» و «رادیکال» را در برمیگیرند.

۴) بعد از گذشت ۴ سال از ترور جنایتکارانه دکتر شرفکندی رهبر حزب دمکرات کردستان ایران و سه تن از یارانش در برلین بدست مزدوران جمهوری اسلامی، و در آستانه صدور رای دادگاه در مورد این واقعه، دادستانی آلمان سران رژیم (خامنه ای و رفسنجانی و فلاحیان و...) را آمران ترور معرفی کرد. تغییر لحن و روش دستگاه قضائی بزرگترین طرف معاملات تجاری با ایران بمعنای يك فشار سیاسی مهم بر رژیم ایران است. اینک مذاکرات پشت پرده میان مقامات آلمان و نوکران اسلامی آنها بر سر این مسئله جریان دارد.

۵) يك موضوع مهم در مورد برخی مبارزات جاری، حضور یا مداخله سیاسی عناصر و جریانات ارتجاعی است. بعضی از اینها با هدف سیاهی لشکر ساختن از مردم برای دعوا با رقبای حکومتیشان به مداخله پرداخته اند. و بعضی دیگر که تا چندی پیش جزء متحدان رژیم محسوب میشدند، به دلایل سیاسی، مذهبی یا ملی تحت فشار قرار گرفته و موضع مخالف اختیار کرده اند. البته در موارد معدودی که جرقه شروع خیزش را اختلافات درون جناح های هیئت حاکمه زده، انگیزه و حرکت توده ها کاملاً چیز دیگری بوده است. در واقع، مردم از این تضادها استفاده کرده و به میدان آمده اند. این را در نمونه خیزش قزوین دیدیم: بخشی از هیئت حاکمه بر سر طرح استان شدن قزوین با همپیمانان خود به نزاع پرداخت و مردم را در جواب به رد لایحه ای از جانب اکثریت مجلس دعوت به مقابله کرد. بعد از اوجگیری و قهرآمیز شدن مبارزه، اینان سریعا خود را کنار کشیده، «زیاده روی» توده ها را محکوم کردند و همگام با مزدوران مسلح کوشیدند آتش خشم و نفرت مردم را خاموش کنند؛ که البته با پاسخ کوبنده توده ها روبرو شدند. با حدت یابی درگیریهای درونی رژیم، بر دامنه مداخلات و فریبکاریهای جناحهای ارتجاعی افزوده خواهد شد. تحت چنین شرایطی، افشای ماهیت و روشن کردن اهداف ضد مردمی آنها اهمیت بیش از پیش می یابد. بدین طریق میتوان و باید راه نفوذ و تاثیرگذاری مرتجعین بر مبارزات مردم را سد نمود و از مخدوش شدن مرز تمایز خونین بین صفوف خلق و ضدخلق جلوگیری کرد.

سوسیال امپریالیستی، رقابت حاد سیاسی - نظامی دو بلوک شرق و غرب که یکی از مختصات عرصه جهانی بود کنار رفت. حذف يك ابرقدرت باعث شد آمریکا تنها سرکرده جهان امپریالیستی شود. اما آمریکا زمانی یک تاز میدان شده که پایه های مالی و اقتصادی نسبت به قبل بنحو چشمگیری تضعیف گشته و از میزان نفوذش بر دیگر کشورهای غربی کاسته شده است. در مقابل، امپریالیستهای دیگر (مشخصاً آلمان و ژاپن) با توان بیشتری در برابر آمریکا عرض اندام کرده اند. رقابتهای اقتصادی بین امپریالیستها حادثر میشود. اما موقعیت و توان سیاسی - نظامی قدرتها چگونه ای نیست که بتوانند وارد يك تسویه حساب نظامی بزرگ (يك جنگ جهانی) جهت تقسیم مجدد جهان شوند. در عین حال هیچیک از تلاش برای تحکیم جای پا در مناطق مهم جهان و بسط نفوذ سیاسی و تقویت بنیه تسلیحاتی - نظامی خویش غافل نیست. این اقدامات رقابت جویانه بر متن تباری موجود به پیش میروند و با این تباری در تقابل قرار میگیرند. يك زمینه بروز این رقابت ها، بر سر مناطق استراتژیک و طرح هائی است که هر يك برای نفوذ و سلطه درازمدت خود در مناطق مختلف ارائه میدهند. از دیگر سو اینکه معمولاً قدرت یکی بر دیگری نمی چربد باعث میشود که رقبا تا درجاتی مد راه هم نشوند.

۲) «تعدیل اقتصادی» به مجموعه طرح هائی گفته میشود که از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم دیکته شده است. این طرحها ناظر بر اقتصاد بحران زده و ورشکسته این کشورهاست تا شاید با یکرشته اصلاحات مالی و پولی و برنامه ریزی اقتصادی، فوق سودهای امپریالیستی را تداوم بخشند و بازپرداخت وامها و اعتباراتی که به کشورهای تحت سلطه داده اند را تضمین کنند. رئوس این سیاست در ایران، تشدید استثمار، حذف سوبسیدهای دولتی بویژه در مورد کالاهای اساسی، کاهش قیمت پول رسمی نسبت به ارزهای عمده خارجی و تک نرخ کردن ارز خارجی، کاهش مخارج دولت از طریق کاهش یا حذف هزینه های اجتماعی و عمرانی، غارت منابع و حراج ثروتهای ملی از طریق بسط صادرات و خصوصی کردنها، افزایش بار مالیاتی، ایجاد مناطق آزاد برای جولان سرمایه ها و جذب گسترده کالاهای امپریالیستی است. از این سیاست با عنوان «سفت کردن کمر بندها» هم یاد میشود که اشاره به تاثیرات آن بر اکثریت اهالی دارد.

۳) منظور قشر ممتاز متخصصی است که دستگاه دولتی را می چرخاند. اینها از لحاظ جهت گیری سیاسی، خواهان مناسبات حسنه با کشورهای امپریالیستی بوده و غالباً خود در کشورهای غربی تحصیل کرده اند.

## ۳۰ امین سالگرد انقلاب فرهنگی در چین

### جهش تا رفیعترین قله انقلاب

«غرش توبه‌های انقلاب اکتبر مارکسیسم را به چین آورد» - مائوتسه دون و این غرش تندرآسای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بسال ۱۹۶۶ میلادی (۱۳۴۵ شمسی) بود که مارکسیسم پویا و انقلابی را در اقصی نقاط جهان به میدان آورد و گسترش داد. در آن سالها مبارزات رهائی بخش ملی در بسیاری از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم شعله میکشید و جنبشهای انقلابی در خود کشورهای امپریالیستی بالا گرفته بود. در چنین اوضاع و احوالی حزب کمونیست شوروی که پس از مرگ استالین کاملاً به یک حزب بورژوائی تبدیل شده و در شوروی سرمایه داری را احیاء کرده بود به این حرکت انقلابی فرمان ایست میداد. بخش بزرگی از جنبش بین المللی کمونیستی بدنیال حزب کمونیست شوروی به لجنزار رویزیونیسم و فرمیسیم فرو رفته بود و سران احزاب آن همچون کشیشان فربه کلیسای کاتولیک، انقلابیون جهان را به مسالمت جوئی فرا می خواندند. در چنین وضعی بود که توفان انقلاب از چین یعنی از درون یک کشور سوسیالیستی واقعی بلند شد. برای اولین بار در تاریخ طبقه ای که خود در قدرت بود دست به انقلاب و زیر و رو کردن جامعه میزد.

دهها میلیون تن از توده های کارگر و دهقان و دانش آموز و دانشجو فعالانه درگیر این انقلاب شدند. مائوتسه دون شخصاً فراخوان این انقلاب را داد. در مقابل حرکات سراسیمه وار رهبران رویزیونیست که توده ها را به آرامش و گردن گذاردن به «مرکزیت حزب» فرامیخواندند مائوتسه دون گفته: شورش بر حق است. به ابتکار مائو مقر فرماندهی انقلاب فرهنگی تشکیل شد. تحت رهبری این مقر، رهبران رویزیونیست که در حزب و دولت سوسیالیستی چین به بالاترین مقامات دست یافته بودند، توسط توده ها از قدرت به زیر کشیده شدند. در همه استانها، کمیته های حزبی از طریق جنبشهای توده ای بزیر ذره بین گذارده شده و بیلان کار آنها در جلسات توده ای به نقد کشیده شد. طی این انقلاب، مدارس و دانشگاهها، کارخانه ها و روستاها به کانون پیشبرد شورش علیه مقامات بورژوائی حزب تبدیل شد. توده ها به نقد برنامه رهبران رویزیونیست دست زدند؛ هر آنجا که

رویزیونیستها قدرت را غصب کرده و توده ها را از صحنه سیاست و اقتصاد و فرهنگ بیرون رانده بودند. آنان را سرنگون کرده و با درست کردن کمیته های انقلابی قدرت را به کف گرفتند.

طی این انقلاب نه تنها حزب کمونیست بلکه کل جامعه دگرگونیهای بزرگی را از سر گذراند. طبقه کارگر و توده های مردم تحت رهبری مائوتسه دون و انقلابیون کمونیست، تحولاتی را به پیش بردند که بیسابقه بود. بر پایه قدرت سیاسی تازه کسب شده، کارزارهایی برای تقلیل تمایزات و نابرابری های موجود بین اقشار و بخشهای مختلف جامعه منجمله شهر و روستا براه افتاد. صدها میلیون نفر آگاهانه به تقویت مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی و انقلابی کردن فرهنگ و افکار خود پرداختند. اشکاک مختلف مبارزه در این انقلاب به ابتکار توده ها به ظهور رسید که مائوتسه دون به گرمی از آنها استقبال کرد: روزنامه های بزرگ دیواری برای نقد هر آنچه که عقب مانده و مظهر جامعه سرمایه داری است، انتقاد توده ای علنی از افراد در قدرت، تشکیل بریگادهای جوانان که به گارد سرخ معروف شدند و غیره. در طول انقلاب فرهنگی، آنطور که طبیعت هر دوره انقلابی است، توده های مردم در چند هفته مبارزه به اندازه چندین سال «دوران عادی» آموزش دیدند. این انقلاب نشان داد همانگونه که کسب آگاهی و به میدان آمدن توده ها در جامعه کهن، امری کلیدی در سرنگونی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، تحت سوسیالیسم نیز برای ادامه انقلاب و به پیش راندن جامعه سوسیالیستی، توده ها کلید هستند. دیکتاتوری پرولتاریا فقط زمانی میتواند واقعا دیکتاتوری پرولتاریا باشد که توسط خود توده ها اعمال شود. این به معنای بسیج و مجهز کردن توده ها با خط مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی برای مبارزه علیه دشمنان طبقاتی و توانا کردن آنان در تشخیص خط درست از نادرست و منافع واقعی پرولتاریا از منافع بورژوائی در جریان مبارزه است. مائو گفت اگر هر روش دیگری مورد استفاده قرار گیرد، هنگامیکه رویزیونیستها به مواضع رهبری دست یابند میتوانند از ناآگاهی و عدم آمادگی توده ها استفاده کرده و برنامه ای بورژوائی را تحت نام سوسیالیسم به آنان

بقبولانند و تحت نام وفاداری به حزب آنان را به قهرای سرمایه داری بکشانند.

انقلاب فرهنگی موفق به سرنگونی رهبران سرمایه داری که در سطوح بالای حزب لانه کرده بودند، شد. اما همانطور که مائوتسه دون بارها خاطر نشان کرد در سراسر دوره سوسیالیسم بدلیل بقای تضادهای مهم و جوانب مهمی از مناسبات بورژوائی (هر چند هم که مرتباً محدود شوند) و همچنین بدلیل سلطه سرمایه داری بین المللی بر دیگر نقاط جهان، افراد جدیدی بعنوان رهبران رویزیونیست ظاهر خواهند شد و هسته بورژوائی جدیدی را شکل خواهند داد که باید آنها را مرتباً سرنگون کرد. مائو تاکید کرد که هدف انقلاب فرهنگی فقط سرنگون کردن آن دسته رهبران سرمایه داری که در حزب پرولتاریا مخفی شده اند نیست. اساسی تر از این، هدف انقلاب فرهنگی بازسازی جهان بینی توده های مردم بود، بطوریکه آنان به مواضع، نقطه نظر و روش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مجهز شوند؛ و بتوانند با آگاهی و مهارت فزاینده ای خط رویزیونیستی را از خط پرولتری و رهبران رویزیونیست را از رهبران پرولتری واقعی تمیز دهند. هدف انقلاب فرهنگی آن بود که توانائی توده ها را در اداره جامعه و زیر نظر گرفتن حزب و کمک به بازسازی آن بالا برد. مائوتسه دون در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷ شمسی) از پیروزیهای بزرگ انقلاب فرهنگی سخن میگوید و در همان حال هشدار میدهد که هنوز خطر موجود است: «ما پیروزی بزرگی به کف آورده ایم، اما طبقه مغلوب شده کماکان مبارزه خواهد کرد. اینها هنوز در اطراف هستند و این طبقه هنوز موجود است. بنابراین ما نمیتوانیم از پیروزی نهائی صحبت کنیم، حتی برای دهها سال. ما نباید هشاری خود را از دست بدهیم. بر مبنای دیدگاه لنینی، پیروزی نهائی یک کشور سوسیالیستی نه تنها در گرو تلاشهای پرولتاریا و توده های وسیع مردم در کشور خود است بلکه همچنین در گرو پیروزی انقلاب جهانی و نابودی نظام استثمار انسان توسط انسان در سراسر جهان میباشد که بر آن مبنای تمام نوع بشر رها خواهد شد. بنابراین غلط است که براحتی از پیروزی نهائی انقلاب در کشورمان صحبت کنیم. این ضد لنینیسم میباشد و منطبق بر واقعیات بقیه در صفحه ۲۰

## جهش تا رفیعترین قله

نیست.» (گزارش به کنگره نهم حزب کمونیست چین)  
انقلاب فرهنگی با بیانی قدرتمند یکبار دیگر این حقیقت را اعلام کرد که انقلاب کمونیستی يك دگرگونی تاریخی در مناسبات مالکیت و باورهای مربوط به کلیه جوانب زندگی بشر است؛ گستی عمیق از کلیه مناسبات اجتماعی تاکنون موجود و ایده های مرتبط با آن است؛ بوجود آوردن جهانی کاملا متفاوت از جهان کنونی است. انقلاب فرهنگی در واقع رفیعترین قله ای است که تاکنون پرولتاریای بین المللی در نبرد برای ایجاد چنین جامعه ای بدان دست یافته است. به همین دلیل آماج اتهامات بیمارگونه سگان نگهبان و مشاطه گران سرمایه داری بین المللی بوده است. آنها باید هم دیوانه وار به انقلاب فرهنگی حمله کنند چرا که انقلاب فرهنگی نماینده اراده استوار پرولتاریا در پیشبرد انقلاب تا هدف نهایی اش یعنی کمونیسم است.

### اهمیت تاریخی انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی جوابی عملی و پیروزمند به مسئله احیاء سرمایه داری در يك کشور سوسیالیستی داد. چندین سال پیش از آغاز انقلاب فرهنگی، کشور شوروی که اولین کشور سوسیالیستی بود و همراه با چین سوسیالیستی قطب قدرتمند سوسیالیسم را در جهان تشکیل میداد، تبدیل به يك کشور سرمایه داری شد. این واقعه دردناک پس از مرگ استالین و تحت رهبری رویزیونیست خائنی بنام تروشچف، رخ داد. به این ترتیب شوروی از متحد چین سوسیالیستی و انقلابیون جهان به دشمن آنان و از مبشر رهایی از قیود سرمایه داری به واعظ مسالمت جوئی با سرمایه داری جهانی تبدیل شد. در عرصه داخلی، «سود» در مقام فرماندهی جامعه شوروی قرار گرفت و کارگران بار دیگر به پیچ و مهره ماشین تولید تبدیل شدند.

این چرخش مهم در ماهیت اولین کشور سوسیالیستی بسیاری از انقلابیون کمونیست جهان را دچار گیجی و افسردگی کرد. این تجربه تلخ مسائل مهمی را مطرح کرد که جوابهای تئوریک و پراتیک طلب می نمود. چرا انقلابات سوسیالیستی اصیل عقبگرد میکنند؟ چرا بخش مهمی از رهبران آنها فاسد میشوند؟ و چه باید کرد؟ اینها سئوالهای آکادمیک نبودند. به همین جهت پاسخگوئی صحیح به آنها تنها توسط کمونیستهای امکان پذیر بود که در عمل با این مسئله دست و پنجه نرم می کردند. کمونیستهای چین تحت رهبری مائوتسه دون به این سئوالات پاسخ تئوریک و پراتیک دادند. انقلاب فرهنگی پاسخ عملی به مشکل

گرایش قهقرائی در جوامع سوسیالیستی بود. آنها با جمعیندی از تجربه شوروی و تجربه خود چین منشاء سربرون آوردن روندهای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را تحلیل کردند و نشان دادند که چه باید کرد تا جامعه سوسیالیستی ماهیت انقلابی خود را از دست نهد و سرمایه داری احیاء نشود. با جوابگوئی به این مسئله جهشی کیفی در تفکر انسان بر سر چگونگی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و دستیابی به جامعه بی طبقه بوجود آمد. مائوتسه دون آموزگار و رهبر بزرگ طبقه کارگر جهانی که در جریان رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، گنجینه علم و اقتصاد سیاسی غنی تر و کاملتر نموده بود با این جهش تکاملی، در رده مارکس و لنین قرار گرفت، بدین ترتیب پرولتاریا به رفیعترین قله ای که تاکنون فتح کرده یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم دست یافت.

### مبارزات زمینه ساز انقلاب فرهنگی

کمونیستهای چین به رهبری مائوتسه دون از سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶ شمسی) مبارزه ای را علیه رویزیونیستهای شوروی آغاز کرده بودند که در نتیجه آن جنبش بین المللی کمونیستی منشعب شد. مائوتسه دون اعلام کرد که به قدرت رسیدن رویزیونیستها در يك کشور سوسیالیستی یعنی به قدرت رسیدن بورژوازی، او در تحلیل از علل احیاء سرمایه داری در شوروی و مشاهده وجود روندهائی مشابه در چین (یعنی وجود گرایشات با نفوذی در خود حزب کمونیست چین که برنامه احیاء سرمایه داری را ارائه میدادند) چنین گفت: «جامعه سوسیالیستی دربرگیرنده يك دوره تاریخی نسبتا طولانی است. در دوره تاریخی سوسیالیسم هنوز هم طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، مبارزه بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی وجود دارد. و هنوز خطر احیاء سرمایه داری موجود است.» این تحلیل دایهانه و بیسابقه پایه تئوریک انقلاب فرهنگی شد.

مبارزه عظیم و جسورانه حزب کمونیست چین علیه رویزیونیستها، بسیاری از کمونیستهای جهان را از ضربه گیج کننده احیاء سرمایه داری در شوروی نجات داد. اما تحلیل مائو از علل بروز بورژوازی نوین در کشور سوسیالیستی و امکان احیاء سرمایه داری تنها نیمی از پاسخ به این مسئله بود. همانگونه که مائوتسه دون در تحلیل فلسفی خود میگوید «درك ضرورت تنها نیمی از رسیدن به قلمرو آزادی است. نیم دیگر تغییر آن است.» نیمه حیاتی تر، این بود که تحت جامعه سوسیالیستی پرولتاریای در قدرت چگونه میتواند از دیکتاتوری پرولتاریا برای عقب راندن «راه سرمایه داری» استفاده کند؟

ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم چگونه است و چه اهدافی را دنبال میکند؟ در جامعه سوسیالیستی پایه های اجتماعی «راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی» کدامند؟ آماج انقلاب تحت سوسیالیسم کدامند؟ جامعه باید چه مسیری را طی کند که بجای احیاء سرمایه داری به طرف محو هر چه بیشتر آثار بجا مانده از سرمایه داری برود؟ هر چند تغییر مالکیت خصوصی ابزار تولید به مالکیت اجتماعی نقشی کلیدی در تحول سوسیالیستی دارد اما چگونه میتوان تعیین کرد که آیا مسئله مالکیت بطریقی صورتی حل شده یا بطور واقعی؟ چگونه میتوان توده ها را درگیر مسائل سیاسی سرفروشت ساز جامعه نگه داشت و با این کشش که فقط به زندگی روزمره و تولید و معیشت بیندیشند مبارزه کرد؟ نقش روبنای سیاسی در حفظ جامعه بر مسیر انقلابی چیست؟

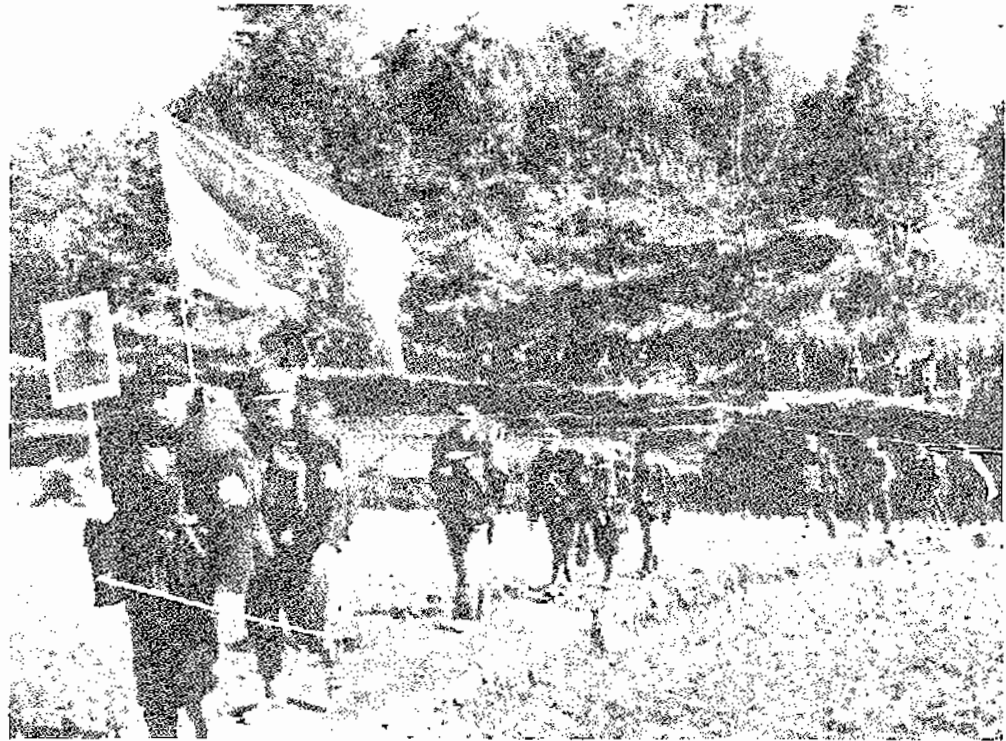
### سوسیالیسم چیست؟

مائوتسه دون به سئوالات فوق چنین پاسخ گفت: تجربه شوروی و چین نشان داده که پس از سرنگونی طبقات حاکمه ارتجاعی کهن و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، پس از خلع ید سرمایه داران بزرگ و برقراری مالکیت عمومی بر ابزار تولید، و پس از تبدیل سرمایه کوچک و مالکیت فردی به مالکیت اجتماعی دولتی یا جمعی هنوز نابرابریهای مهمی میان گروههای مختلف اهالی جامعه باقی میماند. وجود این نابرابریها در تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی منجلی میشود. تضادهای مهمی مانند تضاد میان کار فکری و یدی، میان کارگران و دهقانان، شهر و روستا، میان زن و مرد، میان ملل مختلف و غیره همچنان وجود دارند و همراه با جوانب مهمی از مناسبات بورژوائی مانند مبادله کالائی و رتبه بندی دستمزدها به بقای خود ادامه میدهند. این مجموعه، پایه بروز تضامات اجتماعی و تولید يك قشر بورژوازی نوین در جامعه سوسیالیستی است.

«دادن بهای کامل به نقش تعیین کننده مالکیت در مناسبات تولیدی کاملا بجاست. اما بها ندادن به اینکه آیا مسئله مالکیت صرفا در شکل حل شده یا اینکه بواقع حل شده است، بها ندادن به تأثیرات دو جنبه دیگر مناسبات تولیدی - یعنی مناسبات میان انسانها و شکل توزیع - بر نظام مالکیت و بها ندادن به تأثیری که روبنا بر زیربنای اقتصادی می نهد، نادرست است. این دو جنبه و روبنا تحت شرایط معینی نقش تعیین کننده بازی میکنند. سیاست بیان فشرده اقتصاد است. درست یا نادرست بودن خط ایدئولوژیک و سیاسی و اینکه چه طبقه ای رهبری را در دست دارد، تعیین میکند که آیا بواقع طبقه (کارگر) صاحب این کارخانه هاست یا خیر.» (چنان چون چیانو - درباره

کارگران در امور مدیریت، پژوهشهای علمی، با برگزاری فعالیتهای فرهنگی و جلسات مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک مخالفت می ورزیدند. بقول آنان همه اینها به «تولید» ضربه میزد. مائوئیستها با صراحت گفتند که اگر کارگران حق سؤال کردن و بحث در مورد اینکه تولید را چگونه باید به پیش برد، هدف هر تولید مشخص چیست و غیره را نداشته باشند صحبت از اینکه آنان «اربابان» تولیدند سخنی پوچ بیش نیست.

مجادله میان مائو و پیروانش با رویزیونیستها، بر سر مسئله توزیع در جامعه سوسیالیستی نیز گره خورد. برقراری سوسیالیسم نفی قاطعانه این اصل نظام سرمایه داری بود که اقلیت کار نمیکند و میخورند، و اکثریت سخت کار میکند و نمیخورد. اما علیرغم این تحول عظیم در خصلت جامعه، هنوز تا رسیدن به نقطه ای که همه اهالی از ثروتهای تولید شده در جامعه به یک اندازه سهم ببرند راهی طولانی باید طی میشد. کسانی مانند مدیران و تکنیسینها و مهندسین و پزشکان که مهارت بیشتری داشتند بیش از کارگران غیر ماهر از ثروت تولید شده در جامعه سوسیالیستی سهم میبردند؛ و هنوز شهرها از روستاها مرفه تر بودند. آنچه در ادبیات مارکسیستی از آن بعنوان «حق بورژوائی» در جامعه سوسیالیستی یاد میشود در این نابرابریها تبلور می یابد. برای مثال در چین سوسیالیستی نظام دستمزد هشت رتبه ای برقرار بود. هر چند میان این تمایز با تمایزات طبقاتی در جامعه بقیه در صفحه ۲۲



مارش گارد سرخ از پکن (پایتخت چین) به روستا برای پیوند با دهقانان

تقسیم کار و مسئولیت بود. رویزیونیستها مصراحتاً خواهان جدائی «کار» از سیاست و فرهنگ و علم در کارخانه بودند. آنها اصرار می ورزیدند که نظام تقسیم کار باید مطلق باشد و هر کارگری باید به کاری چسبیده و در پست خود بماند. آنان بشدت با شرکت

اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا) کمونیستهای چین هشدار دادند که تقسیم کارهائی مانند تقسیم کار میان کارگران و مدیران؛ میان کار پیدی و کار فکری و غیره که همه بجای مانده از دوران قبل میباشند، موجب استمرار و بازتولید تمایزات میان انسانها در روند تولید میشود. اگر بتدریج ولی بطور منظم این تقسیم کارها دگرگون نشود و تمایزات ناشی از آنها محدود نگردد این بنوبه خود بر نظام مالکیت بر ابزار تولید تاثیر خواهد گذارد. زیرا چنین تقسیم کاری موجب خواهد شد قشر نازکی از افراد بر تولید سلطه یابند و در نتیجه، چگونگی استفاده از ابزار تولید را نیز عملاً به کنترل خود درآوردند. از این رو در چارچوب اجتماعی کردن نظام مالکیت بر ابزار تولید باید سیاستهایی را برای هر چه انقلابی تر نمودن مناسبات میان انسانهای درگیر در تولید به اجراء گذاشت: شرکت مدیران و همچنین کادرهای رهبری حزبی و دولتی در کار تولیدی؛ شرکت توده ها در عرصه های مهمی از رزینا مانند وظایف اداری و عرصه های آموزش و فرهنگ؛ شرکت توده های تولید کننده در ابداعات تکنولوژیک؛ شرکت مساوی مردان در امور خانه و شرکت کامل زنان در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی و غیره. مائوئیستها خاطرنشان کردند که هر چند به یکباره نمیتوان بر تقسیم کار کهن فائق آمد اما مرتباً باید از دامنه آن کاست و گره به عامل مهمی در به قهقرا رفتن جامعه سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. یکی از موارد مهم مبارزه خطی میان رویزیونیستها و مائوئیستها بر سر نظام



کارگران  
در حال نصب  
روزنامه دیواری  
در کارخانه

## جهش تا رفیعترین قله

سرمایه داری دره ای عمیق فاصله بود، اما جامعه سوسیالیستی نه با گذشته که با آینده یعنی با جامعه کمونیستی مقایسه میشود. یعنی با جامعه ای که توزیع در آن بر پایه اصل «از هر کس به اندازه توانش به هر کس به اندازه نیازش» انجام میشود. مائوئیستها در چین تلاش داشتند به تدریج اما بطور منظم و بر پایه ارتقاء آگاهی توده ها و ایجاد پایه های مادی اقتصادی، اینگونه تمایزات در توزیع ثروت را محدود و محدودتر کنند. جهتگیری آنها یکسان کردن استانداردهای زندگی مردم بود و این سیاست عمدتاً از طریق بالا بردن سطح زندگی اقشار تحتانی عملی میشد.

اما مسئله بغایت مهم دیگری که مانع و انقلابیون کمونیست در چین دریافتند و بر پایه اش عمل کردند این بود که روبنا (بخصوص خط سیاسی و ایدئولوژیک که در خطوط و سیاستهای معین متجلی میشود) تأثیرات عظیمی بر محتوای نظام مالکیت و بطور کلی بر خصیصه مناسبات تولیدی میگذارد. اینکه در جامعه سوسیالیستی قدرت اقتصادی و سیاسی به واقع در دست کدام طبقه است، وابسته به دو عامل کلیدی در روبناست: یکم، آیا توده ها فعالانه و آگاهانه در مهمترین مسائل مربوط به جامعه درگیرند یا خیر؟ دوم، آیا رهبری حزب و دولت در دست نیرویهای است که دارای خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح اند یا دست رویزیونیستهاست؟

مائو تأکید کرد که درگیر شدن توده ها در کلیه عرصه های روبنا مانند فلسفه، سیاست و امور دولتی، مسائل جهانی، فرهنگ، آموزش، پژوهشهای علمی و غیره یک امر تعیین کننده است. بدین طریق است که توده ها توانایی آنها می یابند راه سرمایه داری را از راه سوسیالیسم تشخیص دهند؛ نیرویهای که در مقابل پیشروی جامعه بسوی کمونیسم مقاومت میکنند را بشناسند؛ و قدرت برخاستن و کنار زدن نیروهای سرمایه داری را کسب کنند. شکل این درگیری، آموزش ثنوریک بر سر ثنوری کمونیسم و بحث و مجادله بر سر خط درست و غلط در مورد کلیه مسائل مربوط به جامعه و جهان میباشد. این امر همچنین شامل مبارزه توده ها برای دگرگون کردن جهان بینی خود و گسست از باورها و ستن کهنی است که بصورت عادت در ذهنشان بجای مانده است. یکی از موارد جدل حاد میان مائوئیستها و رویزیونیستها این بود که کارخانه «جای سیاست» است یا «جای تولید»؟ مائوئیستها کارگران را تعلیم میدادند که باید بیش از هر چیز به دخالت در مسائل مربوط به جامعه و جهان و دولت بپردازند نه اینکه فقط مشغول کار باشند؛ و تنها به این ترتیب است که میتوانند اربابان جامعه جدید باقی بمانند. بعلاوه مائو خاطر نشان نمود که بدلیل

تضادهای جامعه سوسیالیستی، حاکمیت توده ها بر اقتصاد و سیاست نه تنها توسط نقش فعال خود آنها در کلیه جوانب جامعه، بلکه همچنین از طریق نقش نمایندگان توده ها یعنی حزب پرولتری بیان میشود. به همین جهت يك عامل تعیین کننده در این که آیا توده ها از حقوق اساسی و قدرت واقعی برخوردار هستند یا نه، مسئله رهبری است. اگر رهبری از دست نمایندگان پرولتاریا خارج شده و بدست رویزیونیستها بیفتد، توده ها نیز از حقوق اساسی و قدرت واقعی محروم میشوند. زیرا خط و برنامه ای که رویزیونیستها تحمیل میکنند، منافع بنیادین اکثریت توده ها را نمایندگی نمیکند. اگر رهبری دارای خط صحیح باشد توده ها نیز فعالانه به میدان تعیین سرنوشت جامعه کشیده میشوند. اگر رهبری در دست رویزیونیستها باشد توده ها را سرکوب کرده و مرتباً آنها را به موقعیت تولید کنندگان مطیع میراند. مائو بر پایه درک موقعیت حساس رهبری تأکید میکرد که حزب باید دائماً خود را از انحرافات ایدئولوژیک و سیاسی که بی وقفه انباشت میشود تسویه کند تا خصیصه انقلابی اش را حفظ نماید. نظارت آگاهانه توده ها در این زمینه نقشی کلیدی ایفا میکند.

## بورژوازی کجاست؟

مائو توده علاوه بر تحلیل از پایه های عینی تولید و بازتولید يك طبقه بورژوازی نوین در جامعه سوسیالیستی، مرکز تجمع این بورژوازی را روشن نمود. او با صراحت گفت: بورژوازی در خود حزب کمونیست است! حزب در جامعه سوسیالیستی مرکز سیاسی و نیروی عمده ای است که به اقتصاد جهت میدهد. از این رو هسته بورژوازی نوین درون حزب کمونیست متمرکز میشود. مائو برای اینکه شك و شبهه ای باقی نماند اعلام کرد، این بورژوازی در سطوح بالای حزب متمرکز میشود! اینها کسانی هستند که اهرمهای مهم حزب و دولت را در دست دارند ولی ایدئولوژی پرولتری را کنار گذاشته، به بوروکراتهایی «واقع گرا» تبدیل شده و راه سرمایه داری را برای پیشروی جامعه موعظه میکنند. اینها آشکارا خود را بورژوازی نمی نامند بلکه مانند همه رویزیونیستهای تاریخ، کمونیسم را از جوهر انقلابی اش تهی کرده، فقط قالب آنرا نگاه داشته و روح و نظرگاه بورژوازی را در آن میدهند. به همین دلیل است که اگر رویزیونیستها رهبری حزب را غصب کنند، در واقع بورژوازی در مسند رهبری نشسته است. در این حالت، بورژوازی از اهرم حزب و دولت برای احیای سرمایه داری در همه زمینه های مربوط به سیاست، اقتصاد و فرهنگ و ایدئولوژی استفاده میکند. وجه مشخصه دارودسته های

رویزیونیست یا رهروان سرمایه داری هم در شوروی و هم چین در برنامه ای بود که بعنوان جهتگیری جامعه سوسیالیستی و «راه حل» تضادهای پیش پای این جامعه و خطراتی که از سوی امپریالیسم جهانی این جامعه را تهدید میکرد، ارائه میدادند. آنان تحت نام کارآئی اقتصادی و ثبات اجتماعی، يك برنامه اقتصادی و سیاسی پیش میگذاشتند که بر احیای سرمایه داری، سرکوب توده ها و سازماندهی آنها در کار سخت بی چون و چرا استوار بود. يك مولفه مهم از اجرای این برنامه، دامن زدن به روحیه چسبیدن به دستمایه فردی، محافظه کاری و اشاعه ایده های کهن در میان توده ها بود. رویزیونیستها در صحنه بین المللی برنامه تسلیم شدن به امپریالیستها را پیش میگذاشتند.

مائو توده دو تأکید کرد که تضاد عمده جامعه سوسیالیستی تضاد میان بورژوازی و پرولتاریاست و به تبع آن مبارزه ای که سرنوشت و جهت گیری جامعه سوسیالیستی را تعیین میکند کماکان مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی میباشد. فرق این تضاد در جامعه سوسیالیستی با جامعه سرمایه داری در آنست که اینجا پرولتاریا حاکم است و بورژوازی میخواهد با استفاده از آثار بجا مانده از سرمایه داری رشد کرده، به موضع مسلط بازگشته و سرمایه داری را احیاء نماید. در مقابل، طبقه کارگر که دولت دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرده باید از طریق انقلابات متعدد، بورژوازی را عقب براند و از احیاء سرمایه داری جلوگیری کند. مائو جمع بندی کرد که در سراسر مرحله طولانی سوسیالیسم طبقات و مبارزه طبقاتی وجود خواهد داشت و گذر از سوسیالیسم به جامعه کمونیستی به صورت تدریجی و مسالمت آمیز صورت نخواهد گرفت؛ بلکه مانند هر گذر تاریخی دیگر نیاز به انقلاب است. در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) مائو با حملات زیر لزوم انقلاب فرهنگی را بیان کرد: «در گذشته ما در مناطق روستایی، در کارخانجات، در حیطه فرهنگ مبارزه را به پیش بردیم و جنبش تعلیم و تربیت سوسیالیستی را به انجام رساندیم. اما تمام اینها نتوانست مشکل را حل کند. زیرا ما شکل یا روشی که توده ها را برانگیزد و جوانب اشتباه اعمال ما را بطور واضح و همه جانبه و از پائین افشاء کند، نیافته بودیم» (گزارش به کنگره نهم حزب کمونیست چین)

مائو توده دو جمع بندی کرد که راههای به اصطلاح معمول برای ریشه کن کردن رویزیونیستها و تکاندن رخوت و محافظه کاری از سطوح بالای حزب کافی نیست. او خاطر نشان کرد که تحت سوسیالیسم پرولتاریا مبارزه طبقاتی را کماکان از طریق حزب خود به پیش میبرد؛ اما همین حزب میتواند تبدیل به ابزار احیای سرمایه داری در دست آن رهبرانی شود که بورژوا شده اند.

پایه سوسیالیسم و پایه سرمایه داری

هر کدام از این دو راه در کشور سوسیالیستی، پایه های اجتماعی خود را دارند. در میان اقشاری که بدلیل بهره مند شدن از «حق بورژوازی» از موقعیت ممتاز رفاهی یا سیاسی بالاتری برخوردارند (نظیر متخصصین، مدیران، برنامه ریزان، کادرهای بالای حزب و دولت) محافظه کاری و گرایش به متوقف کردن انقلاب در نیمه راه بوجود میاید. در قطب مقابل، کارگران و دهقانان فقیر، زنان و اکثریت توده های کارکن قرار دارند. اینها پایه های اجتماعی و نیروهای محرکه تداوم انقلاب و انجام دگرگونیهای انقلابی در زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه و به پیش راندن انقلاب در سطح جهانی میباشند. اینها پایه های اجتماعی انقلاب پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری در کشور سوسیالیستی میباشند. حزب کمونیست تنها یا به میدان آوردن این نیروها است که میتواند رهروان سرمایه داری را به عقب براند، خصلت انقلابی خود و جهتگیری سوسیالیستی جامعه را حفظ کند و به مثابه پایگاه انقلاب جهانی عمل نماید. انقلاب فرهنگی دقیقاً همین قوا را به میدان آورد.

تأثیرات بین المللی انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی پرچمدار و پشتوانه امواج مبارزات انقلابی شد که در اقصی نقاط جهان شعله میکشید. کتاب سرخ و عکسهای بزرگ مائوتسه دون از روستاهای هند و فیلیپین تا گتوهای سیاهان آمریکا و دانشگاههای پاریس و کابل الهام بخش مبارزان بود. نسل نوینی از انقلابیون جهان تحت تاثیر انقلاب فرهنگی کمونیست شدند و احزاب و سازمانهای جنبش نوین کمونیستی را بر پا کردند. رهبران و کادرهای اولیه سازمان ما نیز در در دامان انقلاب فرهنگی پرورش یافتند و در سال ۱۳۴۸ «سازمان انقلابیون کمونیست» که تشکیلات اولیه «اتحادیه کمونیستهای ایران» بود را بنیان نهادند. این سازمان بر پایه ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری که در آنزمان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو نامیده میشد، تشکیل شد.

در آن دوران در جنبش چپ ایران بطور کل، رویزیونیسم شوروی و تفکرات «حزب توده» ای علیرغم آبرویاختگی رهبران این حزب، يك وزنه سنگین بوده و مانعی در مقابل گسترش نفوذ مائوئیسم محسوب میشد. جریان کمونیستی نوینی که در دهه ۱۳۴۰ بین جوانان انقلابی ایران پا گرفته و با افشاء و طرد رفرمیسم «حزب توده» مشخص میشد، طیف ناهمگونی بود که گروهها و محافل آن به درجات مختلف تحت تاثیر مبارزات بین المللی حزب کمونیست چین قرار داشته و میزان مرزبندی آنها با رویزیونیسم خروشچی نیز متفاوت بود. بخش بزرگی از

این طیف (یعنی اکثریت رهروان مشی چریکی) طی دهه ۱۳۵۰ و مشخصاً در آستانه انقلاب ۵۷ کاملاً دست از این مرزبندی ها کشید و با حزب توده و شوروی سمتگیری نمود. اما در میان گروههای ضد رویزیونیستی که به خط ۳ معروف شدند هم يك مرزبندی همه جانبه و عمیق با رویزیونیسم شوروی وجود نداشت. اکثر آنها به بررسی مسائل مهمی که احیاء سرمایه داری در شوروی، در مورد سوسیالیسم پیش کشیده بود نپرداختند؛ چه رسد به جذب پاسخهایی که انقلاب فرهنگی چین به این مسائل داده بود. واقعیت اینست که اکثر نیروهای جنبش چپ در جوانب مهمی از تفکر رویزیونیستی گسست قاطع نکرده بودند و چنین کاری بدون درك مائوئیسم امکان نداشت. برخورد سانسریستی به کلیت تکامل یافته علم انقلاب، نقطه ضعف تعیین کننده این طیف بود و در را بروی ضعفهای بسیار دیگر در عرصه برنامه و استراتژی، سیاست و تشکیلات گشود.

متعاقب مرگ مائوتسه دون، کودتای ضد انقلابی رهروان سرمایه داری در چین علیه مائوئیستهای انقلابی به سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ شمسی) انجام شد. هر چند این بار در مقایسه با کودتای خروشچف و شرکاء در شوروی پس از مرگ استالین، کمونیستهای جهان خیلی زود فهمیدند که در چین چه گذشته است. اما واژگون شدن قدرت پرولتاریا در چین بحران ایدئولوژیک عمیقی را در جنبش بین المللی کمونیستی دامن زد. این امر موجب رواج انحلال طلبی ایدئولوژیک در میان بخشی از کمونیستها شد. سازمان ما متأثر از این بحران برای يك دوران به دام جهت گم کردگی ایدئولوژیک افتاد، «اندیشه مائو» را کنار گذاشت و به چرخه سانسریستها پیوست. این مسئله به ناگزیر در را بروی انحرافات مهم سیاسی نیز گشود. اما اتحادیه توانست از این انحراف گسست کند و خود را بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم استوار نماید. روند مبارزه برای این گسست با حرکت انقلابی سرداران آغاز شد و بر بستر مبارزاتی که مائوئیستهای جهان برای مقابله با این بحران ایدئولوژیک برآه انداخته بودند نیرو گرفت و به سرانجام رسید. تلاش سازمانها و احزاب مائوئیست جهان به تشکیل يك مرکزیت بین المللی کمونیستی انجامید که «جنبش انترناسیونالیستی انقلابی» خوانده میشود. بیانیه این تشکیلات بین المللی خط تمایز میان مارکسیستها و غیر مارکسیستها را با صراحت تمام پیش میگذارد: «لنین زمانی گفت، فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد. در پرتو درسها و پیشرفتهای گرانتهای حاصله از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینک میتوان گفت فقط کسی

مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء میدهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول میکند. همانگونه که مائو با قدرت بیان داشت: ناروشنی در مورد این مسئله به رویزیونیسم می انجامد» (بیانیه جنبش انترناسیونالیستی انقلابی)

این واقعیتی است که طبقه ما کشورهای سوسیالیستی را که در انقلابات قرن بیستم بر پا کرده بود از دست داد. اما این از دست دادن، نشانه غیر عملی بودن برنامه ما برای انجام انقلاب سوسیالیستی و برقراری کمونیسم در جهان نمی باشد. ایدئولوژی ما این مسئله را چگونه ارزیابی میکند؟ در عین حال که پرولتاریا باید از کمبودهای خود جمعبندی کند، اما حقیقت عمیق آن است که اینها زمین خوردنهای دوره آغاز و دوره بزرگ شدن است. بورژوازی، خود برای تحکیم سلطه نهائی اش علیه فئودالیسم چند قرن تلاش و پیروزی و شکست را پشت سر گذاشت. تازه تنها کاری که میخواست بکند این بود که استثمار سرمایه داری را جانشین استثمار فئودالی سازد. انقلاب پرولتری بر خلاف دیگر انقلابات تاریخ بشر، شکلی از استثمار بجای اشکال قبلی استثمار و ستم طبقاتی نمی نشاند؛ بلکه از کلیه اشکال ستم و استثمار و باورهای منطبق بر آن کاملاً گسست میکند. بهمین دلیل مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی مبارزه ای بسیار سهمگین است؛ آنچنان که در تاریخ بشر سابقه نداشته است. مبارزه این دو طبقه در عرصه ایدئولوژی نیز بهمان اندازه آشتی ناپذیر بوده و تاثیر بسزائی بر کل مبارزه طبقاتی دارد. امروز نظام بحران زده سرمایه داری جهانی که با حرص و آز سیری ناپذیر، جسم و روح و آینده اکثر مردم جهان را به یغما میبرد، با افق خیزشهای پرولتاریا و خلقهای ستمدیده روبرو شده است. به این دلیل بیش از پیش نیازمند تهاجم ایدئولوژیک علیه کمونیسم است. کارزار «مرگ کمونیسم» که بعد از فروپاشی بلوک شوروی توسط امپریالیستها برآه افتاد در پاسخ به این نیاز بود. طبقه ما نیز برای پیشبرد مبارزه ای پیروزمند علیه نظام سرمایه داری باید نبردی سازش ناپذیر را در عرصه ایدئولوژیک علیه بورژوازی به پیش برد. اما اینکار فقط از عهده مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بر میاید. به همین جهت مبارزه برای تثبیت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بعنوان مارکسیسم واقعی، و بطور خاص شناساندن مائوئیسم بمشابه سومین و عالیترین مرحله در تکامل این علم، بخش مهمی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. در این مبارزه انقلاب فرهنگی و درسهای آن جایگاه بسیار مهمی دارد.

مواجه شدند. يك خط اپورتونیستی راست از میان رهبران زندانی حزب پیش گذارده شد مبنی بر اینکه حزب کمونیست پرو باید به مذاکره صلح با رژیم بهر دازد و جنگ خلق را خاتمه بخشد. رژیم پرو اعلام کرد که معمار این خط رفیق گونزالو صدر حزب است. بلافاصله، کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، این خط را افشاء و طرد نمود و اعلام کرد که جنگ خلق را تا سرنگونی دولت ارتجاعی پرو و پیروزی انقلاب پیش خواهد برد. در همان حال ادعای رژیم پرو مبنی بر اینکه این خط از سوی صدر حزب تدوین شده را رد کرد.

از آن زمان، مبارزه درونی این حزب به کانون توجه انقلابیون جهان بخصوص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تبدیل شده است. کمیته جنبش طی بیانیه ای این خط اپورتونیستی را به غایت غلط و مضر به حال انقلاب در پرو و جهان اعلام کرد و از احزاب و سازمانهای جنبش و توده های انقلابی سراسر جهان خواست که با شرکت در مبارزه علیه این خط اپورتونیستی به دفاع از جنگ خلق در پرو و رهبری آن یعنی کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو برخیزند و آگاهی خود را از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و از مسائل مهمی که این مبارزه پیش کشیده ارتقاء دهند.

از همان ابتدا، اینکه آیا صدر حزب تدوین کننده این خط اپورتونیستی میباشد یا خیر یکی از موضوعات مورد توجه و نگرانی در این مبارزه بوده است. از آنجائیکه صدر گونزالو در حبس افرادی بسر میبرد و امکان دسترسی به وی برای مطلع شدن از نظراتش وجود ندارد، این موضوع به صورت

علیه خط اپورتونیستی که از درون حزب کمونیست پرو سر بلند کرده با جدیت و فعالانه برخورد میکند. حزب کمونیست پرو یکی از اعضای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است.

در سال ۱۹۹۲ رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، به همراه عده ای از رهبران بالای حزب طی ضربه ای که نیروهای امنیتی دولت پرو در همکاری با سازمان سیای آمریکا به حزب کمونیست پرو وارد آوردند، دستگیر شد. به ابتکار «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» يك کارزار بین المللی بسیار مهم در دفاع از جان رفیق گونزالو براف افتاد. این کارزار در ابعاد جهانی پیش رفت و در جریان آن میلیونها تن از مردم دنیا با جنگ خلق در پرو آشنا شدند و به حمایت از این جنگ خلق و حزب کمونیست پرو و رهبر زندانی آن بلند شدند. يك سال پس از آن، در نخستین سالگرد این دستگیری، حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبری آن، علاوه بر حملات نیروهای نظامی رژیم با حمله ای از درون

لنین برای تاکید بر اهمیت مبارزه علیه اپورتونیسم در جنبش بین المللی کمونیستی و احزاب کمونیست گفت، مبارزه علیه امپریالیسم بدون مبارزه علیه اپورتونیسم، عوامفریبی و شوخی است. مارکس در سنین پیری با نگاهی به تجربه خود در جنبش انقلابی جمع بندی کرد که مبارزه او علیه اپورتونیستها همتراز با مبارزه اش علیه بورژوازی بوده است. مائوتسه دون با تاکید بر این حقیقت که درستی یا نادرستی خط ایدئولوژیک - سیاسی همه چیز را تعیین میکند، گفت پیشبرد مبارزه دو خط برای حفظ خصلت انقلابی يك حزب کمونیست واجب است. به همین دلیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به آن تعلق دارد، به مبارزه

## درباره مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو

### اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مسلمان ما نمیتوانیم از تمامی شرایطی که این «چرخش» تحت آن صورت گرفته مطلع باشیم. از سعیت رژیم فوجیموری همه باخبرند و همانطور که هنگام دستگیری کلاوو خاطر نشان کردیم مقامات پروئی گفته بودند «او سرسخت تر از آنست که ما فکر میکردیم» اما باید «او را وادار به تسلیم کنیم». رژیم وی را نیز چون صدر گونزالو و شماری دیگر از زندانیان سرشناس حزب کمونیست پرو، در یکی از سلولهای افرادی مخصوص نگاهداری میکند و به او اجازه هیچگونه ارتباطی با وکیل و خانواده و حامیانش را نمیدهد. تحت چنین شرایطی، دشوار است بگوئیم که این موضع برخاسته از اراده آزادانه و قضاوت منطقی اوست. با وجود این، ظهور کلاوو بر صفحه تلویزیون پرو کوچکترین شکی باقی نمیگذارد که موضع وی، بدون در نظر گرفتن شرایطی که

او را کمی بعد از دستگیری در برابر خبرنگاران قرار دادند. مارچی کلاوو در آن موقع خطاب به حزب و توده ها گفت که در جنگ خلق «پایداری کنید، پایداری کنید، پایداری کنید». او یکی از رهبران کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بود که قاطعانه با فراخوان «پیمان صلح» مخالفت کرده و بر ضرورت پیشبرد جنگ خلق تا پیروزی پافشاری مینمود. کمیته ریم، فراخوان «پایداری کنید» کلاوو را وسیعاً منتشر ساخت و از احزاب و سازمانهای جنبش خواست که از وی دفاع کنند.

اینک وظیفه ای بسیار ناخوشایند بر دوش ما قرار گرفته، زیرا باید به اطلاع رفقا و دوستان برسائیم که بنظر میاید مارچی کلاوو از موضع صحیح گذشته اش دست شسته و به حمایت از فراخوان «پیمان صلح» جلب شده است.

آنچه میخوانید گزیده سندی است که در نوامبر ۱۹۹۵ در اختیار احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار گرفت. امیدواریم که انتشار کنونی آن به پیشرفت مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست کمک کند.

#### درباره «چرخش» مارچی کلاوو

همانطور که بخاطر دارید، اواخر ماه مارس (۹۵) مارچی کلاوو به همراه شماری دیگر در پرو دستگیر شدند. آنها متهم شدند که از رهبران یا اعضای حزب کمونیست پرو هستند. مارچی کلاوو متهم شد که همان «رفیق ناسی»، یکی از اعضای رهبری کمیته مرکزی حزب است.



مسئله ای مبهم باقی مانده است. اما يك چیز کاملاً روشن است: این يك خط اپورتونیستی راست است و باید نقد و طرد شود. بعلاوه، در زندانها مبلغین این خط افرادی هستند که جزء رهبران حزب بودند و این تاکید بیشتری است بر ضرورت پیشبرد مبارزه دو خط. در صورتیکه رفیق گونزالو نیز یکی از این رهبران باشد تنها بر جدیت این مبارزه افزوده میشود. اصل راهنمایی که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای هر حالت پیش گذارده اینست: «خط، تعیین کننده است و نه تدوین کننده آن.»

این مبارزه دو خط تاکنون مسائل مهمی را پیش آورده و گمانگان مسائل بیشتری را به میان خواهد کشید. کمونیستها از رویارویی با هیچ يك از مسائل گزنده ای که روند پر پیچ و خم مبارزه طبقاتی پیش می آورد نمی هراسند. این مسائل را باید آشکار کرد و با استفاده از ابزار مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم حل نمود. چرا که ما در مبارزه مرگ و زندگی با دشمنان خود به وضوح و روشنائی ایدئولوژیک - سیاسی نیاز داریم. یکی از مسائل گزنده ای که این مبارزه پیش آورده مسئله رهبری و رهبران است. پرولتاریا برای پیشبرد مبارزه خونین و پیچیده اش با بورژوازی به رهبری و رهبران نیاز دارد. اما به رهبرانی نیاز دارد که دارای خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح باشند. مسئله این است که برای نگاه داشتن رهبران روی خط صحیح و یا زمانی که از خط صحیح منحرف میشوند چه باید کرد؟ اینها در زمره مسائلی است که گام به گام در روند تکاملی این مبارزه دو خط مهم مورد بررسی و مذاقه قرار میگیرند.

هم اکنون کارزار مبارزه دو خط علیه خط اپورتونیستی به مدرسه ای برای آموزش توده ای بر سر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در سطح جهانی تبدیل شده است. در سال گذشته علاوه بر نشستهای علمی، جلسات نیمه علمی متعددی در کشورهای مختلف تشکیل شد که طی آن کمونیستهای قدیمی و نیروهای جوان به بررسی عمیق مسائل مطروحه در این مبارزه پرداختند. اسناد منتشر شده در شماره ۲۱ مجله «جهانی برای فتح» محور مطالعات و بحثهای این کارزار را تشکیل میداد که مهمترینشان عبارتند از بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز در آمده، دفاع کنیم» و سند «شورش بر حق است» نوشته کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران). این شماره «جهانی برای فتح» به زبانهای انگلیسی، اسپانیایی، فارسی، ترکی، آلمانی و فرانسوی منتشر شده است. سازمان ما از همان ابتدا فعالانه در این مبارزه شرکت نمود. اما این مبارزه نباید فقط محدود به رهبران و کادرهای يك سازمان کمونیستی شود. زیرا انقلاب امر توده هاست و باید برای مواجه شدن و دست و پنجه نرم کردن با مسائل گزنده آن، به میدان آیند. جنبش کمونیستی همواره يك جنبش بین المللی بوده است؛ آگاهی کمونیستی در حصارهای «ملی» شکل نمیگیرد؛ بنابراین مسائل مهم انقلاب جهانی باید مسئله هر فعال و هوادار کمونیست در هر نقطه جهان شود؛ این بخشی مهم از تربیت انترناسیونالیستی آنهاست. شرکت در این مبارزه نه تنها ادای وظیفه انترناسیونالیستی در دفاع از يك

انقلاب «دیگر» است، بلکه برای پیشبرد انقلاب در ایران نیز حائز اهمیت بسیار می باشد. پیچ و خم هائی که امروز انقلاب پرو با آن مواجه شده در ایران به اشکالی دیگر مقابل کمونیستها قد علم کرد و به موقع پاسخ نگرفت و مطمئناً در آینده نیز چنین پیچ و خمهایی در کار خواهد بود. شرکت در این مبارزه در واقع تمرینی برای شرکت آگاهانه تر در روند انقلاب است.

نوشته زیر در زمره اسنادی است که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مقطع معینی از تکامل این مبارزه و برای دامن زدن هر چه بیشتر به آن صادر کرده است. پیوستن یکی دیگر از رهبران مرکزی حزب کمونیست پرو به خط اپورتونیستی راست (شش ماه پس از دستگیری در سال ۱۹۹۵) موضوع مرکزی این سند است. بعلاوه، این سند در «جهانی برای فتح» شماره ۲۲ که نسخه فارسی آن بزودی منتشر میشود، تحت عنوان «پیچ و خمهای مبارزه دو خط» به چاپ رسیده است.

آن دسته از خوانندگان ما که با روند تکاملی این مبارزه آشنا نیستند میتوانند به اسناد منتشر شده در مجله «جهانی برای فتح» شماره ۲۱ رجوع کنند. شماره آتی مجله، حاوی مطالب بیشتری درباره این مبارزه است.

## حقیقت

منجر به این امر شده، تغییر کرده است. در مطبوعات پرو مقاله ای به چاپ رسیده که بخشهای مفصلی از مصاحبه وی را نقل کرده است. در این مصاحبه وی بطور خاص ادعا کرده که چند بار با صدر گونزالو ملاقات داشته است و در این گفتگوها صدر «توانسته» وی را به حمایت از خط «پیمان صلح» قانع کند.

متعاقب مصاحبه کلاوو، هواداران خط اپورتونیستی راست حزب که بدنبال توافق صلح هستند، اعلامیه ای انتشار داده و در آن مدعی شدند که صدر گونزالو «رهنمود» دیگری برای هواداران مقیم خارجه صادر کرده و در آنجا درباره مصاحبه کلاوو اظهار نظر نموده و منجمله پاراگرافی را از کلاوو نقل کرده که در مطبوعات منتشر نشده است. در این پاراگراف، کلاوو به خاطر «فریب دادن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در مورد ماهیت توافقات صلح، «از خود انتقاد میکند».

روشن است که اوضاع جدی است. در درجه اول، این واقعیت که یکی از اعضای

اصلی کمیته مرکزی موضع خود را عوض کرده و اینک از خط اپورتونیستی راست حمایت میکند، خود ضربه مهمی به رهبری حزب است. بعلاوه، این ادعای وی که با صدر گونزالو ملاقات کرده حدیثات موجود در مورد اینکه صدر گونزالو تدوین کننده خط پیمان صلح میباشد را تقویت میکند.

کمیته ریم در فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان در پرو دفاع کنیم» موضعی قاطع و بدون قید و شرط علیه مذاکرات پیشنهادی برای دستیابی به توافق صلح گرفت و اعلام کرد که از ادامه جنگ خلق تا کسب پیروزی سراسری حمایت میکند و برای متحقق ساختن این امر هر اقدام ضروری باید اتخاذ شود. همانطور که بالاتر اشاره شد، کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این موضع اساسی را تایید کرده است. در استدلالات ارائه شده توسط کلاوو هیچ چیزی یافت نمیشود که موضع به دقت اتخاذ شده جنبش ما را زیر سؤال ببرد. استدلال هواداران توافق صلح آن است که دستگیری صدر گونزالو امکان ادامه و

به پیروزی رسیدن جنگ خلق را از میان برده است. آنها اضافه میکنند که حمایت صدر (طبق ادعای آنان) خود دال بر صحت این موضع است. با تسلیم شدن مارجی کلاوو و ادعایش مبنی بر گفتگو با صدر گونزالو، هواداران خط اپورتونیستی دست به تهاجمی جدید زده اند و امیدوارند که به اصطلاح «مبارزه برای توافق صلح» را جانی تازه ببخشند، آتوریته و اعتبار کمیته مرکزی حزب را تضعیف نمایند، صفوف انقلابی (حزب) را متفرق و بی روحیه کرده و بین حزب کمونیست پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شکاف بیندازند. ما طی ماههای آتی کاملاً انتظار ادامه و تشدید این تلاشها را داریم.

پاسخ اساسی ما به این حمله خط اپورتونیستی راست، عبارتست از درک هر چه عمیقتر خط صحیحی که کمیته و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصویب کرده و بشکل فشرده در فراخوان ۲۸ مارس ۱۹۹۵ آمده، و تلاش هر چه بیشتر در پیشبرد بقیه در صفحه ۲۶

درباره مبارزه دو خط...

اقداماتی که در آن فراخوان مطرح شده است. فراخوان، (بهمراه اسناد مهم دیگر مبارزه دو خط، مشخصا انتقاد از «آسومیر» که به درخواست کمیته جنبش توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تهیه شده) جهت گیری پایه ای ضروری برای پاسخ قدرتمند به خط اپورتونیستی راست را فراهم میکند.

موضع فراخوان ۲۸ مارس در مورد این ادعا که صدر گونزالو مدافع «مبارزه برای توافق صلح» می باشد، کاملا روشن است. این فراخوان خاطر نشان میسازد که «مهم است برای مشخص کردن دیدگاه های کنونی صدر گونزالو تلاش شود. با وجود این، مسئله کلیدی، خط است نه تدوین کننده آن.» بعلاوه، فراخوان خاطر نشان میکند: «رژیم با قرار دادن صدر گونزالو در حبس انفرادی، پروسه «از توده به توده» و زنجیره شناخت حزب را که از طریق سیستم سانترالیسم دمکراتیک آن برقرار میشود، قطع نموده است.»

کل جنبش ما برای صدر گونزالو، بخاطر رهبری دوراندیشانه اش در رابطه با آغاز و پیشبرد جنگ خلق در پرو، خدماتش به رشد سیاسی و ایدئولوژیک جنبش ما و موضع شجاعانه ای که بهنگام دستگیری اتخاذ کرد، احترام عظیمی قائل است. اما هیچیک از اینها بهیچوجه از مسئولیت ما در ارائه یک ارزیابی سیاسی بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در پرتو مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نمیگاهد. تاریخ نشان داده حتی رهبران مهم پرولتاریا که خدماتی واقعی و جاودانه به مبارزه ما نموده اند میتوانند مدافع یک خط غلط شوند. اگرچه کماکان گواه قاطعی مبنی بر حمایت صدر گونزالو از «مبارزه برای توافق صلح» در دست نیست، اما حتی در صورت دستیابی به چنین نشانه ای، ما از راهی که با آگاهی کامل برگزیده ایم نباید برگردیم و برنخواهیم گشت.

با وجود این، حمله دوباره خط اپورتونیستی راست که از درون حزب کمونیست پرو سر پرون آورده و احتمال فزاینده ابتلای صدر گونزالو به این خط، کل جنبش را ملزم میکند که به این مسئله قویا توجه و برخورد کند. ما متوجه شده ایم که کماکان برخی گرایشات موجودند که به اهمیت مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو کم بهاء میدهند، آنرا مسئله ای مربوط به گذشته میدانند، یا معتقدند که حمایت غیرفعال از موضع کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کفایت میکند. رفقا، این نحوه تفکر خطرناک است. خط اپورتونیستی راست، علیرغم هر انگیزه ای که داشته باشد، دستاوردهای عظیم جنگ خلق را تهدید میکند، و مسئله فوری و مستقیم جنبش ما در کلیت خود می باشد. موضوعات سیاسی که

در مبارزه دو خط در پرو مطرح گشته، به اشکالی دیگر در کل جنبش ما نیز حضور دارد. بعلاوه، بهیچوجه دور از تصور نیست که تاثیرات و تکانههای بعدی مبارزه دو خط در پرو، بشکل حادثتری در ذهن توده ها و کادراهای انقلابی سئوالاتی ایجاد کند.

این برخورد که «صبر کنیم تا توفان بگذرد»، غیرممکن و ناصحیح است. این برخورد بمعنای پرهیز از مواجهه با مسائل گوناگون مبارزه دو خط منجمله مسائلی است که مشکل است یا آزارمان میدهد. ما باید از سیاست پیشروی از دل آبهای خروشان پیروی کنیم و جهت گیری ما باید «تبدیل امر بد به امر خوب» باشد: که معنایش شکست خط اپورتونیستی راست و بقول فراخوان ما، استفاده از کوره مبارزه دو خط «بعنوان یک مدرسه بزرگ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، جهت نشان دادن تفاوت مارکسیسم واقعی و مارکسیسم دروغین، و کمک به انقلابیون سراسر جهان به فهم ضروریات زمانه و تحقق آنهاست.»

تلاشهای گذشته ما کافی نبوده و علاوه بر آن، سئوالات دیگری نیز سر بلند کرده اند. بنابراین باید تلاشهای خود را مضاعف کنیم. ما میخواهیم تلاشهای خود را گسترده تر کرده و موضوعات این مبارزه را از دایره صفوف احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش خارج ساخته و به میان بخشهای وسیعتر جنبش و توده های انقلابی ببریم. این مبارزه هنوز به سرانجام نرسیده است. مسائل و مشکلات جدید در حال سر بلند کردن است و ظاهرا طی ماه های آتی بیشتر رو خواهد آمد. وضوح و درک قاطع ما از خط صحیح، و بر این مبناء، عزم راسخ ما به حمایت از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در پیشبرد مبارزه دو خط و جنگ خلق، همچنان کلید قضایه است.

بعلاوه امیدواریم که رفقا و دوستان تماس فعالی با کمیته جنبش در همه جوانب مبارزه دو خط برقرار ساخته و به انجام مسئولیتهای جمعی مان خدمت نمایند.

### نتیجه گیری

بطور خلاصه میتوان گفت، اوضاع دشواری که حزب کمونیست پرو و بنابراین کل جنبش ما با آن مواجه است هنوز سپری نشده است. گزارش دهمین کنگره حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو تاکید کرد که: «صدر مائو بما می آموزد «درستی یا نادرستی خط ایدئولوژیک و سیاسی، همه چیز را تعیین میکند.» اگر خط کسی نادرست باشد، سقوطش ناگزیر است. حتی اگر کنترل رهبری مرکزی و محلی و ارتش را در دست داشته باشد. اگر خط کسی صحیح باشد، حتی اگر در ابتدا یک سرباز هم نداشته باشد، سربازانی خواهد یافت، و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد به آن دست خواهد یافت. این از تجربه تاریخی حزب ما و

جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس حاصل شده است... گره مسئله، خط است. این حقیقتی غیر قابل انکار است.»

امروز میتوانیم ببینیم که در پرو پیشرفتهای عظیمی که حاصل سالیان سال مبارزه و فداکاری است توسط خط اپورتونیستی راستی که از جنگ خلق دست شسته، تهدید میشود. در عین حال، پیروزی خط صحیح در مبارزه دو خط است که نیروهای انقلابی در پرو را قادر خواهد ساخت بر مشکلات برخاسته از دستگیری صدر گونزالو و بروز خط اپورتونیستی راست فائق آیند و بسوی کسب سراسری قدرت پیشروی کنند. جنبش ما یک «ناظر» منفعل این پروسه نیست - ما باید نقش مهمی بازی کنیم. بار دیگر کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده و هودارانش را فرا می خواند که به تعهد فراخوان جنبش پاسخ گویند: «این وظیفه انترناسیونالیستی جنبش ما در کلیت خود، و کمیته بعنوان مرکز سیاسی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که به حداکثر به پیشرفت مبارزه دو خط علیه خط اپورتونیستی راستی که مذاکره برای توافق صلح را جلو گذاشته، یاری رساند؛ به کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو کمک کند که این مبارزه دو خط را بر اساسی قدرتمند و به موثرترین وجه به سرانجام رساند؛ به تقویت رهبری و خط مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی که جنگ خلق را در پرو رهبری میکند کمک کند تا این حزب جنگ خلق را بر پایه چنین خطی و از میان کلیه پیچ و خمهای راه بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی با هدف نهایی برقراری کمونیسم در جهان هدایت کند.»

نشانی

جنبش

انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM,  
WC 1N 3XX,  
LONDON, U.K.

مقدمه

گزیده ای از مقاله

ابراهیم کایپاکایا

## آموزش صدر مائو در مورد قدرت سیاسی سرخ را بدرستی درک کنیم

مقاله ای که در ذیل آمده، گزیده ای از مقاله رفیق ابراهیم کایپاکایا رهبر و بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) می باشد. در این مقاله که بسال ۱۹۷۲ نوشته شده، رفیق ابراهیم به ارائه درک صحیح و روشنی از تئوریهای صدر مائو در مورد قدرت سیاسی سرخ می پردازد. نکاتی که او در این مقاله بر آنها تاکید می کند از زاویه آغاز جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ در کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره منجمله ایران حائز اهمیت بسیار است.

رفیق ابراهیم رهبر و آموزگاری بزرگ برای پرولتاریای ترکیه بود. او خدمات ارزنده ای در تئوری و عمل به انقلاب پرولتری نمود. در دهه ۶۰ میلادی، انقلابیون در سراسر جهان با الهام از مبارزات حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیستهای خروشچفی و عمدتا با الهام از انقلاب فرهنگی چین مبارزه ای سرسختانه را علیه مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی رویزیونیسم آغاز کرده و در بسیاری موارد از احزاب رویزیونیست قدیمی گسست کردند. در ترکیه رفیق ابراهیم رهبری این روند را در تمام وجوه آن به عهده گرفت. رفیق ابراهیم در آوریل ۱۹۷۲ کمونیستهای واقعی را در انشعاب از حزب رویزیونیست «کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه» و تشکیل حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) رهبری کرد. نقد جانانه، تیز و روشن او علیه جریان رویزیونیستی موسوم به «شفق» در ترکیه کماکان نقطه عزیمت مهم و تعیین کننده ای برای جنبش مائوئیستی در ترکیه محسوب می شود.

خدمات تئوریکی رفیق کایپاکایا از این قرارند: ارائه درک صحیح از اندیشه مائو و تحکیم آن در جنبش کمونیستی ترکیه؛ زنده کردن درسهای اثر جاودانه لنین «چه باید کرد» و تاکید بر نقش عنصر آگاهی در مقابل اگونومیسم و دنباله روی از مبارزات خودبخودی توده ها؛ افشای ماهیت ارتجاعی کمالیسم از زمان ظهورش در ترکیه که همچون بختکی بر جنبش انقلابی ترکیه سنگینی می کرد؛ ارائه درک صحیح و انترناسیونالیستی از حل مسئله ملی مشخصا درباره مسئله ملی کرد؛ پیش گذاشتن خط مائوئیستی در مورد آغاز مبارزه مسلحانه و رابطه آن با گسترش ساختمان حزب.

مضاف بر اینها، رفیق ابراهیم رهبری بیرپائی یلک جنگ توده ای واقعی در تاریخ ترکیه را در عمل بدست گرفت. او شخصا در رأس سازماندهی مبارزه مسلحانه انقلابی قرار داشت و با دورنگری و دقت نظر تدارک و آغاز آنرا رهبری نمود.

متاسفانه در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۳ رفیق ابراهیم در یلک درگیری مسلحانه در «درسیم» زخمی شد و به اسارت دشمن در آمد. هیئت



حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) مرکزیت مائوئیست، متشکل شدند.

زندگی ابراهیم کوتاه اما بسیار پر بار بود. صدای او هرگز خاموش نشد. او به مشعل فروزانی بدل گشت که روشنایی بخش راه پرولتاریای ترکیه در دستیابی به کمونیسم است. طبق آموزشهای او هزاران کمونیست انقلابی تربیت شدند. رفیق ابراهیم رهبری بود با اراده ای قوی، با تفکری روشن، شوری پایان ناپذیر و سرشار از ایمان به کمونیسم. او جزء اصیل ترین و پرحرارت ترین مدافعان خط مائو بود. عمر او کوتاه بود اما توانست با بکار بست همه جانبه و عمیق مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم سریرا جنبش کمونیستی ترکیه را گامها به پیش راند. او محصول خیزشهای انقلابی در سطح بین المللی و ترکیه بود. خدمات رفیق ابراهیم میراث گرانبغایی برای پرولتاریای انترناسیونالیست محسوب می شود. میراثی که عمیقا به پیشبرد مسائل انقلاب پرولتری و زندگی آن مربوط می باشد. ■ بقیه در صفحه ۲۸

حاکمه فاشیست ترکیه که در وجود او خطرناکترین دشمن خود را می دیدند، سریرا او را در ۱۸ مه همان سال در سن ۲۴ سالگی در زندان «دیاریکر» بقتل رساندند. در همان سال سازمان اطلاعات و امنیت ملی ترکیه بطور رسمی گزارش داد که: «در میان جنبش کمونیستی ترکیه عقاید ابراهیم کایپاکایا از همه خطرناکتر است. ما بی تردید می گوئیم دیدگاهی که او در آثارش ارائه می کند و شیوه های مبارزه ای که او طرفدار آنست کاربرد کمونیسم انقلابی در شرایط ترکیه است.»

مرگ او ضایعه ای بزرگ برای جنبش بین المللی کمونیستی بویژه برای جنبش کمونیستی ترکیه بود. پس از آن حزب کمونیست ترکیه (م - ل) به دلایل گوناگون قادر نشد مسیری را که ابراهیم ترسیم نموده بود طی نماید. این حزب علیرغم نقش مثبتی که تا زمان ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ایفاء کرد، به ورطه اپورتونیسم در غلتید. طی مبارزه دو خط مهمی که درون این حزب رخ داد، انشعابی در این حزب صورت گرفت که پس از آن مائوئیستها و پیروان واقعی رفیق ابراهیم در

رفیق

اعتراضات، انتقادات و توضیحات من در مورد جوابی که به سئوالات کمیته جوانان داده‌ای از این قرار است.

در وهله اول، به شروطی که صدر مائوتسه دون در چین برای بقاء و گسترش قدرت سیاسی سرخ شمرده (یعنی چند منطقه کوچکی که از طرف رژیم سفید محاصره شده و تحت حاکمیت قدرت سیاسی سرخ قرار دارد) نگاه کنیم. در قطعنامه ای که در تاریخ پنج اکتبر ۱۹۲۸، مائوتسه دون برای دومین کنگره حزبی منطقه مرزی حوان - جیان سی تدوین و تهیه کرده بود و اصلی ترین قسمت قطعنامه «مسائل سیاسی و وظایف سازمان حزبی منطقه مرزی» محسوب میشد، صدر مائو برای بقاء و رشد قدرت سیاسی سرخ شروط زیر را مطرح میکند.

یکم، این قدرت سرخ نمی تواند در هیچیک از کشورهای امپریالیستی و یا در هیچیک از مستعمراتی که تحت سلطه مستقیم قدرت امپریالیستی قرار دارد، بوجود آید. بلکه فقط می تواند در کشوری چون چین نیمه مستعمره ظاهر شود که از نظر اقتصادی عقب مانده و تحت سلطه غیر مستقیم قدرت امپریالیستی قرار دارد. زیرا این پدیده غیر عادی (وجود و رشد رژیمهای سرخ) تنها در ارتباط با يك پدیده غیر عادی دیگر یعنی جنگ درون حکومت سفید ظاهر می شود. (تاکید از من است) پدیده جنگ درون حکومت سفید هم در هیچیک از کشورهای امپریالیستی جهان و حتی در هیچیک از مستعمراتی که تحت سلطه مستقیم قدرت امپریالیستی هستند قابل مشاهده نیست؛ بلکه فقط در کشورهایی چون چین نیمه مستعمره، قابل رویت است.

دوم، مناطقی که حکومت سرخ چین ابتدا در آنجا پدید آمده و برای مدت طولانی قادر به دوام است، مناطقی است که در آنجا توده های کارگران و دهقانان و سربازان قبلا در سطح وسیعی از طریق شورهای توده ای (انقلاب دمکراتیک ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷) بیخاستند.

سوم، اینکه آیا قدرت سیاسی توده ای می تواند در مناطق کوچک برای مدت طولانی دوام یابد یا خیر، مسئله ای است که به تکامل وضع انقلاب سراسر کشور مربوط می شود .... اگر وضع انقلاب سراسر کشور از تکامل باز ایستد و حتی برای مدت نسبتا طولانی دچار رکود شود آنگاه طبیعی است که این مناطق قادر نخواهند بود برای مدت طولانی دوام بیآورند. در حال حاضر وضع انقلاب چین بموازات تفرقه و جنگهای مداوم ... همچنان رشد و تکامل می یابد ....

چهارم، وجود ارتش سرخ منظم و نسبتا نیرومند شرط لازم برای بقاء قدرت سیاسی سرخ است.

پنجم، علاوه بر شروط فوق الذکر،

شرط مهم دیگری نیز برای دوام طولانی و توسعه قدرت سیاسی سرخ لازم می آید: اینکه سازمان حزب کمونیست قوی و سیاستش صحیح باشد. بطور خلاصه، دلایلی که مائوتسه دون برای بقاء و رشد حکومت سیاسی سرخ در چین نام می برد بدین قرار است.

۱ - وجود جنگ درون رژیم سفید (بدلیل نیمه مستعمره بودن)

۲ - وجود يك پایه توده ای قوی

۳ - رشد و تکامل اوضاع انقلابی در سراسر کشور

۴ - وجود ارتش سرخ منظم و نسبتا نیرومند

۵ - وجود حزب کمونیست قوی با سیاستی صحیح

صدر مائو در اثر خود بنام «مبارزه در کوهستان چین گان» که در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۸

نوشته، این شروط را به قرار زیر خلاصه می کند: طبق تحلیل ماء، یکی از دلایل وجود

این پدیده، تفرقه و جنگهای مداومی است که بین بورژوازی کمپرادور و طبقه مالکان

ارضی بزرگ چین در جریان است. تا زمانی که این تفرقه و جنگها ادامه دارند، امکان بقاء

و رشد حکومت مستقل مسلح کارگران و دهقانان نیز موجود خواهد بود. علاوه بر

این، بقاء و رشد این حکومت مستلزم وجود شروط زیرین است: ۱ - توده های فعال مردم،

۲ - سازمان حزبی محکم، ۳ - ارتش سرخ نسبتا قوی، ۴ - زمین مساعد برای عملیات

نظامی، ۵ - منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار. مائوتسه دون یکی از شرطهای لازمه

که قبلا گفته بود، یعنی شرط رشد و تکامل وضع انقلاب در سراسر کشور را در اینجا

بیان نمی کند، اما بلافاصله بعد از شمردن شرطهای بالا اضافه می نماید که: حکومت

مستقل در قبال طبقات حاکم که احاطه اش کرده اند باید بر حسب اینکه رژیم طبقات

حاکم دوران ثبات موقت یا تفرقه را می گذراند استراتژی های متفاوتی ایجاد کند.

دورانی که رژیم طبقات حاکم از ثبات نسبی برخوردار است، (که این در عین حال به

معنی رکود وضع انقلابی هم هست) يك استراتژی می خواهد و دورانی که طبقات

حاکم دستخوش تفرقه و نفاقند (این در عین حال به معنی رشد وضع انقلابی هم است)

بیانگر يك استراتژی دیگر است. اما نتیجه ای که از اینجا میتوان گرفت این است: قدرت

سیاسی سرخ (یعنی قدرت سرخی که بواقع موجود است) همراه با وجود شرطهای دیگر

و با اجرای استراتژی صحیح میتواند حتی اگر وضع انقلاب در سراسر کشور در حالت

رکود هم باشد، موجودیت یافته و به موجودیتش ادامه دهد. بعبارت دیگر علیرغم

اینکه رکود موقتی اوضاع انقلابی میتواند رشد و گسترش آن را کند نموده و یا موقتا

مانع رشد آن شود و یا در بدترین حالت باعث عقب گردهائی نسبی در آن شود، اما هرگز نمیتواند موجودیت آن را از بین ببرد.

واقعیت چین نشان میدهد که رژیمهای مستقل با اجرای استراتژی صحیح توانستند حتی در دوران ثبات رژیمهای سفید به موجودیت خود ادامه دهند. اما زمانی که استراتژی صحیحی بکار نگرفتند، دچار شکست و باخت شدند. حتی در دوران کنونی نمیتوان گفت که رژیمهای سفید در کشورهای غیر مستعمره (و یا حتی مستعمره) دارای ثبات طولانی مدت هستند. اوضاع انقلابی هم در جهان و هم در تک تک کشورها (به غیر از استثناها) فوق العاده خوب است. یکی از ویژگیهای عصر ما از هم پاشیدگی کلی امپریالیسم و پیشرفت پیروزمند سوسیالیسم در تمام جهان است.

آدامه بدهیم: صدرمائو، در دومین نوشته خود، برای بقاء و رشد قدرت سیاسی درون

رژیمهای سفید، دو شرط دیگر اضافه نموده است. زمین مساعد برای عملیات نظامی و

منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار. با توجه به این دو نکته اگر دوباره خلاصه

نمائیم به شرح زیر میشود:

۱ - وجود جنگ و نفاق درون رژیم سفید

۲ - وجود يك پایه توده ای قوی

۳ - وجود يك سازمان قوی

۴ - وجود ارتش سرخ و نسبتا قوی

۵ - زمین مساعد برای عملیات نظامی

۶ - منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار

بعدها نظر مائوتسه دون در مورد اینکه حکومت مستقل در مستعمراتی که تحت

سلطه مستقیم امپریالیسم قرار دارند نمیتواند بوجود آید، تغییر کرد. (یعنی شرط جنگ و

نفاق در حکومت سفید برای بوجود آمدن و رشد قدرت سرخ). و این امر ناشی از

گسیختگی و ضعف نظام امپریالیستی در بُعد جهانی بعد از جنگ جهانی دوم، تضعیف و از

هم پاشیدگی تمام قدرتهای امپریالیستی به استثنای امپریالیسم آمریکا، نیرومند شدن

اتحاد جماهیر شوروی، نابود کردن جنبه امپریالیستی در چین، و همه اینها بود.

«بوجود آوردن پایگاههای انقلابی و

قدرتهای انقلابی در مناطق کوچک و بزرگ برای طولانی مدت، جنگهای انقلابی برای

محاصره شهرها از طریق روستاها و بعدا کسب قدرت در شهر و پیروزی در سراسر

کشور ... در تمام کشورهای مستعمره شرق (... ) و یا حداقل در بعضی از آنها ممکن

گشته است.» حتی بعدها سوسیال امپریالیسم شدن اتحاد جماهیر شوروی این الگو را

تغییر نداد. بطوریکه در بسیاری از کشورهای خاور دور قدرتهای سرخ بوجود آمده اند و یا بوجود آمدنشان دور نیست. در کشورهای خلیج عرب و بعضی کشورهای آفریقا، در بعضی نقاط، مناطق آزاد شده وجود دارد. حتی اگر ارگانهای قدرت سرخ هم بوجود نیامده باشد، مناطق آزاد شده فراوان است.

در این صورت بعنوان قاعده کلی میتوان گفت:

امروزه میتوان در تمام کشورهای تحت سلطه و مستعمره (کشورهای مستعمره و یا نیمه مستعمره) با موجودیت شرطهای زیر، قدرتهای سرخ بوجود آورد و از طریق آنها با جنگهای انقلابی درازمدت قدرت را در شهرها کسب نمود و به پیروزی سراسری نائل آمد:

- ۱ - وجود يك پایه توده ای قوی
- ۲ - وجود يك سازمان حزبی قوی
- ۳ - وجود ارتش سرخ منظم و نسبتاً قوی

۴ - زمین مساعد برای عملیات نظامی  
۵ - منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار

در مورد کشور خودمان هم شرطهای لازمی که باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند، همین پنج شرط میباشد:

۱ - پایه توده ای قوی: البته نباید این را در سطح سراسر کشور جستجو کرد. چرا که پایه توده ای در بعضی مناطق کشورمان قوی و در بعضی مناطق ضعیف است. در کنار عوامل دیگر، این تضادها ناشی از رشد ناموزون اقتصاد بوده و طبیعی است. اما در بسیاری از نقاط کشورمان پایه توده ای موجود است. در صورت وجود شرطهای دیگر میتوان در این مناطق قدرتهای سیاسی سرخ بوجود آورد و گسترش داد.

۲ و ۳ - يك سازمان حزبی قوی و ارتش سرخ منظم و نسبتاً قوی هنوز در کشورمان موجود نیست. در حالیکه حزب قوی و ارتش قوی برای بقاء و رشد قدرتهای سیاسی سرخ از شرطهای ضروری است. باید به این نکته توجه نمود که اینها شروطی برای شروع مبارزه مسلحانه نیست، بلکه اساساً خود از درون مبارزه مسلحانه بیرون خواهد آمد. یعنی در پروسه این مبارزه، حزب از ضعیف به قوی و نیروهای نظامی ضعیف و کوچک و نامنظم به نیروهای نظامی قوی و منظم تبدیل خواهند شد. مسلماً مناطق قدرت سرخ يك شبه بوجود نخواهد آمد بلکه زمانیکه حزب به درجه معینی از رشد و تحکیم رسید و نیروهای نظامی به درجه معینی قویتر و منظم تر شدند، در پروسه مبارزه مسلحانه ایجاد خواهد شد. بنابراین اگر از همان ابتدا، تشکیل يك سازمان حزبی قوی و ارتش سرخ قوی دنبال نشود و در نتیجه بدست نیآوردن آنها، در مبارزه مسلحانه تاخیر بوجود آید، این بر ضد تئوری انقلاب و خط جنگ خلق مائوتسه دون میباشد.

۴ - زمین مساعد برای عملیات نظامی: علیرغم اینکه این موضوع اهمیت تعیین کننده ای ندارد، ولی مناطق و بخشهای زیادی از کشورمان برای عملیات نظامی مساعد میباشد.

۵ - منابع اقتصادی برای تامین خواربار: بدین معنی که منطقه مورد نظر در صورت محاصره و تحریم اقتصادی به حیات اقتصادی خود ادامه بدهد. یعنی مردم آن منطقه بتوانند با استفاده از منابع خود،

احتیاجات اساسی خود را رفع نمایند. (خودکفا باشند - مترجم) به عبارت دیگر احتیاجات مردم منطقه مورد نظر از مناطق دیگر تهیه نشود و پیوسته به بازار داخلی وابسته نباشد. مثلاً استانبول، آنکارا، ازمیر و امثالهم وابستگی گسست ناپذیری با بازار داخلی دارند، احتیاجات مردم این مناطق به درجه زیادی از مناطق دیگر تامین میشود، تولیدات آنان نیز بدرجه زیادی در مناطق دیگر مصرف میشود. در صورت محاصره و تحریم اقتصادی شهرهای مذکور، زندگی اقتصادی در آنها فلج شده و تغذیه و سرپناه را ناممکن خواهد ساخت. بنابراین مناطقی که قدرتهای سرخ میتوانند در آنها به زندگی خود ادامه دهند باید مناطقی باشند که هنوز به بخش لابنفك بازار داخلی تبدیل نشده باشند. یعنی میتواند مناطق عقب افتاده باشد. مناطق روستائی عقب افتاده زیادی در کشورمان این شرط را تامین میکند. بنابراین بعد از این مطالب، در مورد کشور خودمان چه نتایجی میتوان گرفت؟

طبعاً برای ایجاد، بقاء و رشد قدرتهای سیاسی سرخ در کشورمان يك سری شروط (پایه توده ای قوی، منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار، زمین مساعد برای عملیات نظامی) بطور طبیعی از مدتها پیش موجود است. آنچه که موجود نیست وجود سازمان حزبی قوی و «ارتش سرخ قوی» است. این دو شرط، شروط ذهنی است. یعنی تحقق آنها بستگی به فعالیت ما دارد. وظایفی که امروزه در دستور کار ما قرار می گیرد اولاً تعیین مناطق روستائی مناسبی است که از نظر پایه توده ای قوی است و منابع اقتصادی کافی برای تامین خواربار و زمین مساعد برای عملیات نظامی دارد. ثانیاً، تمرکز قوا و افزایش فعالیتهايمان در این مناطق و ساختن حزب و ارتش در پروسه مبارزه مسلحانه، در پروسه ساختن حزب و ارتش وقتی حزب به درجه معینی محکم و قوی شد و ارتش به درجه معینی منظم و قوی گشت می توان در يك و یا چند منطقه کشور قدرت سیاسی سرخ بوجود آورد. فقط بعد از بوجود آمدن قدرت سیاسی سرخ در يك و یا چند منطقه کشور است که برای پرولتاریا و حزبش امکان متحد کردن اقشار و طبقات انقلابی یعنی امکان بوجود آوردن جبهه متحد انقلابی خلق (جبهه ای که بر اساس اتحاد کارگران - دهقانان تشکیل شده باشد) ممکن می شود.

ضمناً نباید شروط ایجاد، بقاء و رشد قدرت سیاسی سرخ را با شروع مبارزه مسلحانه قاطعی کرد. در حالیکه امروزه در کشورمان بنا به دلایلی که گفتیم شروط برای اولی موجود نیست، لیکن برای دومی بطور اساسی وجود دارد. بلافاصله بعد از انتخاب مناطق روستائی مناسب با انجام تبلیغ و ترویج کوتاه مدت و تدارک تشکیلاتی (مثلاً سازماندهی کمیته رهبری حوزه ای حزب در آن منطقه و بوسیله آنها

تشکیل هسته های پارتیزانی اولیه و تبلیغ و ترویج کوتاه مدت در جهت مبارزه مسلحانه و سیاست حزب) بلافاصله می توان و باید وارد مبارزه مسلحانه شد. نباید فراموش کرد که این مبارزه، آگاهی توده ها را بشکل وسیعی حتی در سطح کشور ارتقاء داده، آنها را آموزش می دهد، پایه توده ای را قوی میکند، حزب و نیروهای نظامی در متن آن ساخته می شود و در پروسه معین این مبارزه قدرتهای سرخ بوجود می آید.

رفیق عزیز، اما در نوشته تو برای ایجاد و بقاء و رشد قدرتهای سرخ این پنج شرط آورده می شود:

۱ - تفرقه و شکاف در داخل حکومت ارتجاعی

۲ - خیزش جنبش دهقانی

۳ - رشد و تکامل حرکت انقلابی در سطح کشور

۴ - ارتش سرخ منظم

۵ - وجود يك حزب کمونیست قوی با اتخاذ سیاست صحیح

در مورد شرط اولی که در اینجا آورده شده، قصد مائوتسه دون از «جنگ درون حکومت سفید بطور اساسی»، جنگ مسلحانه ای است که مابین جنگ سالاران اتفاق می افتد، نه اختلافاتی که بطور دائمی و اجتناب ناپذیر و طبیعی بین مرتجعین در هر کشوری وجود دارد. مضافاً، قبلاً اشاره کردیم که مائو بعدها از این نکته صرف نظر کرد. بنابراین بنظر من ضرورت نداشت که در نوشته این نکته و حتی اختلاف طبیعی و اجتناب ناپذیر که در هر کشور معمول است (با در نظر گرفتن تفاوتهايش با چین) مفصلاً مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

تفصیلات و تشریحات این قسمت از نوشته به هیچوجه سئوالات رفقا را مستقیماً جواب نداده، بلکه جوابی است بسیار غیر مستقیم.

در مورد شرط دوم: اینجا هم ماهیت مسئله صحیح بررسی نمیشود. مائوتسه دون، خیزشهای دهقانی گذشته (او گذشته نزدیک را در نظر دارد) را از نظر پایه توده ای برای حال حاضر در نظر میگیرد. یعنی حاصل مسئله، امروزه موجودیت و عدم موجودیت پایه توده ای است. اما در نوشته تو اینطور نیست بلکه خیزشهای دهقانی در جامعه سلجوقی و عثمانی پشت سرهم ردیف میشود و این خیزشها با مسئله اصلی ربط داده نمیشود.

میشود چنین نوشت: در مناطقی که این خیزشها به وقوع پیوسته، امروزه پایه توده ای بسیار قوی وجود دارد. این خیزشها در فلان جاها اتفاق افتاد و بدلیل باقی ماندن تاثیرات آنها، در آینده مناطق بطور اساسی در اینجاها بوجود خواهند آمد. اینها گفته نمیشود (من هم از نظر خودم برای گفتن چنین چیزی، اطلاعات کافی در دست ندارم) وقتی هم گفته نمیشود، تمام رویدادهای

## آموزش صدر مائو...

تاریخی ذکر شده، از بنمایش گذاشتن يك معلومات تاریخی و یا تبلیغی از سنت انقلابی دهقانان جلوتر نمرود. اگر به جای آن، خیزشهای دهقانی دهه های اخیر در مناطقی که به وقوع پیوسته، موجودیت پایه توده ای، چگونگی ایجاد، بقاء و رشد حکومتهای سرخ و موجودیت پایه توده ای شورشگر با ارائه مثال مورد بررسی قرار می گرفت، خیلی بهتر بود. و اینها میتواند جوابی درخور این سوال باشد.

در مورد شرط سوم: «رشد و تکامل حرکت انقلابی در سطح کشور» در این مورد گفته مائوتسه دون چنین است: رشد و تکامل وضعیت انقلابی در سطح کشور، به جای «وضعیت انقلابی»، «حرکت انقلابی» را تفسیر کردن، به نظر من، توهم داشتن در مورد شروط مورد نظر و به خطا رفتن است. وضعیت انقلابی چیست؟ ۱ - طبقات حاکم نتوانند مثل سابق حکومت کنند. ۲ - توده های خلق نتوانند مثل سابق زندگی کنند و تغییرات را ضروری ببینند. ۳ - گسترش و ارتقاء فوق العاده در عملیات مستقل توده ای. بنا به گفته لنین، اینها «شرطهای عینی انقلاب» بوده و مستقل از اراده تکه تکه گروهها، احزاب و طبقات میباشند. (برای اطلاع بیشتر به... صفحات ۳۷۹ - ۳۸ جلد سوم رجوع شود.) و اما «حرکت انقلابی» بطور عام به آن حرکت های انقلابی اطلاق میشود که جهت سرنگونی نظام موجود باشد. در نوشته تو، مقصود از «حرکتهای انقلابی» حرکتی است که «حرکت کمونیستی» یکی از آنهاست، بدین صورت بجای «وضعیت انقلابی»، «حرکت کمونیستی» گذاشته شده و نهایتاً از آن چنین نتیجه ای گرفته میشود: اگر حرکت کمونیستی در سراسر کشور رشد و تکامل نیابد، حکومت سرخ بوجود نیاید. قبلاً نیز رفیق کاظم، در جمع بندی از انقلاب چین بجای «حزب قوی و صحیح» از کلمه «حزب سازماندهی شده در سطح کشور» سخن رانده بود. درست بهمین خاطر است که روی این نکته تامل میکنم. این نکته چرا اهمیت پیدا میکند؟ از این نظر اهمیت پیدا میکند که امروزه ما جریانی نیستیم که در تمام مناطق کشور خود را سازمان داده باشیم. (رفیق رستم ادعا دارد در سطح کشوری خود را سازمان داده ایم اما در اشتباه است) اگر اینطور بود دیگر مسئله ای نبود. در کوتاه مدت (حتی در سه چهار سال آینده هم) نمیتوانیم در کلیه مناطق کشور خود را سازمان بدهیم. نکته دوم اینکه بدلیل رشد ناموزون انقلاب در کشورمان، خود ما خواستار سازمان یافتگی در سطح کشور نیستیم. ما بطور خاص به مناطقی اولویت و اهمیت میدهیم که انقلاب در آنجا سر بلند کرده باشد. بعبارت صحیح تر باید اولویت و اهمیت بدهیم، در سراسر نوشته، بخاطر یکی دانستن شروط «شروع مبارزه مسلحانه»

با شروط «بوجود آوردن قدرت سیاسی سرخ» و یا حداقل جدا نکردن آنها از همدیگر در هیچ جای نوشته یعنی بیان نشدن فرق بین آنها، بطور منطقی مبارزه مسلحانه را تا سازمان یافتن در سراسر کشور (یعنی به آینده ای نامعلوم) به تعویق می اندازد و برای امروز «شکلهای دیگر» مبارزه را مطرح میکنند. و این همان توهم است.

در مورد رشد و تکامل «وضعیت انقلابی» در سراسر کشور میتوان گفت، اولاً این در سراسر دنیا و بطور خاص در کشورمان موجود است. دوره های ثبات «حکومتها سفید» بسیار کوتاه و موقتی میشود. ثانیاً، همانطور که قبلاً با بررسی مقاله دوم مائوتسه دون نشان دادم، منظور از این وضعیت «انقلابی» اساساً موجودیت قدرت سرخ نیست. بلکه گسترش و یا عدم گسترش، قوی شدن و یا نشدن وضعیت «انقلابی» فاکتوری است که بروی سیاستهایی که در مناطق سرخ اعمال میشود تاثیر میگذارد. محتوای نوشته با محتوای آنچه که گفتم هیچ قرابتی ندارد. در نوشته مسائل دیگری بررسی میشود. و اینها جواب سئوالات کمیته جوانان نمیباشد.

در اینجا به نکته دیگری بپردازیم: بنظر من، سازمان یافتن جنبش کمونیستی در سطح کشور یعنی در بخشها و فرمانداریها و یا در اکثریت آنها، بمعنای تشکیل نهاد رهبری حوزه ای و یا کمیته های حزبی است. در این مورد، عباراتی مشعشع مورد استفاده قرار گرفته است. مثلاً، در نوشته از عبارت «يك جریان سیاسی انقلابی که در سطح کشور صدایش را به گوشها میرساند» استفاده میشود. این چیز دیگری است. مثلاً THKO و THKP-C در سطح کشور جریانهای سازمان یافته سیاسی نیستند؛ بلکه جریانهایی هستند که «در سطح کشوری صدایشان را به گوشها میرسانند». عبارت دیگری هم مورد استفاده قرار گرفته است: «متحد کردن مبارزه در سطح کشوری و جهت دادن آن به طرف يك هدف». منظور از بیان آن «جهت دهی سیاسی» نیست بلکه جهت دهی «مبارزه عملی» است و این هم آنطور که من می فهمم سازمان یافتگی در سراسر کشور را ضروری میسازد. و این فقط در دوره ای که انقلاب در سطح کشوری به پیروزی نزدیک میشود، يك چیز ممکن میگردد. (این نکته را بخاطر بسپاریم)

در این قسمت يك مسئله اصولی را که بنظرم بسیار اهمیت دارد، بررسی خواهم کرد: اینکه نوشته اشاره میکند «با وجود يك جنبش در سطح کشور... باید وجود يك حزب سیاسی را به گوش تمام حلقه های کشور رساند و به آنها نشان داد و آنها را در سطح کشور بسوی هدف برقراری قدرت انقلابی سوق داد».

(این عبارتی بسیار ناروشن و کشدار است و به تفسیرهای گوناگونی پا میدهد. کمی قبل به عبارت «وجود» (و یا صدایش

را) به گوش رساندن» اشاره کردم. و اما در مورد عبارت «متحد کردن مبارزه در سطح کشور و سوق دادن آن بسوی يك هدف». باید گفت این تقریباً خصوصیات هر جریانی است که در اینجا به آن نمی پردازم.

نوشته به نکته دیگری هم اشاره دارد و آن اینکه: «مثلاً، وقتی جنبشهای دهقانی از طرف مبارزات در شهرها حمایت نمیشوند محکوم به سرکوب شدن هستند. مثلاً يك شورش دهقانی در منطقه شهر شرق، اگر مبارزات روستاهای «اگه و یا چوکوراوا» با رهبری يك حزب پرولتری توسط طبقه کارگران در شهرهای صنعتی مورد حمایت قرار نگیرد نمیتواند قدرت سیاسی سرخ را بوجود آورد و نمیتواند آن را حفظ کند».

در اینجا يك انحراف مهم از اصول مطرح است. دهقانان میتوانند فقط با نیروی خود، قدرت سیاسی سرخ را بوجود آورده و حفظ کنند. حتی اگر مرتجعین در تمام «شهرهای صنعتی» حاکمیت با ثباتی را هم برقرار کنند و در درازمدت همه جنبشهای کارگری را سرکوب نمایند، باز هم دهقانان میتوانند قدرت سیاسی سرخ را بوجود آورده و حفظ کنند، و این امری غیر ممکن نیست. بنابراین اعلان اینکه جنبشهای دهقانی «محکوم به سرکوب شدن هستند» در زمان حال، بدین معنی است که قبل از سازمان یافتن در شهرهای صنعتی، اسلحه بکار نرود، و این انحرافی است راست که در آینده با غیر ممکن نشان دادن انقلاب هم معنی خواهد داد. البته سرکوب جنبشهای کارگری، قطع همبستگی ما بین کارگران و دهقانان، جنبشهای دهقانی را ضعیف میکند، اما چرا آنها را «محکوم به سرکوب شدن» نماید؟ مگر در چین زمانی که مرتجعین در تمام شهرها حاکم بودند و برای دوره ای توانستند صدای کارگران را قطع کنند، انقلاب پیروزمندانه به پیش تیرفت؟

نوشته چنین نتیجه میگیرد:

«بعنوان نتیجه گیری میتوان گفت که قدرت سیاسی سرخ با متحد کردن و جهت دادن مبارزه در سطح کشور توسط حزب پرولتری بوجود آمده و حفظ میشود و نه با اجرای يك مبارزه موضعی».

این گفته بعبارت روشنتر بدین معنی است: تا وقتی در سراسر کشور سازمان نیابیم و تمام مبارزات خلق را متحد نکرده و «جهت» ندهیم، نمیتوانیم قدرت سرخ را بوجود آوریم. ای داد دستهایمان را بلند نکنیم. جل الخالق! انگار قدرت سرخ مورد بحث در اینجا قدرت سیاسی نیست که در يك و یا چند منطقه بوجود میآید؛ بلکه قدرت سیاسی است که در سراسر کشور بوجود خواهد آمد.

نظر من چنین است: ایجاد و بقای قدرت سرخ (نه مبارزه مسلحانه) مشروط به سازمان یافتن در سراسر کشور، متحد کردن تمام خلق و جهت دادن به آنها توسط ما نیست. مائو هم چنین شرطی را نمیگذارد.

یابد. موسسات بزرگ تجاری و مالی تحت کنترل امپریالیسم در میآید. بدین علت، سرمایه داری کمپرادوری توسعه یافته توسط امپریالیسم به هیچوجه نمیتواند فئودالیسم را به طریقه «راه حل ریشه ای دهقانی» حل کند و تا زمانیکه فئودالیسم ریشه کن نشود توده دهقانی بعنوان يك نیروی مهم انقلابی وجود خواهد داشت و کماکان مضمون انقلاب، دموکراتیک باقی خواهد ماند.

نکته دوم: یکی دیگر از خصوصیات کشورهای نیمه مستعمره، نیمه فئودال، ناموزون بودن ساخت اقتصادی کشور است. در همان حال که در بعضی مناطق روابط فئودالی به درجه زیادی حل میشود، در مناطق دیگر کماکان به قوت خود باقی میماند. در مناطق توسعه یافته کشور اگر چه ممکن است انقلاب دموکراتیک برای عموم توده های دهقانی اهمیت زیادی نداشته باشد (در کشور ما در منطقه توسعه یافته «اگه» هنوز اهمیت دارد) اما در مناطق عقب مانده برای توده های وسیع دهقانی کماکان اهمیت خود را حفظ میکنند.

هر چه انقلاب دموکراتیک بمشابه مسئله روز مطرح باشد، مسئله تکیه به دهقانان هم مطرح خواهد بود. زیرا شالوده انقلاب دموکراتیک، يك انقلاب دهقانی است. گذشته از این، ما در کشوری زندگی میکنیم که ۷۰ درصد آن را دهقانان تشکیل میدهند. اینکه «بگذار امپریالیسم، فئودالیسم را تصفیه کند ما هم انقلاب سوسیالیستی بکنیم»، کاملاً يك منطق منشیوکی است. منشیوکیها نیز در مقابل لنین میگفتند، انقلاب دموکراتیک وظیفه بورژوازی است. به او اجازه بدهیم که کارش را بکند. و اگر ما رهبری دهقانان را بدست بگیریم بورژوازی رم میکند و غیره. اما لنین با کنار زدن بورژوازی غیر مصمم و ترسو و سازشکار، فوراً از اتحاد پرولتاریای مصمم با دهقانان دفاع کرده و مصمصانه از به آخر رساندن انقلاب و گذر بی وقفه به سوسیالیسم به دفاع برخاسته بود. این تئوری انقلاب مرحله ای و بی وقفه مارکسیست - لنینیستی است. ما تو این را در چین نیمه فئودال، نیمه مستعمره با شرایط چین تلفیق داده بود. در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره مثل کشور ما، رشد انقلاب از مناطق روستائی به طرف شهرها به دو دلیل بستگی دارد. اولاً، شالوده انقلاب دموکراتیک، «انقلاب ارضی» است. ثانیاً، امپریالیسم حاکم بر کشورمان و نوکران مرتجع وابسته بدان، اختیار و کنترل کامل شهرها و مناطق توسعه یافته را در دست دارند. نیمه مستعمره و تحت یوغ امپریالیسم بودن کشورمان، رشد و تکامل انقلاب از پایگاههای ساخته شده در مناطق توسعه نیافته به طرف شهرها را ضروری میسازد. (در کشورمان انقلاب دموکراتیک و انقلاب ملی با هم يك رابطه ناگسستنی دارند.)  
با دروهای کمونیستی (۱۹۷۲)

نمائیم. دوم: از فرمولبندی پیچیده «حق تعیین سرنوشت خلقهای کرد» صرف نظر کرده و بجای آن از عبارت «حق تعیین سرنوشت ملت کرد» استفاده نمائیم. بنا به کمبود وقت به جواب سؤال دوم نمی پردازم. به نظر من در بررسی این مسئله باید این سه نکته را بطور واضح و محکم معلوم کرد.

۱ - در کشورهای نیمه فئودالی، نیمه مستعمره که تحت سلطه غیرمستقیم امپریالیسم قرار دارند، تغییرات در ساخت اقتصادی چگونه خواهند بود؟  
۲ - بطور عمومی ناموزونی در ساخت اقتصادی کشور

۳ - تفاوت مابین انقلاب ملی کشورهایی که تحت اشغال امپریالیستی واقع شده اند با انقلاب دموکراتیک کشورهای نیمه مستعمره، نیمه فئودال که شالوده آن انقلاب ارضی است.

نکته اول: نوشته با يك جمله بدان میپردازد و در مقاله های نوشته شده در شماره های مختلف «آی دن لیک» هم در مورد این موضوع ناروشنی موجود است. بطور کلی اینطور گفته میشود: «از يك طرف روابط فئودالی حل میشود و از طرف دیگر این حل شدن محدود میشود». اینکه مفهوم این عبارت در پراتیک به چه معنی است زیاد فهمیده نمیشود. واقعیت این است: اربابان آهسته آهسته در پروسه طولانی بصورت «بزرگ مالکین» سرمایه دار در می آیند. در این فاصله، حاکمیت و اشکال مختلف استثمار فئودالی بر دهقانان هنوز برای مدت زیادی ادامه خواهد یافت، یعنی حتی بعد از اینکه دهقانانی که در زمینهای اربابی کار میکنند به کارگران مزد بگیر در آن مزرعه تبدیل شده اند. ارباب قدیمی که امروز آقای مزرعه شده، قسمتی از امتیازات قدیمی خود (مثلاً بیگاری) را بر دهقانان به شکل سنت محفوظ داشته و اعمال مینماید. طریقه حل ریشه ای مسئله دهقانی و یا راه حل انقلابی اینست که با يك شورش قدرتمند دهقانی، مالکیت فئودالی و ساختار روبنای آن مناسبات فئودالی ریشه کن و زیر و رو شود. از طرف دیگر، در نقاطی که مالکیت کوچک و متوسط دهقانی گسترده است، در جامعه بسته دهقانی که اساساً خودش تولید و مصرف میکند، امپریالیسم از يك طرف این نقاط را به بازار وابسته میکند و از طرف دیگر بانکها، موسسات اعتباری، رباخواری - که يك خصوصیت نیمه فئودالی و شکلی از انباشت ابتدائی سرمایه است - را حمایت و تقویت کرده و مالکیت دهقانان را از آنان سلب مینماید. و این پروسه، سنگین و درد آور انجام میگردد.

در شهرها صنایع ملی در حال نابودی است و بجایش صنایع مونتاژ وابسته به امپریالیسم جایگزین گشته و توسعه می-

این چیز خوبی است اما امروزه نه صاحب چنین چیزی هستیم و نه چیزی است که بتوانیم با پیشروی انقلاب در سطح کشور طی مدتی به آن دست یابیم. در صورتیکه میتوانیم نیروهای موجودمان را در سه - چهار منطقه (بنا به شرایط مساعد و به نسبت توانمان) متمرکز کرده و در آنهاجا مبارزه مسلحانه را شروع و يك «حزب قوی» با سیاست صحیح، و يك «ارتش سرخ قوی» بوجود بیاوریم (امروزه کمبود هم همین است) و قدرتهای سرخ را بنا و حفظ نمائیم. و حتی در دوره های سرکوب تمامی مبارزات طبقه کارگر (این چیزی است که ضرر ما) هم میتوانیم این مناطق را به شرط اینکه استراتژی صحیحی بکار بگیریم، حفظ کنیم. مثلاً شورش «درسیم» را در نظر بگیریم: دهقانان تنها با همت خود تحت رهبری روسای قبایل توانستند سه سال منطقه را تحت کنترل بگیرند. اگر نفاق بین قبیله ها نمی انداختند و آنها از يك رهبری صحیح، رهبری حزب کمونیست برخوردار بودند، به هیچوجه نمیتوانستند شورش «درسیم» را سرکوب کنند. این گفته خود دهقانان است و مثالهای دیگری هم موجود است.

نکات چهارم و پنجم: در نوشته، در مورد حزب و ارتش تامل نشده و به یکی دو جمله اکتفا شده است. حزب و ارتش چیستند، چطور و در پروسه کدام مبارزه ساخته میشوند، بطور خاص در این مورد وظیفه کنونی ما چیست؟ به اینها اصلاً پرداخته نمیشود در صورتیکه امروزه برای قدرت سرخ کمبودهای اساسی همین ها هستند و در مناطقی که شرایط دیگر (پایه توده ای، منابع اقتصادی کافی، زمین مساعد برای عملیات نظامی) موجود باشد با وجود آوردن حزب و ارتش در این مناطق، میتوان هر کدام از آنها را به منطقه قدرت سرخ تبدیل ساخت (حزب فقط در این مناطق ساخته نخواهد شد، اما اساساً در اینجاها در پروسه مبارزه مسلحانه ساخته خواهد شد).

در مورد جوانی که به سؤال اول داده شد، به دو نکته مختصراً اشاره کرده و از سؤال دوم خواهم گذشت.

اولی: تضادهای درون ارتش نباید جداگانه بررسی شود، بلکه باید بعنوان نمودی از تضادهای طبقاتی مورد ارزیابی قرار گیرد. معلوم نیست از کجا به اختراع جدیدی چون «افسران وطن پرست» دست زده ایم. مدت زیادی در تمام اعلامیه ها و نشریاتمان در جاهائی که به «کارگران، دهقانان» اشاره کردیم، در پنج گوشه اش عبارت «افسران وطن پرست» بجای عبارت قدیمی قشر سرباز و روشنفکر گذاشته شده است. «افسران وطن پرست» کسانی هستند که ایدئولوژی بورژوازی ملی را قبول دارند و در صف بندی طبقاتی در زمره آن قرار دارند. آنها را باید بعنوان بورژوازی ملی در نظر بگیریم، و در جایی که ایجاب کند آنها را بعنوان بخشی از بورژوازی ملی بررسی



## شماره ۲۲ مجله انترناسیونالیستی

### جهانی برای فتح منتشر شد!

در این شماره میخوانید:

برافراشتن پرچم سرخ بر فراز بام دنیا

(درباره آغاز جنگ پیروزمند خلق در نپال)

همراه با پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به حزب کمونیست نپال (مانوئیست)

و فراخوان «در مسیر جنگ خلق پیشروی کنید!»

از حزب کمونیست نپال (مانوئیست)

در امواج پرتلاطم مبارزه دو خط پیگیرانه به پیش روند!

و مجسوعه مقالاتی دیگر درباره

مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو

شامل «اسند کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

قطعهنامه مشترک احزاب و سازمانهای جنبش در جنوب آسیا و...

سی سال از انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی میگذرد

کردستان: درسهای تلخ خیانت

بهسراه مقالات و اطلاعاتی های دیگر

نسخه فارسی این شماره بزودی منتشر خواهد شد

نشانی مجله جهانی برای فتح:

A WORLD TO WIN

27 OLD GLOUCESTER STREET

LONDON WC1N 3XX U.K.

کمیته اضطراری بین المللی  
برای دفاع از جان دکتر آبهال گوسمان  
BCM, IEC, 27 OLD GLOUCESTER ST.  
LONDON WC1N 3XX U.K.

از این پس میتوانید

مقالات حقیقت را روی

شبکه ارتباطی «اینترنت»

هم بیابید

زیر عنوان:

WWW.SARBEDARAN.ORG

نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران):

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX ENGLAND

کمکهای مالی خود را به نشانی زیر ارسال کنید:

BANK CODE: 60-21-45 ACCOUNT NUMBER: 39 38 70 54

104 TOTTENHAMCOURT ROAD

NATIONAL WESTMINSTER BANK

LONDON W1P 0EN ENGLAND (کد بانک حتما قید شود)